٢٤ صفحة

صوت الشعب

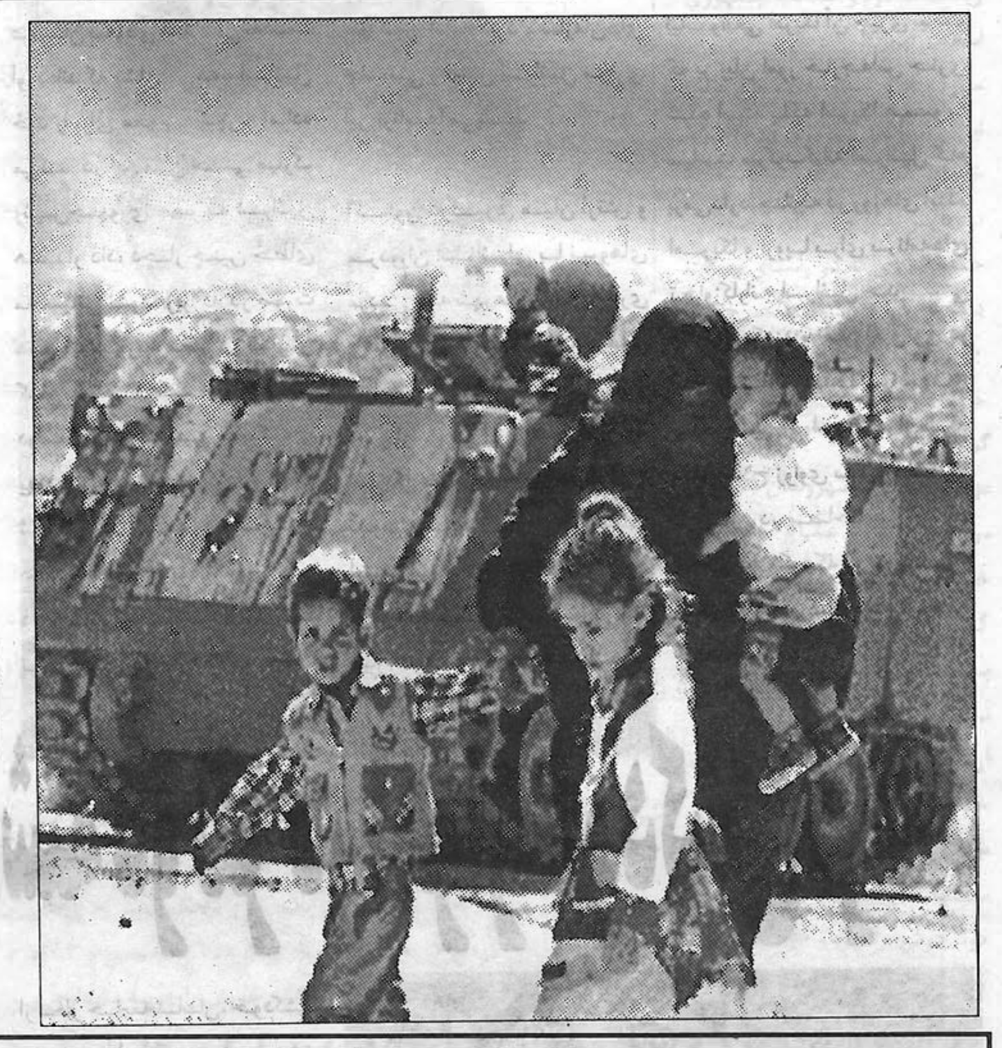
السنة الأولى، العدد التاسع، الأثنين، ثاني جمادي الأول ١٤٢٢ ـ (2001.7.23) ـ ٢٠٠ تومان

الشعرُ و الشاعرُ
بقلم: محمد صالح الموسوي
ص ١٧

المساواة والمشاركة العامة في نظرية النائيني
ص ٦

المجرم شارون يصب الزيت على النار و يدفع المنطقة إلى حرب واسعة النطاق

ص ٢



زينب المثل الرائع في مقارعة الظلم

ص ١٣

كيف تتحقق السعادة الزوجية؟

ص ١٣

من «خاراكس» الى «خورمشهر»

ص ٩

إنتباه

الرادود الشهير الملا جليل الكربلائي سوف يشارك هذا العام في مراسم ذكر استشهاد فاطمة الزهرا(ع) في خورمشهر و قد علمت صوت الشعب بأن هذا الرادود المعروف القادم من مدينة قم سوف يحيي ليلتين على التوالي في مراسم العزاء الذى سوف يقام في بيت العدناني مساء يوْمَي الخميس و الجمعه الثانى عشر و الثالث عشر من جمادىٰ الاولىٰ

سرمقاله

قصر شیخ خزعل و کاخ احمدشاهی

در ماه‌گذشته یکی از مسائلی که خود را در سر خط تیترهای روزنامه‌ها و اخبار قرار داد، موضوع تخریب بخشی از باغات پیرامون کاخ احمدشاهی در شمال شرقی تهران می‌باشد. نشریات مختلف با آب و تاب خاصی به تفصیل در این‌باره نوشتند و مقالات متعددی را به این موضوع اختصاص دادند. در این میان نشریه نوروز پا را از این هم فراتر نهاده و قضیه را از ابعاد جدیدی مورد کنکاش قرار داد که می‌توان آنها را در مقوله‌های «دوم‌خردادی» و «غیردوم‌خردادی»، «سنت و مدرنیته»، «تحجر و تجدد» و «ایرانی و ضدایرانی» طبقه‌بندی نمود. درست در همان زمان دست‌هایی بر آمده از «دگماتیسم» ضدیت با مردم عرب خوزستان تلاش کردند که قصر شیخ خزعل واقع در حمیدیه را تخریب نمایند. اما جالب اینجاست که هیچ‌کدام از نشریات سراسری کوچک‌ترین خبری در این‌باره منتشر نکردند و با چشمانی بسته از میان آن گذشتند. مقایسه این دو رویداد ما را به بعضی از قضایا و طرز تلقی‌های موجود درباره گزینش اخبار و رویدادها می‌رساند که ممکن است برخلاف شعارهای پرطمطراق، این تعبیر را ایجاد کند که «میراث فرهنگی داریم تا میراث فرهنگی»، «مردم داریم تا مردم» و «ایران داریم تا ایران».

اما از نظر تاریخی بد نیست بدانیم که هر دو قصر در یک دوره زمانی تقریباً نزدیک به هم ساخته شده‌اند. از نظر معماری تحت تأثیر یکدیگر بوده‌اند و هر دو بیانگر دورهٔ خاصی از تاریخ ایران هستند.

در بعضی وقت‌ها قصر شیخ خزعل از نظر آمد و شد و ورود هیأت‌های خارجی شلوغ‌تر از کاخ احمدشاهی بوده است. میزان حوادث اتفاق افتاده درکنار قصر شیخ خزعل به‌دلیل نزدیکی به خلیج فارس، تجاری شدن آب راه کارون و جذابیت‌های اقتصادی آن برای کشورهای مختلف، بیشتر بوده است و در تحلیل‌های تاریخی بدون اینکه بخواهیم به نکات مثبت و منفی شخصیت شیخ خزعل بپردازیم و فقط از جهت شناخت حقایق تاریخی ایران، قصر شیخ خزعل بهتر می‌تواند در این‌باره حوادث اتفاق افتاده در آن دورهٔ تاریخی را برای ما بیان کند.

از طرف دیگر سازمان میراث فرهنگی تاکنون قصر شیخ خزعل را به‌عنوان میراث این کشور ثبت نکرده است و تلاشی در این زمینه به‌عمل نیاورده است. قوانین و تعاریف این سازمان از میراث فرهنگی به‌هرصورتی که باشد و مدیران آن از هر تیپ آدمی که باشند، رویکرد علمی و به‌دور از گرایش‌های ناسیونالیستی ایجاب می‌کند، برای نشان دادن بخشی از واقعیت‌های تاریخ ایران، این قصر در زمره میراث فرهنگی ثبت گردد. ممکن است برای کسانی‌که از زاویه غیرعربی به مسأله نگاه می‌کنند، در شخصیت شیخ خزعل نفرت‌هایی را برای خود برانگیزانند، که آن را دلیل کافی برای عدم ثبت آن بدانند. اما در تاریخ کسانی هستند که در خونریزی و آدم‌کشی شهرهٔ آفاق بودند، ولی آثار نوادگان آنها به‌عنوان بهترین نوع میراث فرهنگی معرفی شده است.

گوهرشاد، همسر شاهرخ تیموری از نوادگان تیمورلنگ و سازنده مسجد گوهرشاد از جمله آنها می‌باشد. گنبد سلطانیه در میانه راه ابهر ـ زنجان به‌دست یکی دیگر از نوادگان چنگیز بر مبنای یک فلسفه دروغ ساخته شده است. او ادعا کرده بود که جسد مطهر امام حسین(ع) را از کربلا به سلطانیه آورده و در آنجا دفن نموده است. سازمان میراث فرهنگی با یک رویکردی صحیح بدون اینکه درباره این فلسفه دروغ پرس و جو کند، سال‌هاست که آن را جزو میراث خود ثبت کرده است. انتظار مردم عرب خوزستان این است که بدون در نظر گرفتن جوانب خاص شخصیت شیخ خزعل خارج از زاویه دید شخصی و در یک منظر اجتماعی ـ تاریخی، این قصر نیز جزو میراث فرهنگی کشور ایران ثبت گردد.

حسن هاشمیان

تندروی‌های شارون، خاورمیانه را در آستانه جنگ جدیدی قرار داده است

اصرار آریل شارون نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بر سرکوب انتفاضه و اشغال اراضی فلسطینیان، وضعیت خاورمیانه را به‌شدت بحرانی کرده و منطقه در آستانه یک جنگ همه‌جانبه قرار گرفته است.

براساس اطلاعات به‌دست آمده، آرایش نیروهای اسرائیلی به‌شکلی است که در حال آمده شدن برای تهاجم به مناطق خودگردان می‌باشند.

محمد صبیح سفیر فلسطین در اتحادیه عرب با اعلام این مسأله افزود: کشورهای مصر، اردن و عربستان سعودی اطلاعاتی به‌دست آورده‌اند که نشان می‌دهد اسرائیل خود را برای هجوم به سوریه آماده می‌کند. در این میان حسنی مبارک رئیس‌جمهوری مصر به اسرائیل هشدار داد، دچار چنین خطای محاسباتی نشود، زیرا که در صورت هجوم به سوریه، مصر در کنار آن کشور خواهد جنگید. از طرف دیگر دولت اسرائیل ساکنین شهرک‌های یهودی‌نشین را مسلح کرده و آنها را تشویق کرده است علیه فلسطینیان دست به اقدام جنایتکارانه بزنند. این در حالی است که اقدامات تروریستی علیه رهبران انتفاضه هم‌اکنون ادامه دارد و سازمان‌های جاسوسی و ارتش اسرائیل مجری این برنامه‌ها می‌باشند.

اکنون درگیری میان ارتش و مزدوران اسرائیلی با نیروهای مردمی همه شهرهای کرانه باختری را در بر گرفته و یک جنگ خیابانی تمام‌عیار راه افتاده است. از سوی دیگر کولین پاول وزیر امور خارجه امریکا عملیات اخیر اسرائیل را نکوهش کرده و خواهان برگشت آرامش به منطقه و اجرای مواد توافق‌نامه میشل شده است. در این میان فلسطینیان معتقد هستند که نیّات واقعی امریکا آن چیزی نیست که بر زبان امور خارجه‌اش جاری شده است، بلکه امریکا همسو با سیاست سرکوب‌گرانه اسرائیل گام برمی‌دارد. چنانچه در روزهای آینده امریکا و اروپا برای برنامه‌های تجاوزکارانه اسرائیل حد معینی مشخص نکنند و نقش فعال‌تری در این زمینه به‌عهده نگیرند، وقوع جنگ حتمی خواهد بود. از طرف دیگر صلاح زواوی سفیر فلسطین در ایران در مصاحبه با روزنامه الخلیج اعلام کرد که در صورت وقوع جنگ، ایران در کنار مردم فلسطین خواهد ایستاد.

طی ماه‌گذشته دو نفر در اهواز خودکشی کردند

حوادث یک ماه‌گذشته در شهر اهواز حکایت از رخداد خودکشی‌هایی دارد که بر اثر فشارهای اقتصادی و اجتماعی به زندگی افراد پایان می‌دهد.

در یک مورد خانم سهیلا. س ۲۵ ساله بر اثر اختلاف با همسر خود که فردی معتاد و بدهکار می‌باشد، دست به خودسوزی زده است. مورد دیگر مهدی. ص کارمند یکی از ادارات خوزستان در یک شرایط کاملاًعادی به زندگی خود پایان داده است.

از نظر جامعه‌شناسان، خودکشی حتی در سطح یک مورد، همیشه به‌عنوان علامت بیماری جامعه و نشانی از بحران آن دارد و بیانگر ضعیف شدن انسجام اجتماعی و شیوع بی‌هنجاری در جامعه است.

حالتی که در آن روابط اجتماعی دچار تزلزل و بی‌معنایی می‌گردد که متأسفانه اهواز نیز دچار چنین مسأله‌ای شده است. شهری که در سال‌های اخیر به‌شدت بزرگ شد، اما حتی یک مرکز مشاوره تلفنی ندارد.



بدون شرح!

حاکمیت عنصر عربی بر فرهنگ، زبان و گفتمان ادبی ایرانیان می‌تواند خطری بزرگ برای هویت و ملیت ایرانی باشد. امروز برخی به بهانه اسلام و طرح تئوری «امت واحده» قصد هضم فرهنگ ایرانی در درون فرهنگ عربی را دارند. اما طرح جمله ایرانی اسلام آورد ولی عرب نشد توسط یک روحانی منتسب به حاکمیت می‌تواند راهگشای بایکوت تئوری فوق در عرصه ادبیات کشور باشد و باید در سرلوحه فرهنگستان ادبیات فارسی قرارگیرد.

از سویی آمدن فردی با عنصریت عربی به عرصه انتخابات هشتم ریاست جمهوری در رقابت برای تصاحب دومین مسند مهم کشور می‌تواند این رویکرد منفی را در سیاست و برنامه‌های اجرایی کشور فعال‌تر و تشدید نماید، لذا راهی جز برگزیدن خاتمی آن هم با شعار فوق در فراروی ایرانیان باقی نمی‌ماند. همچنین فعالیت تبلیغاتی رسانه‌های تصویری و نوشتاری کشورهای حوزه خلیج فارس برای ترسیم چهره‌ای موفق از شمخانی در جهان قابل تفسیر در چهارچوب فرایند هضم می‌باشد. پس با شعار ذیل به صحنه انتخابات بیایید.

ایران برای ایرانیان به مدیریت ایرانی

جمعی از اساتید زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های شیراز، یزد و کرمان

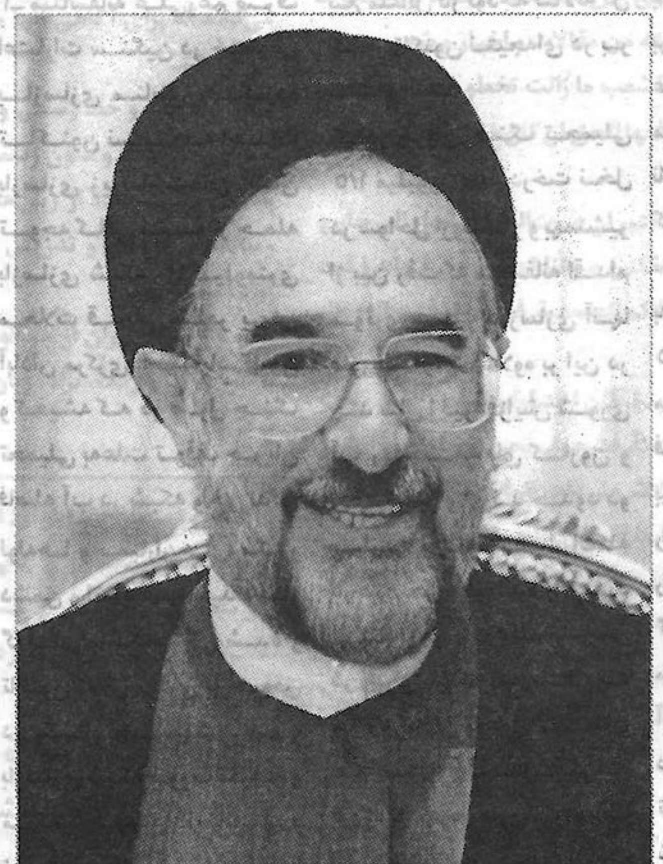
نامه تبریک نمایندگان خوزستان در مجلس شورای اسلامی به آقای خاتمی

حضرت حجت‌السلام والمسلمین جناب آقای سیدمحمد خاتمی ریاست محترم و منتخب جمهوری اسلامی ایران

مبارک باد بر ملت آزاده و حق‌طلب ایران اسلامی پیروزی یوم‌الله ۱۸ خرداد.

درود بر زنان و مردان و جوانان حماسه‌سازی که در راستای رسالت دینی و ملی خویش هجدهم خرداد ۸۰ را تأییدی آگاهانه و دوباره بر حماسه به‌یادماندنی دوم خرداد گردانیدند.

عزت و افتخار بر شهروندان شریف و مرزداران غیور و عشایر سلحشور خوزستان که بار دیگر با حضوری کم‌نظیر در کنار صندوق‌های رأی و با انتخاب اصلح در عمل ثابت نمودند که همچنان وفادار به آرمان‌های بلند حضرت امام خمینی(ره) بوده و هستند.



مردم عرب ما در خوزستان عزیز و مشهد شهیدان همیشه جاوید و دوشادوش برادران و خواهران عزیز خویش از دیگر قومیت‌ها و طوایف شریف مختلف استان همان کردند که ضرورت اصلاحات آن را طلب می‌کند. عشایر جان برکف و شریف عرب خوزستان که با تشخیص ضرورت تاریخی در پاسداشت و تضمین حیات انقلاب اسلامی این میراث بزرگ امام خمینی(ره) یکدل و یک‌صدا با تحکیم مرزبندی‌های سیاسی خود، خرد جمعی و اقدام آگاهانه خویش را هزینه پایداری و ثبات تداوم راه اصلاحات قرار دادند و با لبیک به ندای مقام معظم رهبری حماسه دیگری از اقتدار نظام و مردم‌سالاری دینی را به‌نمایش گذاشتند.

ما نمایندگان مردم مقاوم و استبداد ستیز خوزستان در مجلس شورای اسلامی ضمن تبریک این حضور آگاهانه به رهبر فرزانه انقلاب و حضرتعالی و ملت بزرگوار ایران، خواستار توجه جدی و بیش از پیش به خوزستان مظلوم و فراموش‌شده‌ای هستیم که دین خویش را بارها به اسلام و ایران عزیز ثابت کرده است.

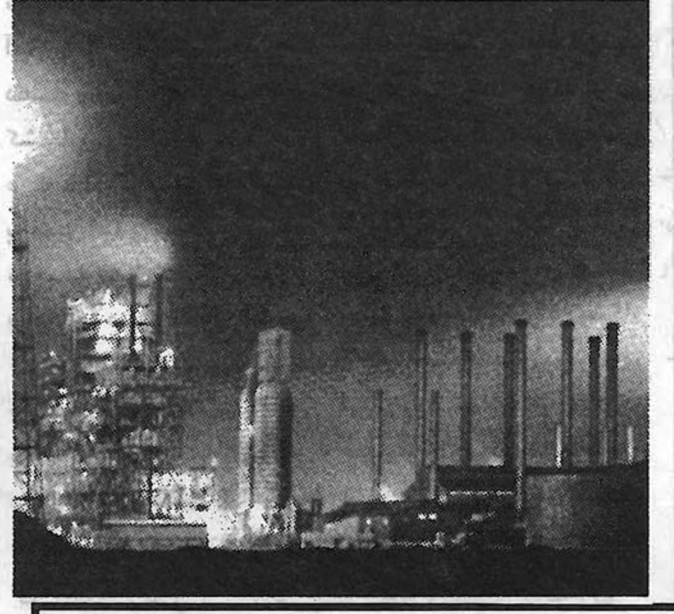
احمد میدری (آبادان)، احمدی‌نیا (ایذه)، پورجزایری (خورمشهر)، عاشوریان (ماهشهر)، عبدالله کعبی (آبادان)، حمید کیانوش‌راد (اهواز)، جاسم ساعدی (شوش)، مجید رشیدیان (آبادان)، جاسم شدیدزاده (اهواز)، عبدالزهرا عالمی‌نیسی (دشت‌آزادگان)، محمدعلی شیخ (شوشتر).

عبدالزهراءِ عالمی نیسی و عیسی مقدم‌زاده نمایندگان دشت آزادگان و شادگان به‌عنوان اعضای هیأت رئیسه کمیسیون نفت مجلس شورای اسلامی برگزیده شدند

انتخابات هیأت رئیسه جدید کمیسیون نفت مجلس شورای اسلامی در تیرماه برگزار شد که در این میان دو تن از نمایندگان خوزستان به هیأت رئیسه راه یافتند. آقای عبدالزهراء عالمی نیسی نماینده دشت آزادگان به‌عنوان منشی دوم و آقای عیسی مقدم‌زاده به‌عنوان مخبر کمیسیون انتخاب شدند.

لازم به توضیح است که از میان بیست و دو عضو کمیسیون نفت، شش تن از خوزستان می‌باشند که عبارتند از عبدالزهراء عالمی‌نیسی، دکتر سمیر پورجزایری، جاسم شدیدزاده، محمد رشیدیان، عیسی مقدم‌زاده و احمدی‌نیا می‌باشند. نظر به اینکه خوزستان مهم‌ترین منبع درآمدهای نفتی کشور می‌باشد، امیدواریم که در آینده نمایندگان خوزستان نقش‌های تعیین‌کننده و مؤثری در این کمیسیون به‌دست آورند.

دکتر آفریده نماینده مشهد در این دور از انتخابات به‌عنوان رئیس کمیسیون انتخاب شد.



نقد ساخر

البطران

النشرة الجويّة

سعيد خسرج آل صكور - الأهواز

متابعين الكرام انتهت جولتنا الأخباريه لهذه الساعه و اليكم النشرة الجويّة. لقد سجّل مقياس درجة التقوىٰ لعصرنا المعاش انخفاضاً نسبياً في مستوى الإيمان وهذا راجع الى شدة البرودة التي سادت جميع ارجاء ضمائر بعض الناس.

كما سجلّنا ايضاً هبوب رياح قويّة مُحمّله بالفتن و تسرّب تيّارات غربيّه على الوطن الاسلامي في الاوساط الفكريّه و العقائديّه ولاحظنا عن طريق الصور للأقمار الصناعيّة. تشكّل غيوم من الفتن كانها قِطَعٍ من اليل المظلم.

كما شاهدنا ايضاً نشوء زوابع من البدَع و الخرافات في بعض المناطق شوهت عقول بعض الشباب من ما جعل بعض الأمهات أن تُجرّب طب العطّارين و تطرق باب العرافات: وأعلن الإرصاد الجوّي عن ارتفاع موج القَبَليّه في بعض المناطق الساحليّه حيث قامت هذه الموّجات (القبليّه) بجرفِ رملِ التكاتف في بعض المناطق:

وأمّا توقعاتنا ليوم غد:

هبوب رياح عالية السرعه تحملُ معها سموم النيكوتين و سموم إحتراق المخدرات. وننصح إخواننا وأخواتنا بارتداء الاقنعة الواقيةِ عند الخروج تجنّباً عن هذه السموم القاتلة كما ايضاً نتوقع ليومِ غد. جوّاً صافياً مشمساً يسودُ كافة مناطق عقول الشباب المسلم ما إن تمسّكوا بكتاب الله و عترة نبيهم و تراثهم الأصيل و سينقشع الضباب تدريجياً من على طريقهم ليبصروا بزوغتي فجر الأمل:

كما ستغمر قطرات الندىٰ القلوب و تملأها بالإيمان.

وفي صباح ستسقط بعض الأمطار الخفيفه لتزيل دَنس التشتّت و اخيراً ننصح إخواننا المؤمنين و أخواتنا المؤمنات بأن يأخذوا معهم مظلات الوحده حتى لاتصيبهم أمطار التفرّق والإنحلال. بمشيئةالله. متابعين الأطايب كانت هذه نشرة اخبارية شاملة قدّمت لحضراتكم في هذه الساعه. حتى جولة اخبارية قادمة نشكركم سلفاً لطيب المتابعه.

والسلام عليكم و رحمةالله وبركاته.

مجرد لمحة

أصدرت محكمة طهران حكماً على زوج بالعمل الاجباري لغسل الصحون والملابس و تنظيف البيت لمدة عامين يقدم خلالهما في نهاية كل شهر شهادة حسن سير و سلوك موقعة من زوجته.

وكانت الزوجة قد اتهمت زوجها في شكواها للمحكمة بانه يعاملها قاسية الى الحد الذي يتعذر عليها تحمله، مؤكدة في الوقت نفسه انها ترغب العيش معه و تحبه لكنها قالت بانها لايمكن لها ان تتحمل تصرفاته في بعض الاحيان التى ازدادت في الأوانة الاخيرة.

وقد نفى الزوج الذي مضى على زواجه عامان ادعاءات زوجته موضحا انه يرغب في رؤية بيته نظيفاً و هي لاتريد ذلك. و بعد سماع القاضي لافادة الزوجين اعتبر الزوج مذنباً حيث حكم بالعمل لمدة سنتين في البيت في الامور التى حددها القاضي و هي غسل الصحون والملابس و تنظيف الاثاث.

وجاء في قرار الحكم ايضاً أن يقدم نهاية كل شهر وثيقة حسن سلوك موقعة من زوجته الى المحكمة.

نطق پیش از دستور آقای عبدالله کعبی نماینده مردم آبادان

پیروزی افتخارآفرین جناب آقای خاتمی را در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران به پیشگاه ملت شریف ایران و رهبر معظم انقلاب تبریک و تهنیت عرض نموده، توفیق ایشان را در تحقق کامل توسعه سیاسی و اصلاحات متوازن در چهار سال آینده از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم. دشمنان اسلام و انقلاب به‌ویژه در یکسال گذشته جهت ناامید کردن ملت ایران از تداوم اصلاحات، تلاش مذبوحانه‌ای به‌عمل آوردند، ولی سرانجام آقای خاتمی با آرائی غیرمنتظره، برخلاف همه تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌ها با اقبال عمومی بار دیگر هدایت کشتی اصلاحات را در دست گرفتند و تحسین جهانیان را برانگیختند.

این پیروزی حقانیت و درستی راه طی شده توسط آقای خاتمی را به اثبات رسانده و نشان می‌دهد مردم ایران مصمم به پیمودن این راه می‌باشند و هیچ عاملی نمی‌تواند جلو حرکت مردم بگیرد. شکی نیست که اخلاق حسنه، صبر و سلوک، صداقت در گفتار و صحت در رفتار آقای خاتمی از عوامل مؤثر در این پیروزی محسوب می‌شود.

لازم می‌دانم در این فرصت کوتاه در ارتباط با مشکلات منطقه و کشور اختصاراً چند موضوع را متذکر شوم.

۱ـ یکی از ملاک‌های اجرای طرح‌های عمرانی در کشور تأییدیه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از لحاظ توجیه اقتصادی است. متأسفانه در گذشته اجرای برخی از طرح‌ها بدون موافقت، این سازمان از این منظر صورت گرفته است از جمله این طرح‌ها احداث کارخانه نورد آهن شهرستان میانه است. براساس دستور مدیریت وقت وزارت سابق معادن و فلزات از محل منابع داخلی شرکت فولاد خوزستان با زیان انباشته‌ای بالغ بر ۱۶۵ میلیارد تومان، مبلغ حدود ۱۲ میلیارد تومان جهت احداث کارخانه نورد میانه تخصیص می‌یابد و مقرر می‌گردد مواد اولیه این کارخانه از شرکت مزبور در اهواز تأمین و تا میانه حمل شود. سؤال این است که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی چرا مانع از اجرای چنین طرحی که توجیه اقتصادی نداشته نشده است؟

مورد دیگر اجرای طرح A.B (طرح تأمین مواد اولیه شوینده‌ها) توسط وزارت نفت در کرمانشاه می‌باشد. این طرح نیز مورد تأیید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از نظر توجیه اقتصادی قرار نگرفته است.

لازم به‌ذکر است کارشناسان شرکت ملی پتروشیمی در سال ۷۷ طی گزارشی اعلام کردند که احداث این طرح در شمال پالایشگاه آبادان به‌دلیل وجود زیربناهای لازم و تأمین مواد اولیه توسط پالایشگاه آبادان بیست میلیون دلار صرفه‌جویی ارزی را به‌دنبال دارد. در صورتی‌که احداث این کارخانه در کرمانشاه علاوه بر آنکه هزینه ساخت را بیست میلیون دلار افزایش می‌دهد. سؤال این است چرا وزارت نفت بدون تأیید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از نظر توجیه اقتصادی اقدام به ساخت این کارخانه در کرمانشاه کرده است؟

از دیگر پروژه‌های در دست اجرا واحدهای هفت‌گانه طرح توسعه نیشکر خوزستان است که بدون تأیید سازمان برنامه و بودجه از نظر توجیه اقتصادی شروع به‌کار کرده است. توضیح اینکه برای اجرای این پروژه‌ها تاکنون ۶۰۰ میلیارد تومان هزینه ریالی و ۶۰۰ میلیون دلار هزینه ارزی شده است. این طرح فاقد گزارش فنی و اقتصادی بوده و در این خصوص گزارشی ۱۲۰۰ صفحه‌ای توسط کارشناسان خبره متخصص از طرف هیأت تحقیق و تفحص مجلس پنجم تهیه گردید. اجرای طرح مزبور از لحاظ برنامه زمان‌بندی تاکنون پنج سال عقب بوده و برای راه‌اندازی ۵ واحد دیگر نیاز به ۹۰۰ میلیارد تومان هزینه ریالی و ۶۰۰ میلیون دلار هزینه ارزی دیگر دارد. با توجه به اینکه این واحدها حتی پس از تکمیل و بهره‌برداری کامل، زیان‌ده خواهند بود، لذا امکان واگذاری آنها به بخش خصوصی وجود نخواهد داشت. مضافاً اینکه هیچ بانکی نیز جهت تکمیل طرح‌ها حاضر نیست سپرده‌های مردم را در این‌گونه پروژه‌ها سرمایه‌گذاری کند. طرح‌های مذکور مشکلات زیست محیطی فراوانی به‌وجود آورده و طبق الگوی پیشنهادی وزارت کشاورزی که در متن گزارش مذکور موجود می‌باشد، پیشنهاد شده وزارت نیرو حداقل ۱۷۰ مترمکعب آب در ثانیه در فصل تابستان جهت آبیاری مزارع نیشکر تخصیص دهد و آب بقیه واحدهای کشاورزی راکه قبلاً مجوز دریافت آب گرفته‌اند قطع گردد. بر همین اساس ملاحظه می‌شود در سه سال گذشته مزارع برنج‌کاری در دو طرف کارون تعطیل گردیده و اجازه بهره‌برداری به آنها نمی‌دهند. برداشت بی‌رویه از آب کارون در سنوات اخیر سبب کاهش و ذخیره آب و بالا رفتن میزان ای.سی گردیده، به‌طوری‌که مصارف آب خانگی، کشاورزی و صنعتی را در شهرهای آبادان و خرمشهر با مشکل مواجه کرده است.

۲ـ متأسفانه علی‌رغم صرف اعتبارات سنگین در خصوص بازسازی مناطق جنگ‌زده تاکنون نسبت به احداث بازسازی زیرساخت‌های آبادان توجه کافی نشده از جمله بازسازی شبکه ۱۱۰ کیلومتری محلات قدیمی شهر یعنی آبادان مرکزی، احمدآباد، کارون و کفیشه که در طول جنگ تحمیلی به‌علت توقف جریان فاصله آب در شبکه و خورندگی لوله‌ها و بمباران‌های مکرر دشمن و اتمام عمر مفید دچار گرفتگی و شکستگی شده و تاکنون تلاش مؤثری به‌خصوص در یکسال اخیر جهت ترمیم و بازسازی شبکه صورت نگرفته و مشکلات فراوان بهداشتی و زیست محیطی به‌وجود آورده است.

همچنین کار بازسازی و احداث شبکه آب آشامیدنی شهر آبادان که از ده سال قبل آغاز شده و تاکنون متجاوز از ۳ کیلومتر آن احداث گردیده است. در طول یکسال گذشته به‌علت کمبود اعتبار متوقف و به‌دلیل نشت فاضلاب‌ها به‌درون شبکه قدیم بهداشت و سلامت مردم همواره مورد تهدید می‌باشد. مضافاً اینکه در دو سال اخیر افزایش ای.سی رودخانه‌ها نیز بر مشکلات افزوده است.

عدم تأمین و تخصیص اعتبار جهت تداوم بازسازی پالایشگاه آبادان باعث کاهش بهره‌وری این پالایشگاه شده به‌طوری‌که ظرفیت پالایش در حد ۴۵۰ هزار بشکه نفت در روز متوقف گردیده در صورتی‌که ظرفیت اسمی پالایشگاه قبل از جنگ تحمیلی با تنوع بیشتر فرآورده‌ها متجاوز از ۶۵۰ هزار بشکه در روز بوده است. لازم به‌ذکر است درج اعتبار از طریق بیع متقابل در بودجه سالانه کل کشور تاکنون نتیجه‌ای در بر نداشته است.

۳ـ در جریان جنگ تحمیلی ۱/۵ میلیون اصله درخت نخل در سواحل اروندکنار و بهمنشیر از بین رفت که متأسفانه اقدام مؤثری جهت بازسازی آنها صورت نگرفت، علاوه بر این در چند سال اخیر افزایش شوری آب رودخانه‌های کارون و بهمنشیر و اروند حدود دو میلیون و پانصد هزار اصله درخت نخل باقیمانده را تهدید می‌کند با این وجود اقدام‌عاجلی در اجرای شبکه آب‌رسانی به جزیره آبادان به‌عمل نیامده و بعید است تا چند سال دیگر این پروژه به بهره‌برداری برسد با این ترتیب تکمیل پروژه آب‌رسانی جزیره آبادان که با تأثیر صورت می‌گیرد نوشدارو بعد از مرگ سهراب خواهد بود.

۴ـ خیل عظیم بیکاران با نرخ بالای ۲۴ درصد و عدم ارائه برنامه جهت حل معضل بیکاری علی‌رغم برخورداری منطقه از مزیت‌های نسبی موجب بروز ناهنجاری‌های اجتماعی گردیده که لازم است دولت محترم نسبت به حل آن اقدام عاجل به‌عمل آورد.

۵ـ با توجه به زیرساخت‌های موجود در شهر آبادان مانند فرودگاه شناخته‌شده بین‌المللی و هتل‌های درجه یک راه‌های ارتباطی شوسه و راه‌آهن، پالایشگاه بزرگ و گزارش کارشناسی از نظر مناسبت آبادان جهت منطقه آزاد تجاری و صنعتی از دولت در خصوص ایجاد منطقه آزاد تجاری و صنعتی در شهرستان‌های آبادان و خرمشهر بذل توجه نموده و با ارائه لایحه‌ای به مجلس شورای اسلامی موجبات حل مشکلات مردم منطقه را فراهم آورند.

الامثال الشعبیه

حاج عمران العبادی

لامال ینفع ولا ولد یشفع

نعم هذا لذی لایملك من المال شیئاً ینتفع به فی دنیاه او یملك المال الاکی لاینفقه فی رضا ربه لینتفع به عندالله یوم القیامة ولا ولد طیب و صالح بل ربما رزقه الله ولداً ولاکنه غیراصلح مذموم و مشئوم وکلل علیه و علی الناس فمن این یشفع

یعض و یکرص ویظم راسه

هاکذا بعض الناس یعاملك المعاملة من خلال لسانه و یریك شیئاً لم تره من قبل واذا غبت عنه رفع سکینته و طعنك به من الخلف و هذا هو المرض الاکبر الخطیر وهذا حاصل فی عصرنا باللاسف الشدید فیضرب هذا لمثل.

امغطی راسه و مکشف ذیله

مثل رائع یطبق هذا لمثل فی عصرنا یطبق بالتأکید عاماً بالنسبة للحقیقة فمی قائل یقولها ولا یطبقها علی نفسه وان عرضت المسئلة علی اهل الخبرة علم ان هذا الانسان یتکلم لمصلحته فقط والّا لو نفر حقیقةً لعلم این هو الحق ویعنی بعیب الآخرین والعیب فیه کما یقول الشاعر

نصیب الزمان والعیبُ فینا فلو نطق الزمان بنا هجانا

بنت البلد مکروها

نعم مع من قال کل موجود رخیص ولایعرف ثمنه الّا اذا فُقد ویعنی هذا لمثل العدید من القضایا من الجملة ترا بعض الشباب مثلاً یتزاوجون الأجنبیات او من غیر جنسه و سعدئذ ایحصل مایحصل من الخلاف والفرقة من جراء ذالك فیندم ولایفید الندم فیقال ذالك المثل وهناك اقوالٌ اخری.

الکصب لو طال طوله یرجع علی اصوله

وهذا لمثل حقاً یقول ینبغی للأنسان ان لایبتعد عن اصالته شریطة ان تکون الاصالة تتمتع بالاخلاق والصفات الجمیله تلك الاصالة التی دافع عنها الرسول الاکرم(ص) لان الأنسان مهما کان له من المال والنفوذ او الدرجه فلابد ان یرجع الی موقعه والی ما علیه الاباء والأجداد والسلف الماضی.

رداً علی مقالة السید حمید الحسینی تحت عنوان لماذا یمثل السبع بالشجاعة

معصومه عبدلی (کعبی) ـ الأهواز

فی عدد الثامن من الصحیفة قال السید حسینی بان کلمة السّبع تصدر من السّبعیه وتعنی عن القساوة والوحشیه والاعمال الغیر الانسانیه.

یا اخی لو کانت کلمه السبع تصدر من السبعیه و تعنی عن القساوة والوحشیه والاعمال الغیر الانسانیه لماذا اطلقت هذه الکلمه علی الامام علی بن ابیطالب(ع) الذی یسمی باسم حیدر الکرار واسدالله ولیث الحرب وکلمات الحیدر واسد و لیث بمعنی السّبع والشجاعه.

اطلقت هذه الکلمات لان السبع شجاع وهکذا یوصفون کل انسانٍ شجاعٍ علیٰ السبع. انت تقول السبع حیوان وحشی یهدُّ ویفرس صیدةً بدلیل جوعه ولاجل الحصول علی الغذا. یا اخی کل حیوان بطریقة یدفع الجوع هذا یهدُّ ویفرس وذلك یأکل العشب والخضروات وهذه غریزةٌ اختلقه الله للحیوان. الانسان کما یدفع جوعةً بطریقه یعنی عندما الانسان یذبح البقره والنعجه والدجاجه لدفع الجوع هل هو حیوان و حشی أم انسان.

وتقولُ بأن السّبع سعی بسلطان الغابه وتقع الحیوانات تحت سیطرةً خوفاً من وحشیتهً.

فی کل جامعة سلطانٌ یحکمُ وکل جامعه تحتاج الی سلطان. فی جامعة الحیوانات سلطان الغابةِ السبع، وفی جامعة الانسانیه انسانٌ یحکم علی الجمیع واما ذلك بطریقه وهذا بطریقة اخری. واما لو کان الاسدلست شجاعاً فی حم فی الغابه وکما اذا یوماً من الایام نظرتَ الی الغابه ولقیت حیوانٌ آخرٌ مثلَ الثعلب یحکم فی الغابه احکی مع نفسكَ وقل انَّ هذا الزمان زمان الظلم والجور. وفی نهایه تهنیتی وامنیتی بکل شجاعٍ وبطل وارجو من الله ان یکون الحقّ دائماً منصور وان لایجیب یوماً لنا یَحکمُ فیه الباطل.

صوت الشعب ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱ رأی ملت

▣ ندوة الشعر في خرمشهر:

السيد الدكتور حسن هاشميان المحترم، السلام عليك و على زملائك محرري جريدة صوت‌الشعب المحترمين. في البداية نتقدم بجزيل الشكر لكم جميعاً على ما تقدمونه من جهد لتهيئة و طبع واصدار هذه الجريدة الموقرة.

فأن جريدتكم هذه ـ او بالاحرى جريدتنا هذه ـ منذ ان صدرت افادتنا و افادت شعبنا بما قدمته من مقالات و اخبار و شعر.

نعرف جيداً بأن جريدة صوت‌الشعب ما زالت تخطو خطواتها الاولى من المشوار الصحفي الطويل، فلها الحق ان كان محتواها لايخلو من النقصان والاخطاء.

وتعلمون كل العلم يا سيادة الدكتور ان صوت‌الشعب تصل الى خارج البلاد حيث العالم العربي، و تعكس صوتنا لهم، و من قرأها قد لايعرف ظروفنا الثقافية وظروفكم الصحفية. فحبذا لو قلت الاخطاء فيها و استقوت نصوصها.

سيادة الدكتور و محرري الجريدة، فان اختياركم للشعر الذي يُبعث الى جريدتكم ليس اختياراً متقناً، فنرجوا ـ نحن اعضاء ندوة الشعر في المحمرة ـ ان تختاروا الاشعار ذات الوزن والثقل الادبي للجريدة، علماً بان شعرائنا ليسوا قليلين والحمدالله.

فقد طبعتم قصيدة للاخ... بعنوان (العاشگ) في الصفحة الرابعة من العدد الثامن و في نفس الصفحة قصيدة للاخ... يفقدان الوزن و الثقل الادبي و بكل صراحة، ان هذه السطور ليست قصائد.

فقد يكون الاخوان مبتدئين في كتابة الشعر، انما عتابنا للجريدة فحسب.

▣ سهیلا حسین نصاری ـ آبادان: برای بار سوم است که با شما تماس می‌گیرم، ولی تاکنون کارهای مرا انعکاس نداده‌اید.

تاه الفكر يوم تجي يوم سويه نلتگي
عنوان حبی كلِ لك بس كون انته بس إلي
شعرك حرير و مزدهر أحلِ من خيوط الشمس
مِن و جنتك يضوى الگمر و الليل الظلم ينجلي
حچيك تراة برهدنه كل الكلام اتفرزنه
زين الحچي ايلوگ الك و بكل چلمه گلبي يرتوي
رقه و أناق و حسنَ جمال يا بدعت البيه الكمال
گلبي اعلِ گلبك من زمان ماريد گلبي ينچوي

▣ عبدالرحمن دوسری ـ بوشهر: قصیده‌ای تحت عنوان «أذكريني» برای شما فرستادم، ولی تاکنون آن را چاپ نکردید.

رأی‌ملت: این قصیده متعلق به یکی از شعرای کشور امارات می‌باشد و در حال حاضر با توجه به تعداد زیاد قصیده‌های ارسالی، سیاست نشریه بر این است که شعرای خودمان را در اولویت قرار دهد.

▣ یاسین نیسی ـ هویزه:

اريد اصرخ و فززكل الجروح
وطلع كل قهر ضيمي اللي شفته
يلوموني عليش البچي والنوح
ولايدرون كل السبب انته
تتغير عليه بليله و بيوم
ولاچنك هذاك انت العرفته
انه بعدك يحلو الطول ظليت
مثل طير الغريب انذبح سكته

▣ صباح مزرعه ـ الأهواز:

لون الدهر حاربنه و بينه
كلام الحك اگولنه و بينه
طبعنه هاذ من جدنه و بينه
نگول الحك لون بيه المنيه

▣ محمود باوی (استاد حقوق) ـ اهواز: بسیاری از افراد درباره مضمون مواد ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پرسش می‌کنند که برای آگاهی آنها متن این مواد را به‌شکل زیر برای شما می‌فرستم.

ماده ۱۵: زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی وکتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

ماده ۱۹: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

▣ عباس بیت‌سیاح ـ اهواز: قصیده‌ای درباره آقای... برای شما فرستادم، ولی شما آن را چاپ نکردید.

رأی‌ملت: ضمن تشکر از مشارکت شما در نشریه، به اطلاع حضرتعالی می‌رسانیم که فرد موردنظر شما خود مایل نیست این قصیده چاپ گردد.

▣ هوسه من الدكتورة سهيلا عزيزي ـ الأهواز:

يا هله ابجيتچ صوت الشعب
صيتچ وصل عبادان وافتر للچعب
يا لشوفچ فراها و عيد و ايزيل التعَب
منصوره اهلچ واصحابچ

▣ سيداحمد فائز الموسوى حسینی اصل ـ خرمشهر (حي العبارة):

صحيفتي صوت الشعب
تُحبكى كل العرب
انتِ لنا فخراً و عزِ
لقومنا اجمل نسب
حبيبتي صوت الشعب
طال الفراق بيننا
والقلب عانا بالتعب
متى تهل أيام الشهر
واراك بصدوراً و طلب
عزيزتي صوت‌الشعب

▣ ناصر فلاح پور ـ الأهواز:

في ذكر وفات ابواحمد (احصيرى العداوى سوارى) مع المرحوم ابراهيم ابوغانم سوارى

من جانه الخبر يا ناس حتى الگلب راح انسطر
والعين التصب ادموع لجل الشهم دم تمطر
موس الگلب والعين حتى الظهر راح انطر
يا وسفه والف يا حيف عدا ابوغانم المشكر

▣ هوسه من فريد الحلفي (ابوحنان) الى الدكتور عباس العباسى الطائي وكل العرب في خوزستان:

ما بينه اليهبط راس و يسامح عله الذّله
ولابينه النكر زيه و بزى غير زى العربى اتحله
ولابينه النسه موره من ياماى و شرب ماى التلّقف بيه و تسله
ولارد ضيفنه مهضوم احنه اهل القلم والسيف و الدله
هذيج اهيه مضايفنه و اسمنه فوگ راس ام العله اتعله
ولعربي امحزم بحزام الغيره

▣ عبدالرحيم الخزاعي ـ المنيوحي:

وحق الي رفع عرشه و دينه
كلمن يخدم ابلاده و دينه
ابصوت الشعب حيينه و دينه
سلام الكم بعثنه او يل تحيه

***

ابصوت الشعب فرحان انطر و تاني
حبها انطبع بروح ما عندي ثاني
ابعث اشعاري هاي آنه الخزاعي
اشكرَ او ممنون منل افاعي
الكل منكم الطيبين ابعث تحيه
او منه ابد ما جوز الحد المنيه

▣ اسحاق جبار الساري ـ الأهواز:

صوت الشعب حياچ يل بيچ الشيم
كل احنه نسعى و ياچ و نزيل الظلّمْ
يا دُر الحچى و ياقوت محلا هل چلم
طبعچ ادروس و عبر وي الأمه الأبيه

▣ سالم عساکره ـ ماهشهر: چرا نماینده محترم ماهشهر به حوزه انتخابیه خود سر نمی‌زند. مردم مشکلات و گرفتاری‌های زیادی دارند و مایل هستند آنها را با وی در میان بگذارند.

▣ عبدالعظيم مشكورالمدحجي:

تحيه ابعث الصوت الشعب ولعامل عليه
انطبع بلگلب حبها او دائم نحييه
نحييه احنه او نعداله ايام
اهل خوزستان كلها نطته اوسام
ابصوت الشعب انا حققت الأحلام
نحسب الراس الشهر كنا اونتانيه

***

تحيه الصوت الشعب ابعث وهلها
علينه اهلال بلعسعس و هلها
روايح طيب فاحل هه و هلها
كل يوم او يل نسيم ايمر عليه

▣ سيدصاحب الموسوى الخميسي ـ قصبة النصار:

يجبُ ان نحافظ على اللغة العربية ولانتلاعب فيها وبلخصوص في الأذاعة والتلفزيون مع الأسف نشاهدُ برامج فى الأذاعة والتفزيون العربى لمحافظة خوزستان واذكرُ بلتحديد برنامج الرئف والعطاء والخير والأسرا والمجتمع وكثير من برامج الأذاعه تخرج الكلمات و تجعلنا نكونِ هزوةٍ بين الدول والمجتمعات العربيه يتحدثون بعض الاخوان ولاندرى ما يقولون كلمةً عربيه و آخرا فارسيه و يخلطون الكلام و مع الأسف الشديد بعض الأخوان مقدمين البرامج نفسهم لايجيدون العربيه. احُب ان اوجه كلامى الى الأعزا المسئولين فى الأذاعة والتلفزيون فى محافظة خوزستان واقول لهم ان فى المحافظة شبابٌ كثيرين يحملون شهاداتٌ عاليه فى الأدب و اللغه العربيه والثقافه الأصيله يَمكنهم ان يبدعو بتقديم البرامج الطيبه والجميله حتى يفتخر بهاكل أنسان خوزستانى عربى كان ام غيرعربى وارجو من الله العلي القدير ان يوفقكم فى جميع الأمور.

▣ عبدالعزيز بغلانی ـ اهواز: چنانچه برای نشریه امکان‌پذیر باشد، خواهان چاپ عکسی از دکتر هاشمیان هستیم.

المساواة و المشاركة العامة في نظرية النائيني

لجنة البحوث

من أهم الأصول التى يعتمدها النظام الدستورى (المقيد بالدستور) و كذلك المجتمعات الحرة والمتقدمة هو اصل المساواة أمام القانون بلا تمييز بين جميع أفراد المجتمع. ورد هذا الأصل فى المادة الثامنة من متمم القانون الأساسى (الدستور) للحركة الدستورية بالشكل التالى: (يتساوى جميع أبناء إيران فى الحقوق و أمام القوانين التى تسنّها الدولة)، ولكن المدافعين عن المشروعة (استبداد الحكمه) احتجّوا على هذه المادة أيضاً و اعتبروها من المبادئ التى تتعارض مع الشريعة الإسلامية، ذلك لأنهم كانوا يرون فى أصل المساواة مخالفة صريحة و أساسية لجذور المبادئ الدينية انطلاقاً من الرأى القائل بأن هذه المساواة ستؤدى إلى التساوى بين أبناء الطائفة الشيعية والمسلمين من جهة و بين أتباع سائر الأديان ا لمذاهب الأخرى.

ولما خاف تأثير مثل هذه المغالطات التى يثيرها المستبدون و المدافعون عنهم على الجمهور، شعر بالمسؤولية الدينية والتكليف الشرعى للرد على مثل هذه البدع و تنزيه الأحكام الشرعية و تبرئة ساحة الدين الإسلامى من مثل هذه الاتهامات و الأباطيل و تحميل مبادئه بأقاويل ما أنزل الله بها من سلطان ليؤكد بأن الإسلام والتعاليم الدينية تدعو بل و تطبق مبدأ المساواة أمام القانون على جميع أفراد المجتمع حكاماً و محكومين، فيقول: (يمكننا أن نفهم و نستنتج بأن مبدأ المساواة أمام القانون إنما يشمل جميع أفراد الأمة بلا فرق بين الحاكم و المحكوم و ذلك من سيرة الرسول الخاتم (صلى‌الله عليه و آله و سلم)، و تأكيده المستمر على هذا الاصل باعتباره أساس العدل و سعادة الأمة)(١). ويتطرّق العلامة النائينى بعد ذلك إلى ذكر ثلاثة شواهد من السيرة النبوية الشريفة التى تؤكد على تطبيق أصل المساواة أمام القانون على نفسه الشريفة بلا فرق مع الآخرين و يخرج بهذه النتيجة: (لم تكن كل تلك الفتن و الحروب لتثور و تشتعل فى زمن الإمام على(عليه‌السلام) إلا لأنه أراد أن يطبق هذا المبدأ و إحياء سنن الأنبياء فى المساواة بالعطاءات و عدم تفضيل بعضهم على بعض و أراد أن يسترد جميع القطائع و الاستئثارات التى منحها الخليفة السابق بغير وجه حق(٢). وعلى هذا الطريق و تأسياً بهذه السيرة الطاهرة للأنبياء و الأولياء عليهم أفضل الصلاة و السلام قام فقهاء الشيعة و رؤساء المذهب الجعفرى لاسترداد الحقوق المغصوبة للمسلمين و إنقاذهم من ظلمات حكام الجور و الظلم و تحرير رقابهم من نير العبودية و الذلة فبذلوا مهجهم و ضحوا بأرواحهم من أجل ذلك و فى سبيل إنقاذ بيضة الإسلام ولا زالوا يقدمون القرابين على هذا الطريق(٣). و عندما يستعرض العلامة النائينى نظرية الشيخ فضل‌الله النورى فى تحريف معنى المساواة يقول: (إنه يصور حق المساواة النوعى فى الحقوق و أمام القانون على أنه مساواة بين المسلمين وأهل الذمة من سائر الديانات الأخرى فى أبواب و أحكام النكاح و القصاص و الديات و غيرها و ذهب إلى أبعد من ذلك فاعتبرها مساواة بين أصناف المكلفين من المسلمين كالمجنون والعاقل،البالغ و غير البالغ، السليم و المريض، المختار و المضطر، الموسر و المعسر، القادر و العاجز لخلط بينها خلطاً عجيباً يفتقر إلى المنطق و الى توخى الدقة). و لذلك يسترسل العلامة النائينى و يقول: (كما أن اساس الحكومة الدستورية يقوم على أصل مبدأ بسط الحريات المبارك، فكذلك عدالة الحكم الدستورى و مسؤوليته فى حفظ النظام الاجتماعى و الحيلولة دون الاضطرابات و القضاء على الفوضى فإنما يقوم على أساس هذا الأصل الثانى الذى نعبر عنه بالمساواة و نعنى به تساوى جميع أفراد الأمة بلا فرق و لا تمييز بين الحاكم و المحكوم و الوالى و الرعية أمام القانون، و أما فيما يتعلق باختلاف أصناف المكلفين بالنسبة إلى أنواع التكاليف الدينية فإنه لا يختص بالدين الإسلامى فقط و إنما يسرى فى جميع الشرائع و الأديان السابقة و حتى الملاحدة و المنكرين لهذه الأديان و الشرائع السماوية فإنهم و طبقاً لأحكام العقل التى تميز الإنسان العاقل عن الحيوان يقولون و يقرّون بالاختلاف بين أصناف البشر من عاقل و مجنون و سليم و مريض و عاجز و قادر و... الخ). ومن وجهة نظر العلامة النائينى: (عندما تقوم الحكومة الدستورية على أساس من الحرية باعتبارها أصلاً من أصول شرعيتها فسيكون تطبيق العدالة والمساواة بين جميع أفراد الأمة من أبسط شخص فيها إلى شخص الحاكم أو الوالى فى الحقوق النوعية هو الأصل الثانى الذى سيتكلف بحفظ الدولة و صيانتها من الانهيار و السقوط، و أما اختلاف التكاليف الدينية بين أصناف الناس فإنه لا يختص بالدين الإسلامى فقط و إنما يشمل جميع الشرائع والأديان السماوية والأرضية فحتى الذين ينكرون الشرائع السماوية و الملاحدة يتقيدون بمنطق العقل والوجدان الذى قامت عليه المجتمعات البشرية منذ نشأتها الأولى وحتى هذا اليوم، وهو ما ميزّه عن العالم الحيوانى البهيمى باعتبار أن العقل يقرّ بالاختلاف والتفاوت بين العاجز والقادر، وبين الاختيار و الاضطرار، الغنى والفقير، العاقل وا لمجنون، و ما إلى ذلك من الأمور العقلية البحتة. وأكثر من ذلك فحتى الأطفال يمكنهم فهم استحالة المساواة بين تلك الأصناف وسوقهم بعصا واحدة من دون النظر إلى ما يميزهم عن غيرهم و أنه ضرب من الجنون لا يوافق العقل و المنطق و لا تقول به جميع الأديان والشرائع السماوية، وإن العمل بها سيؤدى إلى فشل القوانين السياسية فى جميع الأمم و إلى انهيار النظام العام، و عليه فليس لها وجود ولا تطبيق فى الخارج سواء كانت فى المجتمعات المتحضرة والمدنية أم غيرها، وذلك فإن تحميل معنى المساواة التى تطالب بها الحركة. (الدستورية على مثل هذه المصاديق هو من المغالطات المقصودة والسفسطة التى لا طائل منها).(٤).

المشاركة العامة

تتحقق الحريات العامة و المتمثلة فى حرية الرأى و الفكر و المعتقد و كذلك المساواة بين الناس فى الحقوق و أمام القانون عن طريق إشراك الأمة فى إدارة شؤون الدولة، و تعتمد الحكومة الدستورية على هذا الأصل المهم فى حياة الناس و يعنى اعطاءهم فرصة المشاركة بصورة حقيقية فى صنع القرار السياسى و إدارة البلاد و تقرير المصير، يتساوى فى هذا الحق جميع أفراد الأمة بما فيهم الحاكم و الوالى و عليه ستكون المسؤولية والمسائلة أحد الفروع التى تتفرع من هذا الأصل أو المبدأ المهم)(٥). وحسب رأى العلامة النائينى (فى ظل الحكومة الدستورية يكون جميع أفراد الشعب و حكامه و ولاة أموره شركاء فى كل شىء و يستاوون فى المسؤولية العامة باعتبارهم أمناء و ولاة على الأموال العامة فلا تحكمهم علاقة لخادم بالمخدوم أو المالك بالمملوك بل سيكون أبناء الأمة كأعضاء البدن الواحد يتحملون مسؤولياتهم و يقومون بواجباتهم التى يفرضها المجتمع عليهم و سيحاسبهم على أى خلل أو تماهل و استنثار عند تحمل هذه المسؤولية و لذلك سيكون كل فرد فى الأمة و بلا فرق بين أحد منهم تحت ظل النظام الدستورى قادراً على المساءلة والاعتراض لكل حرية و بدون خوف من ملاحقة السلطة و أجهزة الدولة. أو عسف الحاكم و إرادته الخاصة و ذلك من ضروريات المشاركة العامة و المساواة التى سيتمتع بها الجميع)(٦). وفى مقولة المشاركة العامة كما يقول العلامة النائينى (فإن الميزان الذى توزن به الأمور و فى تقلد المناصب و المسؤوليات هى الكفاءة و الدراية (الاختصاص)، فليس أحداً أفضل من غيره إلا بها، فلا قرابة لأحد مع‌الله و لا هو شريك له عز و علا، فإن تقلد أحدهم منصباً بلاكفاءة أو دراية (اختصاص) بالأمور بل لمجرد تملقه و تزلفه للحاكم و انتهازيته فعلى الأمة من باب الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر أن يقيلوه و يعزلوه عن منصبه باعتباره غاصباً لهذا المنصب)(٧). (وذلك لأن المحاسبة و المساءلة والمراقبة من حق الأمة ومسؤوليتها و هى من فروع الحرية و المشاركة العامة و يعتبر ليس فقط من ضروريات الدين الإسلامى بل (من ضروريات جميع الأديان و الشرائع الأخرى أيضاً)(٨).

تحكيم مبدأ الشورى و الألتزام برأى الأكثرية

إن من أهم ضروريات المشاركة العامة فى الشؤون المتعلقة بقضايا الدولة هى مشاركة جميع أفراد الأمة فى صنع القرار السياسى و اتخاذه، و تحقق مثل هذا الأمر مستحيل عقلاً فلا يمكن تطبيقه على أرض الواقع فكيف يمكن استفتاء و مشاورة جميع أبناء الأمة و فى جميع القضايا التفصيلية و الكلية. قام النظام الدستورى لحل هذا الإشكال بتأسيس مجلس يضم ممثلين منتخبين من الأمة تقع على عاتقه مناقشة قضايا الدولة و الأمة و رسم سياسة الدولة و اتخاذ القرارات اللازمة بشأنها. ولكن المدافعين عن الاستبداد (المشروعه) اعترضوا على تاسيس هذا المجلس بحجة (إن إدارة الشؤون العامة ولائية بحتة ليس للانتخابات دور فيها و بهذا فإنها من مسؤولية الفقهاء والمجتهدين فقط و لا يحق لأى شخص كائن من كان التدخل فيها، و إن الأخذ بآراء الأكثرية يتناقض و أساسيات المذهب الإمامى)(٩). فإنهم كانوا يعتقدون بأن: (ليس من حق ممثلى الأمة و منتخبيهم الذين يجتمعون فى مركز العاصمة لدراسة و مناقشة أوضاع الأمة و مصالحها العامة و استصدار القوانين الخاصة بذلك وفق متطلبات العصر و طبقاً لرأى الأكثرية، لأن هذا الحق يختص به الأمام المعصوم و نوابه العامّون وليس للآخرين أياً كانوا أن يتطاولوا عليه و يمدوا أنوفهم فيه... فما للملاحدة و اليهود أن يتصدوا لتصريف أمور المسلمين العامة؟! فلا يجوز لهم أن يتدخلوا حتى فى شؤون الكفار القاطنين فى ديار الإسلام، فكيف تتصدى هذه الفئات الضالة لمثل هذا الأمر الخطير)(١٠). ولكن المطالبين بالدستورية و خاصة العلامة النائينى فإنه كان ينظر إلى هذه القضية من زاوية أخرى، و بذلك كتب يقول (إن التصدى للحكم و السلطة يعتبر فى جميع الأديان و عند جميع العقلاء نوعاً من الأمانة فى رقبة الحاكم، غاصباً كان لها أو قد تسلمها بصورة شرعية، لذلك فإن مسؤولياته أن يؤدى هذه الأمانة إلى أصحابها و أداء حقها إلى ذويها)(١١). ولهذا فليس هناك فرق بين البقال و البزاز و الفقيه والمجتهد و الملحد و الشيعى فالكل متساوون فى هذا الحق ويجب أن تؤخذ نظراتهم وآراؤهم فى الأمور السياسية و شؤون الدولة الأخرى، ومن هذا المنطلق كان العلامة النائينى يرفض المجالس التى يشكلها الملك أو الحاكم من الأعيان والأشراف أو الأمراء و الخاصين و لا يرى فيها القدرة على الدفاع عن حقوق الأمة لأنه كان يعتقد: (إن أساس الحكومة الدستورية يقوم على مشاركة الشعب و جميع أفراد الأمة ولا يتحقق هذا إلا بتأسيس مجلس عام للشورى يضم فضلاء و عقلاء الأمة و ممثليهم المنتخبين)(١٢). وبعد أن يوضح و يشرح جوانب من السيرة النبوية الشريفة و سيرة الإمام أميرالمؤمنين(عليه‌السلام) التى تحث على إداء النصح و المشورة و تأكيدهم على الأصحاب و الأتباع فى ذلك و تشجيعهم على التصريح بآرائهم و إن كانت معارضة لراى المعصوم، يؤكد على ضرورة الإبقاء على الحالة الشورائية فى الحكم، و فى ذلك يقول: (وا أسفى و حسرتى علينا نحن الظالمين و المستبدين الدينيين فى هذا العصر، فبدلاً من الترحيب و التشجيع على تاسيس مجالس الشورى باعتبارها (هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا) رفعنا عقيرتنا و شعاراتنا ضدها و صورناها على أنها نقيض تعاليم الإسلام)(١٣). ويعالج العلامة النائينى قضية الأخذ برأى الأكثرية و اعتمادها من عدة جوانب فيقول: (أولاً: إذا تأرجحت القضية بين شيئين فلابد أن نرجح أحدهما على الآخر و نعتمده، فالتمسك برأى الأكثرية يعتبر من أقوى المرجحات المطروحة فهو مثل ترجيح حكم

العقل على ما سواه من الأحكام الشاذة. و ثانياً: يستفاد من عموم تعليل مقولة عمر بن حنظلة أنه عند الابتلاء بالمشاكل و الاختلافات يجب الرجوع إلى المرجحات العقلية و المرجحات العقلية هو اعتماد رأى الأكثرية. ثالثاً: فى حالة ثبوت مشروعية الطرفين بحيث يتساوى الأخذ بأى منهما من الناحية الشرعية و لا يمكن الترجيح بينهما شرعاً يبقى من باب حفظ النظام الاجتماعى اعتماد رأى الأكثرية مقدماً على الآخر لشموله بأدلة حفظ كيان المجتمع و النظام العالم وبذلك يصبح واجباً الأخذ به ويكون التقيد به من القضايا الملزمة شرعاً. رابعاً: وافق الرسول الأكرم (صلى الله عليه و آله و سلم) و كذلك الإمام على(عليه السلام) فى المسائل و المواضيع السياسية والاجتماعية على رأى الأكثرية و التزموا بها عملياً كما هو معروف فى السيرة).

الدستور العام و تشكيل هيئة الرقابة

لقد كان تدوين الدستور الدائم للبلاد من أهم الانجازات التى قامت بها الحركة الدستورية و فى نفس الوقت من أهم القضايا التى شنع بها المدافعون عن الاستبداد (المشروعة) على المطالبين بالنظام الدستورى، فلقد كان من آرائهم (مع العلم بأن حفظ النظام فى كل العالم لا يكون إلا بسنّ القوانين الضابطة إلا أن جميع المسلمين المتدينين يعلمون جيداً بأن أفضل القوانين لذلك هى القوانين الإلهية، و عليه فنحن لسنا بحاجة إلى وضع قوانين جديدة أبداً)(١٤). وقد أفتى الشيخ فضل الله النورى قائلاً: (إن قوانين الدستور الدائم تخالف مبادئ الدين الإسلامى وأحكامه ولا يمكن للدولة الإسلامية أن ترضخ لها إلا إذا انسلخت من دينها و مبادئها)(١٥). و فى معرض اجابته على المنتقدين والمشنعين استطرف العلامة النائينى إلى فلسفة تشكيل الحكومات و بعد أن أثبت ضرورة و جودها أشار إلى وظيفتين من وظائفها كما يأتى: ١ـ حفظ النظام فى داخل الدولة و توجيه الأمة، واعطاء كل ذى حق حقه و الوقوف أمام تجاوز أفراد المجتمع على حقوق بعضهم البعض و ما إلى ذلك من الشؤون العامة. ٢ـ اتخاذ الإجراءات اللازمة للحيلولة دون تدخل الأجانب و الاعتداء على الوطن بما فيها بناء القوة العسكرية الرادعة و حفظ الاستعداد الدائم

لقد كان تدوين الدستور الدائم للبلاد من أهم الانجازات التى قامت بها الحركة الدستورية و في نفس الوقت من أهم القضايا التى شنع بها المدافعون عن الأستبداد

تحسباً لكافة أنواع الطوارئ. لقد استفاد العلامة النائينى من مقولة (حفظ بيضة الإسلام) الرائجة عند المسلمين و مقولة (الدفاع عن الوطن) عند سائر القوميات و المذاهب الأخرى و وظفها لهذا المعنى وجعلها مصداقا للقسم الثانى من الحكمة العملية و تعنى سياسة المدن، ففى رأى العلامة (منذ أن جعل الحكم و وضع الخراج لتنظيم سائر القوة النوعية بواسطة الأنبياء و الحكماء، لم توضع إلا من أجل اقامة هذه الوصائف وتسيير هذه الأمور)(١٦). والقيام بهذه المسؤولية فى الوقت الحاضر حيث نفتقد إلى الإمام المعصوم و ليس بمقدورنا أن نجد إنساناً قد استكملت فيه جميع المواهب الإنسانية حتى يقوموا بأنفسهم بوضع لجان و تأسيس هيئات رقابية على سلوكهم و تصرفاتهم تحاسبهم فيجب حينئذٍ أن نقوم بما يلى: (أولاً: يجب وضع دستور تحدد فيه صلاحيات السلطة (الحاكم) و يميز المصالح النوعية العامة التى يجب أن تراعى بصورة شاملة كاملة و واعية و يعيّن الكيفية التى من خلالها يمكن الحفاظ على هذه المسوؤليات و يتضمن حدود صلاحيات الحاكم و حرية الشعب و يضمن جميع الحقوق لكافة طبقات الشعب و فئاته بما تمليه مبادئ الدين الإسلامى الحنيف، بحيث يعتبر تجاوز مسؤولية حراسة مصالح الأمة و الأمانة إفراطاً و تفريطاً، نوعاً من الخيانة تستوجب قانونياً العزل عن المسؤولية أو الإحالة على التقاعد و تستحق العقوبة المنصوص عليها فى باب عقوبات الخيانة. و بما أن هذا الدستور سينظم الحياة السياسية و النظم النوعية فسيكون بمثابة الرسائل العملية للفقهاء و التى تتناول العبادات و المعاملات و ما شابه، و لذلك ستنتظم شؤون المجتمع فيما لو طبق هذا الدستور و لم يتجاوزه أحد ولهذا أطلق عليه اسم (رسالة النظام) أو القانون الأساسى. ثانياً: تشكيل نظام مؤسساتى يقوم بمهام المراقبة و المحاسبة و المساءله الدائمة و إيكال هذه المسؤولية الهامة إلى هيئة رقابية عالية مولفة من العقلاء و الفضلاء و علماء الدولة و الخيرين من أبناء الشعب ممن لهم دراية واسعة بالحقوق المشتركة الدولية و إطلاع واسع بمقتضيات العصر و السياسة. تقع على عاتقها مسؤولية الرقابة الدائمة فى تطبيق القانون الأساسى أو الدستور و الوقوف أمام شتى أنواع التجاوز والتطاول على مبادئ الدستور أو الإسراف و الإهمال فى المصالح العامة، وهم فى مجموعهم من ممثلى الشعب و الأخصائيين من رجال الدولة الذين يشكلون مجلس الشورى الوطنى الذى يعتبر الصيغة الرسمية التى تؤطر نشاطهم، ولا يمكن لهذه الموسسة الرسمية أن تقوم بواجبها بصورة مثالية في الرقابة و المحاسبة و الحؤول دون تحول الدولة (السلطة) من ولائية إلى ملكية سلطوية إلا إذا كانت كافة المؤسسات و الأجهزة التنفيذية خاضعة لإشرافها و مسؤولة أمام ممثلى الأمة الذين سيكونون بدورهم مسؤولين أمام جميع أفراد الشعب)(١٧). إن تدوين الدستور الدائم و تأسيس المؤسسات الرقابية على جميع أجهزة و مرافق الحكومة أصبحت فى تنظيرات العلامة النائينى تتمتع بأهمية خاصة فهو القائل: (إن الفتور و التهاون فى أية واحدة من هاتين المسؤوليتين سيؤدى إلى الفضل فى تحديد صلاحيات السلطة و عندها سيتبدل نظام الحكم من حكومة ولائية إلى نظام استبدادى تعسفى يصبح فيه الحكام و المتصدون للسلطة مستبدين، هذا فى حالة انتفاء المسؤولية الأولى و أما إذا اضمحلت المسؤوليه الثانية فإن النواب و ممثلى الشعب سيتحولون إلى مستبدين وجبابرة)(١٨). وهذا يعنى أن الشعب سيقوم بدور الرقابة و المساءلة للمسؤولين التنفيذيين بصورة غير مباشرة و عبر ممثليهم و نوابهم الذين يخضعون بدورهم للمساءلة المباشرة من قبل الشعب كل فى دائرته الانتخابية و بغيرها سيفقد النظام الدستور مصداقيته و سيتحول لا محالة إلى نظام سلطوى استبدادى.

يجب وضع دستور تحدد فيه صلاحيات السلطة (الحاكم) و يميز المصالح النوعية العامة التى يجب أن تراعي بصورة شامله كاملة و واعية

الهوامش:

١ـ النائينى / تنبيه الأمه / ص ٢٨.
٢ـ النائينى / تنبيه الأمة / ص ٣٢.
٣ـ النائينى / تنبيه الأمة / ص ٣٦.
٤ـ تنبيه الأمة / ص ٦٨.
٥ـ تنبيه الأمة / ص ١٨.
٦ـ تنبيه الأمة / ص ١٢.
٧ـ تنبيه الأمة / ص ٤٤.
٨ـ تنبيه الأمة / ص ٤٤.
٩ـ غلام‌حسين زركى‌نزاد / رسائل المشروطة / ص ١٥٤.
١٠ـ تنبيه الأمة / ص ٤٣.
١١ـ غلام‌حسين زركى‌نزاد / رسائل المشروطة / ص ١٥٤.
١٢ـ تنبيه الأمة / ص ٥٣.
١٣ـ تنبيه الأمة / ص ٥٤.
١٤ـ غلام‌حسين زركى‌نزاد / رسائل المشروطة / ص ١٧٤.
١٥ـ غلام‌حسين زركى‌نزاد / رسائل المشروطة / ص ١٦٧.
١٦ـ تنبيه الأمة / ص ٧.
١٧ـ تنبيه الأمة / ص ١٤.
١٨ـ تنبيه الأمة / ص ١٥.

الشعوب و لُغَةُ الأمْ

رستم خنيفر ـ شوش دانيال

عندما نتحدّث عن لُغةِ الأم لا نعنى مجرد كلمات تلفظُ بها أوْ نكتبها بل نتحدث عن: احساس و عاطفة وحُب وحنان و فرح وحُزن و حضارة و تاريخ و فكر و ابداع. وفى الواقع نتحدث عن كل شئ فى هذهِ الحياة لِأنَّ الأم هى كل شئ فى الحياة. فطُوبى لشعبٍ تعلمَّ لُغة أمّهِ قراءَةً و كتابةً منذ الصِّبا فترَعرَعَ فى حِجرها فكتب احساسه و نظم قصيدته و غنَّى أُغنيتَهُ باللغَةِ أُمّه. ولكن هل هذهِ الأمنيه تتحقق لكل الشعوب؟ هذا سؤال ليس من السهل جوابه لِأنَّ هناك شعوب كثيره و لُغات مختلفه فى العالم و بعض الشعوب يمتلكون لُغة ولا يمتلكون خطّاً يكتبُ به و هناك مشاكل متعدده و كثيره. إنّ اكثر الناس يتصورون إنّ لكُّل بلد فى العالم لُغة واحده يتكلم بها الناس. مثلاً فى إنْكِلْترا يتكلمون الأنجليزية و فى روسيا باللغة الروسيه و فى بَلْجِيكا باللغة البلجيكيه و فى سُويسرا باللغة السويسريه وهذا غيرصحيح.

وفى الحقيقه إذ يكون بلداً واحداً مع لُغة واحده هذهِ حالة استثنائيه بالنسبة الى قانونٍ عامٍ لِأن فى اكثر البلاد شعوب كثيره يتكلمون بِلُغاتٍ مختلفه وهذهِ المشكله فى القرون الماضية وايضاً فى عصرنا الحديث دائماً تُسبّب مشاكل و مصائب كثيره للشعوب وهذهِ الظاهره تظهُر اكثر عندما يأتى قومٌ فاتح يَلْحِق أرضاً الى وطنه وسُكّان تلك الارض لايتكلمون بلغة الفاتحين. ويسمى الفاتحون أن يجعلوا لُغتهم بدل لُغة الأم لِسُّكان تلك الارض. والحجة التى يحتجّون بها إن أبناء الارض المحتله إذ يبقون يتكلمون بلغة امهم يحسبون الحاق أرضهم حالةً موقته و دائماً يسعون الى المغامره والانفصال. ومّا إذا تكلموا بلغة القوم الفاتح شيئاً فشيئاً ينسون لغة أُمهم ويندمجوا فى القوم الفاتح. أثبت التاريخ كراراً و مراراً بطلان هذهِ النظريه لِأنَّ للوحدة الوطنيه عوامل كثيره مثل: الدين والمذهب والعوامل النفسيّة والاجتماعيه والتاريخه والثقافيه و فى الواقع الوحدة اللغويه فقط احدى العوامل للوحده الوطنيه.مثلاً عندما احتلو الفرنسيين أرض الجزائر فى عام ١٨٣٠ قال احد كبار الفرنسيين (زويمر): جئنا هذهِ الارض أى الجزائر لنُبدل لغة بلغه و ديناً بدين و عادات بعادات و لَمْ نأتِ فقط لنشر حضارتنا! ولكن هل تحقّق هذا الامر؟ بقت الجزائر بعد مئه و ثلاثون عاماً من الاحتلال بلدةً حُرة عربيه اسلاميه و نتمنّى فى هذهِ الايام أن يسودها الامن وا لسلام حتى تبقى نبراساً للشعوب.

ويُحدثنا التاريخ عن واقعة أُخرى فى هذالمجال و يقول رابرت هال (R.Hal) إنَّ أسوء الحالات حدثت فى امبراطوريةِ القديمه النمسا ـ المجروفى تلك المنطقتين النمساويه و المجريه قامت المبراطوريه قبل عام ١٩١٤ بمحاربةٍ قاسيةٍ للغاتِ الشعوب التى تقع تحت سيطرتهم. بأن يتكلم بالمنطقة النمساويه باللغة الألمانية فقط وفى المنطقه المجريه باللغة المجريه وقدّمت الحكومة كل الأمكانيتها فى هذا الشأن واجبرتهم بكل قساوة أن يتكلموا باللغة الألمانيه والمجريه بدلاً عن اللغة الرومانيه واللغات المحلية الأخرى. ولكن الامبراطوريه لم تحصّل على أين نتيجه مطلوبه من هذهِ المحاربة القاسية بل فقط أثبتت السيطرة الوحشية القوم الغالب على القوم المغلوب و فى النهايه وقعت خسائر عظيمه فى البلاد وكل ماكانوا اكثر يحاربون لُغة الشعوب المغلوبه كانَّ ابناء الشعوب المغلوبه يحبّون لُغة أمهم حُبّاً جمّا. اما بعدما انتهت الحرب العالمية الاولى فى عام ١٩١٨ ظهرت دول جديده من الشعوب المغلوبه مثل يوغوسلافيا رومانيا، تشيكوسلوفاكيا، بولونيا (لهستان) وحاولت هذهِ الدول أن تمحوا اللغتين الألمانيه و المجريه بكل قساوه و تأخذ الثار من اسيادهم السابقين، هذهِ الحالة جعلت الامر اكثر خطورة من السابق لِأنّ الألمانيين والمجريين ماكانوا يتحملون هذهِ المذلة بالنسبة للغاتهم. فلهذا ثاروا ضد اعدائهم وأرادوالانتقام من تلك الدول و تمنوا أن يسيطرو عليهم مرة ثانيه، فلهذا شبّت نيران الحرب العالمية الثانيه. وكان الصراع اللغوى أحد العوامل للحرب العالمية الثانيه.

أمّا اليوم فى البلاد التى تمارس الديمقراطيه عالجت هذهِ المشكلة بطريقةٍ ديمقراطيه بمعنى إنّ هناك دول عندها شعوبٌ كثيرةٌ ولغات مختلفه لهذا أخذت الدول اكثر من

←

لغة واحده صفتها لُغة رسمّية للبلاد مثلاً فى سويسرا ثلاثة لغات رسميّه للبلاد وهى الألمانيه والفرنسيه والأيطاليه. وفى النّرويج لُغتين رسميتين للبلاد. وفى الهند اعترفت الحكومة بخمسة عشر لُغه بصفتهنَّ لغات وطنيّه ولكن اللغة الهنديه هى اللغة الرسمية للبلاد ولُغة الانگليزيه بصفتها مساعده للغة الرسميه ولكن فى الساحة العمليه أخذت الانگليزيه تلعب دور الغة الرسميه. وأمّا فى الاتحاد السوفيتى السابق كانت اللغة الرسمية للبلاد الروسيه ولكن فى الجمهوريات التى لُغة الأم تختلف عن اللغة الرسميه على الرغم تشدّد وخشونة الشيوعيين آنذاك كانَ ابناء هذه الجماهير يدرس لُغة الأم واللغة الروسيه معاً.

أمّا فى بعض البلاد حسب الظروف السياسيه، حدثت تغييرات مهمه فى لغتهم مثلاً فى تركيا حاولوا المسئولين بتغير الخط العربى فى لغتهم الى الخط اللاتينى و محو كل الغات والمصطلحات العربيه والفارسيه التى كانت فى اللغة التركيه ولكن فى المقابل استوردوا المصطلحات الأروبيه بدون اى تغيير فى لغتهم و نجحوا نجاحاً كبيراً فى هذا المجال فأصبحت اللغة التركيه الحديثه تختلف كثيراً عن اللغة فى خمسين عام قبل و الشباب الترك إذ ارادوا اليوم يقرأ خطابات كمال آتاتورك لابد أن يراجع كتب اللغة حتى يستطيع أن يفهم الخطب المعروفه لآتاتورك.

وأما اللغة العبريّة التى كانت لُغة أثريه قديمه (لغه ميتّه) ولا أحد يتكلم بها إلا فى الكتب الدينيه لليهود، وما كانت لُغة ألأمْ لأىّ شعب فى العالم أصبحت اليوم لُغه للمحاوره وهذا فى الجهود الذى بدأت فى عام ١٨٨١ فى فلسطين و قام ا ليهود بتشكيل لجنة باسم لجنة اللغة في عام ١٩٠٤

حروف يشترك معها حرف الباء: ب

حروف يشترك معها حرف الراء: ر

حروف يشترك معها حرف النون: ن

حروف يشترك معها حرف الدال: د

و عندما ظهرت دولة اسرائيل خطوا خُطوات شاسعه فى هذا المجال و صارت اللغة العبريه لُغة للمحاوره يتكلم بها الأسرائيليون.

يعتقدُ العلماء أنَّ تعليم لُغة الأم للأطفال فى جميع انحاء العالم يتبع من اسلوبٍ واحد لِأنَّ الاطفال فى اىّ مكانٍ فى العالم و فى اى ثقافه و تربية عائليه يتعلمون لُغة أُمهم منذ السنة الثانيه حتى السنة الرابعة من عمرهم. وفى الواقع هذهِ الفتره هى حجر الاساس لتعليم لُغة الأم. ويعتقد الباحثون على الرغم إنّ اللغة نظام معقّداً جدّاً ولكن من العجائب فى العالم يتعلم الطفل لُغة أمه بسرعة فائقه وحتى لايحتاج الى تعليمٍ مباشر، يكفيه أن يعيش فى مكانٍ يسمع المتكلمين بلغةِ أُمه.

ويؤسفنى إن بعض العوائل العربية في خوزستان عندما نتحدّث مع اطفالهم لا يتكلمون بلغة أمهم. وعندما نسئلهم عن السبب يقولون: اِنه عندما يكبر، يتعلّم اللغة العربيه و ينسوا إن تعليم اللغة فى الكبر تلحقهُ لهجة خاصه و عندما الانسان يتكلم لُغة أمه بلهجةٍ خاصه دائماً يواجه الأستهزاء والتحقير من قبل أقرانه. فلهذا يحاول أن لايتكلم لُغة أُمه فى جمع الأصدقاء خوفاً من الاستهزاء و شيئاً فشيأ ينسى لُغة أمه وهذه الحالة حتى تجعل الأنسان يتخلّى عن أقربائه و بلده الذى يعيشُ فيه.

وبالنسبة الى هذهِ المشكله اللوم كل اللوم يُصّب على والدين هُولاء الاطفال والعاركل العار على عربى لايستطيع أن يتكلم باللغة أمه.

ويحب أن لاننسى إِنَّ بعض علماء الاجتماع العرب يعتقدون إِنَّ أىّ عربى لابّد أن يحمل ثلاثة صفات وهى: أن يسكن بلاد العرب وأن يتكلّم باللغة العرب وأن يتأدّب بآداب العرب. وأمّا القراءة والكتابة بالعربيه علينا أن نتعلمها مهما كانت الظروف، وفى الوقت الحاضر هذا الامر لم يتحقق إلّا عن طريق الكتب الدراسيه التى تدرس فى الثانويات والأعداديّات والجامعات. إنَّ فى ايران بعد الثورة الاسلاميه اهتمت الحكومة اهتماماً خاصاً باللغة العربيه ولكن من الموسف إن تعليم اللغتين العربيه والأنگليزيه على الرغم أن تأخذ وقتاً كثيراً من التلاميذ لكنَّ بعد التخرج من المدارس و حتى الجامعات اكثر الشباب عاجزين عن التكلم بهذين اللغتين وليس هنا مجال للبحث فى هذا الموضوع ولكن مع هذا على الشباب أن يدركوا إنّ تعليم العربية فى المدارس هى الفرصة الوحيده لتعلّم القراءة والكتابة باللغة امهم. وهذه الفرصة لم يحصّلها ابناء اى قوميه فى ايران.

وفى هذا المجال لأبُد أن نقول بصراحه: قد آن الآوان لتطبيق الماده ١٥ من الدستور الايرانى الذى يعطي الحرية لتعليم لُغة الأم للأقوام الايرانيه الى جانبِ تعليم اللغة الفارسيه التى هى اللغة الرسمية للبلاد لِأن اليوم اصبح النظام الاسلامى فى عنفوان شبابه والدولة فى أوج قوتها لأنّها تتباهى بتأييد ودعم الملايين من الجماهير الأيرانيه و نحن واثقون إنَّ عاجلا أوْ آجلا هذهِ المواد من الدستور الايرانى التى يرتبط بلقوميات الأيرانيه سَتُطبّق ولكن على المسئولين أن يأخذُو بعين الأعتبار مقتضيات الواقع الاجتماعى الذى تعيشها القوميات الايرانيه. رُبَّ سائل يسأل إن الماده ١٥ من الدستور تعطى الحرية لتعليم اللغات المحليه فى المدارس. واللغة العربيه الآن تدرس فى الثانويات والأعداديات، فما المطلوب من تطبيق هذه الماده من الدستور؟ رايى الشخصى فى الموضوع ان تعليم اللغة العربيه فى المدارس طبقاً للماده ١٦ من الدستور بجميع ابناء الشعب الايرانى، أمّا المطلوب من الماده ١٥ تعليم اللغة العربيه فى المدارس لأبناء العرب من الأبتدائيه الى الأعداديه حسب الظروف الثقافيه والأجتماعيه للعرب فى خوزستان وأن يكون معلمين من العرب حتى يتعلم التلاميذ العربية بلهجةٍ عربيه والى جانب ذلك يدرس التلاميذ تراثهم وحضارتهم وتاريخ منطقتهم و جهاد اجدادهم مع المستعمرين دفاعاً عن الوطن والتعّرف على الشخصيات العلميه والثقافيه العربيه فى خوزستان والعالم العربى. على كل حال هذهِ القضيه تحتاج الى دراسةٍ دقيقه من قبل الأخصائيون والمعلمون. ونحن لانتوقع إن المشاكل القوميات سترفع بين عشيّة وضحاها لكن نُطالب أن تخطو الدولة بخطوات عمليه تجاه المواد المذكوره، والحد الأدنى فى الوقت الحاضر أن تشكل لجنة خاصه لدراسة هذهِ المواد من الدستور. ونتمنى لجميع الأقوام الايرانيه أن يمتعوا بديمقراطيه فى ظل الاسلام. حتى يكون بلدنا نبراساً للشعوب و الى ذلك اليوم.

▣ المصادر:
كتاب چهار گفتار دربارهٔ زبان ـ تأليف محمدرضا باطنى
كتاب درآمدى بر زبانشناسى ـ تأليف كورش صفوى



إعتذار و استدراك



ثمّةَ و رقة واحدة سقطت مِن الحوار المفتوح الذي أُجري الدكتور عباس العباسي الطّائي والذي نشر في العدد الثامن مِن صوت الشعب، إذا لَمْ تِصلْ اليناهذه الورقة و هي جزء مِن الاجابةِ على السؤال الاول (العمود الثانى السطر الثامن). وها نحنّ ندرْجها و استدراكاً مع اعتذارنا لقراء صوت الشعب الاعزاء:

... يقولُه المُعَلّمُ، ولاهو كانَ يعرف ما كنتُ أقولُه، إنّها كقصةِ ذلك الابكم الذي رأى كابوساً في نومِهِ والتي عبّر عنها الشاعر جلال‌الدين الرّومى بقولِه:

«من گنگ خواب ديده و عالم تمام كر من عاجزم زگفتن و خلق از شنيدنش»

و بعد يومين هربت مِن المدرسه و جاء الفرّاش «شذر» رحمه‌الله يبحث عني فوجد في الحقل، واقتادني إلى المدرسة. امّا الذين كانوا يهربون مِن المدارس مِن الأطفال مِن ابناء جلدتناأولم يرجعوا اليها و الذين كانو يتركونها بَعْد سنتينِ او ثلاث سنواتٍ فحرموا مِن نعمه القراءة والكتابةِ ـ وهما مِن بديهيات العصر و مِن أبسطِ الحقوق ـ فكثيرون و أما الذين كانوا يتابعون دراستهم حتى الثانوية، لم يتجاوز عددهم ٧٪ تقريباً و كانوا يواجهون كثيراً مِن العقبات عند دخول الجامعات فلم يفلح منهم إلّا ٢٪، او ٣٪ تقريباً.

فهٰذهِ المشكلة التى سببّت وتسبّبُ الكثير مِن الزمات النفسية و الحرمان مِن ابسط الحقوق الانسانية لا مُدَّ لها من حَلّ في إطار دستور الجمهورية الاسلامية الايرانية (القانون الاساسي) وفق مادة ١٥ التي تنصّ على تدريس اللغة العربيّة إلىٰ جانب اللغة الفارسيّة.

وعلىٰ كل حالٍ انتهت الرحلة الابتدائية بكل لوعتها و مرارتها و بدأت مرحلة المتوسطة و كانت في المدينة ـ كما هو عليه الآن في اكثر القرىٰ في المحافظة ـ إنها حقّاً كانت رحلة عذاب و لكنّها انتهت ايضاً.

وبعد انتهاء المتوسطة دخلت معهد المعلمين في مدينة الخفاجية (١٣٨٩ هـ ق ١٣٣٩ ش) و تخرجت معلماً في قرىٰ البسيتن. و في سنة ١٣٤٣ ش اصدر الشاه محمدرضا بهلوي المقبور أمراً بابعادِ المعلمين العربِ مِن مدينة الخفاجية و توابعها، واصبحتُ منفيّاً في قرية «خاور» شمال الاهواز وتابعت الدراسة فدخلت الجامعة في قسم الادب بجامعة جندى ساپور (تشمران). وفي عام ١٣٥٣ ش سافرت الى مصر والتحقت بجامعة الازهر في قسم الادب المقارن بالماجسيته.

الامل الضّائع: واندلعت الثورة الاسلامية فى ايران، وساءت العلاقات بين ايران و مصر و كنت آنذاك في الاهواز وبعد انتصار الثورةِ سافرت إلى مصر عن طريق اليونان و كان انوارالسادات قد سافر إلى القدس و ازداد التوتر بين ايران مصر وفي ذلك الوضع الرّاهن دخلت مطار القاهرةِ فاعتقلوني و عاملوني بقسوةِ، زعماً منهم بانني قد وزّعت منشورات لصالح الثورة الاسلامية، في جامعة الازهِر ولا اظنُّ ذلك كان خطيراً قبل السادات، وبقيت...

من «خاراكس» الى «خورمشهر»

بقلم: السيدعلي العدناني



خورمشهر عاصمة اقليم خوزستان سابقاً وكبرى الموانى الايرانية والشرق الاوسطية لاحقاً، والملتقى الاقتصادي و السياسي لايران والعراق والكويت لفترة طويلة. نهضت شامخة مكللة بالغار و العظمة ثم تهاوت كما تتهاوى الكواكب النيرة، يحدث ذلك لها لمرات عديدة في تاريخها القديم والحديث و لم ينقص ذلك من شأنها و لامن اهميتها.

قصدها الكثيرون بالسوء و انواع الكيدو البطش و التخريب حسداً و حنقاً منهم لمكانتها و لماوهبها الله سبحانه من خيرات و ماخصها من موقع استراتيجي مهم. و لكنها كانت دائماً تنهض ثانية من كبوتها تضمد جراحها، تلملم اشتاتها ثم تاخذ مكانتها اللائقة بها بين بقية المدن المهمة المحيطة بها.

تعرضت للتهديم والدمار اكثرمن مرة منذ ان كانت «خاراكس» ثم «بارما» ثم «بيان» ثم «المحمرة» ثم «خورمشهر» تارة بسبب الفيضانات و طغيان مياه الانهر و اخرى على يد الغذاة المعتدين، من عباسيين و عثمانيين و انجليز و كويتين و اخيراً عراقيين. ولكنها و بعد كل تهديم تقوم زاهية عامرة تتحلى باسم جديد و وضع اجمل و اهم من السابق فكانما هي بذلك تنزع ثوباً خلقا بالياً و تلبس ثوباً انيقاً شيقاً. عرف اهلوها بدماثة الخلق وكرم الضيافة و اشاعة الود والمحبة وتمسكهم الشديد باعرافهم و تقاليدهم و عاداتهم الخاصة بهم.

التقاليد التي تغردوا بها و لم يضاهيهم بهاسواهم، سواء كانت في الامزاح او الاتراح. خذ مثلاً ابتداناً من مراسم الزواج و الاعراس و كيفية اقامة الاحتفالات بها و قراءة الاناشيد و الاشعار بالحان جميلة فيها الى مراسم اختتان الاطفال و اقامة مأدبة الطعام بالمناسبة المذكورة، الى فرحة الاطفال والصبايا في ليلة النصف من شهر شعبان و رمضان و ابتهاجهم بالماجينا و الگرگيعان، الى الاحتفاء بتوديع او استقبال الحجاج عند ذهابهم و ايابهم من زيارة بيت‌الله الحرام و نصب الاعلام البيضاء والخضراء (بعدد اولاد الحاج) اشارة الى ان صاحب المنزل اصبح حاجاً و يكون الاحتفال بنصب الاعلام يوم التاسع من شهر ذي‌الحجة الى غيرها من المناسبات السارة خصوصاً اقامة مجالس الفرح بمناسبة ولادة احد الائمة عليهم‌السلام حيث يشارك الناس فيها من غير دعوة ولا دعاية مشاركة فعّالة و ذلك لعلمهم بتاريخ ولادة الائمة و وفياتهم و كذلك لعلمهم باقامة الاحتفالات بتلك المناسبات حيث يشترك الشعراء و الخطباء و يقدمون ماجادت به قرائحهم. و اما الاحزان فلهم كذلك تقاليدهم الخاصة فيها من تشييع جنائزهم على طريقة خاصة و اقامة مجالس الفاتحة على روحه و توزيع الطعام بالمناسبة ناهيك عن اقامة التعزية على ارواح الائمة عليهم‌السلام خصوصاً سيدالشهداء ولهذا الامر لقد كثرت المساجد و الحسينيات فيها حتى بلغ عددها اكثر من ٣٠٠ مسجد و حسينية و هو عددكبير اذا ما قيس و جميعة و مساحة خورمشهر.

تسنمت خورمشهر لفترة غيرقليله مناصب الكمال في العالم و المعرفة و جلست على دست الثقافة فكانت واسطة العقد في المنطقة فوهبت النادي الادبي العربي ما وهبت و مشاركت في نشر باقي العلوم من فقه و اصول و غيرهما و قدر برز فيها علماء قديرون كان يشارلهم بالبنان اقدموا للعلم ما قدموا، و نشروا من الثقافة ما نشروا فاصبحت المحمره حاشدة بهم فقصدها العلماء و الادباء و الشعراء من كافة البلاد لينهلوا من غيرها العذب و يتزودا بزادها المعنوي الهنيئ و الشافي. فكانت بحق الحوزة العلمية لجنوب ايران و العراق و منطقة الخليج حتى لقّبت بالنجف الثاني او النجف الصغرى.

و قبل الحرب العراقية الايرانية كانت قد بلغت الذروة في عمرانها و تقدمها المادي و اخذت مكانتها المميزه بين دول المنطقة اقتصادياً و سياسياً بحيث اصبحت كبرئ موانى ايران و كانت البواخر الراسية تزدحم في ميناءها و قد بلغ بها الامر الى ان الباخرة تبقى في شط العرب قرابة ستة اشهر تنتظر نوبتها حتى يسمح لها بالرسو في الميناء و افراغ حمولتها. و بسبب هذا الوضع التجاري الفذ قد فتحت كثير من الشركات الاجنبية فروعاً لها فيها و كذلك بعض الدول الاجنبية قد اوجدت لها ممثليات لتسهيل امور رعاياها و ادارة شؤون بلادها الاقتصادية عبر مدينه خورمشهر.

موقع المدينة:

يقع مركز مدينة خورمشهر عند مصب نهر كارون و تحده شمالاً مدينة الاهواز و جنوباً مدينة عبادان و شرقاً نهر كارون ثم الاراضي السبخة الفاصله بينها و بين الفلاحية و غرباً مدينة البصرة العراقية و شط العرب حيث يفصلها عن العراق.

وكانت حدود مدينة خورمشهر في السابق على النحو التالي: شمالاً الاراضي السبخة الواسعة التي تنتهي بمدينة الأهواز و الخفاجية جنوباً: نهر كارون و مدينة عبادان، شرقاً مدينة بهبهان، غرباً العراق، فتكون مساحتها حدود ٦٥٠٠ كيلومتر مربع و حينذاك كانت المحمره تشمل مدن الفلاحية و ميناء معشور (ماهشهر) و هنديجان بالاضافة الى جزيرة صلبوخ و ٢٣٨ قرية (لغتنامه دهخدا كلمة خورمشهر).

و يعبر وسط المدينة تقريباً شطها المعروف و الذي يشطرها الى شطرين: شمالي و يقع فيه مركز المدينة و جنوبي و يسمى كوت الشيخ نسبة الى بانيه الشيخ سلمان الكعبي (١١٨٢ هـ-١٧٦٨ م) و من سنة وفاة الشيخ سلمان يظهر قدم كوت الشيخ على المحمره حيث ان المحمرة بنيت سنة (١٢٢٩ هـ-١٨١٢ م) وهذا الشط المعروف بشط المحمرة قد شقه عضدالدولة الديلمي (٣٢٤ - ٣٧٢ هـ ٩٣٦-٩٨٣م) ليقلل بذالك المسافة بين البصرة والاهواز والتي كانت على البواخر الجاريه في هذا المسيران تقطعها و كانت البواخر قبل شق هذا النهر يبتدي مسيرها من البصرة ثم شط العرب حتى نهايته ثم الدخول في نهر بهمنشير ثم التوجه صوب الأهواز. وهذه القناة اعني شط المحمره الحالي كانت تسمى قناة العضدي نسبة الى عضدالدوله (جغرافياي تاريخي خليج و درياي پارس).

و اما جزيرة صلبوخ التابعة لخورمشهر و التي كانت تنتج اجود انواع التمور في العالم و التي يربطها و خورمشهر جسر حديث فانها تقع على شط العرب في مقابل الضفة الثانية للشط التابعة للعراق.

و هذه الجزيرة كانت قبل الحرب العراقية الايرانية جناناً من النخيل بحيث كل سنة تصدر كميات هائلة من التمر الى الخارج و قد سميت بجزيرة صلبوخ نسبة الى الحاج عبدالله الصلبوخ الذي كان عليها من قبل الشيخ خزعل فسميت بهذا الاسم حتى سنة ١٣٤٢ حيث ابدل اسمها الى جزيرة مينو.

خورمشهر تاريخياً:

لقد حملت فتوحات الاسكندر و الحروب التي وقعت بين الروم والفرس الى الشرق الادنى دماً جديداً هودم الاغريق ومن دخل في خدمة الاسكندر من الجنود المتطوعة و المرتزقة من سواحل البحر المتوسط الشمالية لقد بنى الاسكندر الاكبر مدينة Charax (خاراكس او كاراكس هكذا ورد في المصادر والظاهران تلفظها تشاركس (چاراكس)).

على ملتقى نهر كارون بدجلة و اسكنها اتباعه و جنوده كما ان المؤرخ (بلينيوس) هو اول من اشار الى مدينه Charax هذه المدينة التي انشاها الاسكندر في جملة المدن التي انشأها في الشرق ويظن انها المحمرة.

يقول بلينيوس في النهاية القصوى للخليج الفارسي عند خط ابتداء العربيه السعيدة اى جزيرة العرب و يقع نهر دجله على يمينها وقد عديت (الاسكندرية) نسبة الى الاسكندر وقد حربت هذه المدينة مراراً من فيضان الانهر و اغراقها لها. ثم بناها (انطيوخس الرابع) (١٧٥-١٦٣ ق.م) و دعيت باسمه ثم تخربت ايضاً فرممها و اعاد بناءها الملك (سپاسينسى) ملك العرب المجاورين وانشألها سداً لحمايتها و سماها باسمه و قصدها التجار اليونان وا لعرب (المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام: ١٢/٣).

لقد قام تجار الخليج بالتوسط في نقل البضائع من الهند و افريقية الى العراق يوصلونها الى موانئ العراق او الى موانى الخليج، ثم تنقل اما بالطرق المائية الى ايران و العراق و اما بالطرق البرية فقد تنقل التجارة الى مدينة كاركس (خاراكس) و هى المحمرة في الزمان الحاضر ثم توزع منها الى مختلف الانحاء (المصدر السابق، ص ٢٠).

ان بعض المؤرخين يذكريان خورمشهر كانت قبل ظهور الاسلام تسمى بارما (المقدس: احسن التقاسيم) وقد تبدل اسمها من القرن الأول الهجرى الى (بيان) و حتى سنة ٢٥٧ هـ التى ثار فيها السيد موسى المبرقع على الخليفة العباسى حيث المعارك كانت تدور بين البصرة و بيان و التى انتهت بتدمير البلدين و لكن سرعان ما استعادت البصرة عافيتها بخلاف «بيان» حيث هجرها اهلها و انتقلوا منها الى مختلف البلاد مما جعلها متروكة و مهجورة. و قد مرّ عليها المقدسى (احسن التقاسيم) فى القرن الرابع الهجرى فى طريقه الى الاهواز و وصفها بأن قسماً من «بيان» كان خراباً و القسم الاخر خالياً من السكنة الا القليل. و يقال ان محل (بارسا) هو قرية «التمار» الحاليه التى هى من قرى خورمشهر و التى تقع على مسافة ١٨ كيلومتراً شمالي خورمشهر هذا و يظهر ان قرية التمار هى محل حضارة قديمة و الى الان هناك بعض الاثار التى تدل على ذلك. و ينقل كثير من ابناء المنطقة بانهم يشاهدون فى تلك القرية اثاراً قديمة لمنازل و ابنية خصوصاً عندما تهطل الامطار حيث تبرز اكثر من ذي قبل بقايا اطلال لابنية و كذلك يعثرون فى بعض الاحيان على اوان خزفية او على قطع ذهبية قديمة.

يذكر احمد كسروى فى كتابه (تاريخ پانصد ساله خوزستان) ما معربه: ان «بيان» كانت عامرة حتى القرن الرابع و التى يذكرها المقدسى و انهايخفى ذكرها فيما بعد فى كتب التاريخ و لا نعلم بما آل اليه مصيرها و لكننا نشاهد فى القرن الثانى عشر اسماً جديداً يظهر على صفحات بعض كتب التاريخ و اول كتاب تاريخي يرد فيه اسم المحمرة هو كتيّب عن تاريخ كعب حينما يتطرق الى الشيخ غيث ياتي على ذكركوت المحمره ثم يذكر بعد ذلك بان (المحمره) ازدادت رونقاً و ازدهاراً على يد الشيخ ثامر و هو الذي جعلها مفتوحة بوجه السفن التجارية.

المحمرة:

سميت بذلك لتكون ارضها نتيجة ترسبات الغرين الاحمر عند مصب نهر كارون فاصبح ترابها احمر. (دليل البصرة، امين لطفى، الدرر الحسان، الانطاكي) و ان المحمرة بنيت على ارض حمراء على ساحل ماء اخضر (زاد المسافر، الكعبى) و قد شيدها الحاج يوسف بن مردا و سنة (١٢٢٩ هـ - ١٨١٢ م) الذي كان من قبل الشيخ غيث الكعبى.

و سرعان ما اخذت مكانتها المرسوقة و ازدادت قــوتها الاقــتصادية والعسكرية التى خشيها جيرانها و اخذوا يتحدون ضدها. ففى زمن الشيخ غيث بن غضبان (١٨٢٩م) اظهرت سلطان البصرة عجزاً تاماً فى مواجهة قوته نامية فاستعان متسلمها (عزيزآغا) بالشيخ (جابر الصباح) - شيخ الكويت - لوقف غاراتهم المستمرة عليه فكان الهجوم على المحمره و عبادان سنة ١٨٢٧ م الذي استطاع الكويتيون فيه الاستيلاء على قرية البريم) فى عبادان و اخذ جميع التمور التى كانت هناك و قد انتهت الحرب بصلح بعد مفاوضات بين الشيخ غيث و الوالي داودبــاشا (تاريخ الكويت السياسى) ذكر مؤلف كتاب (تاريخ امارة كعب) هذه الواقعة بتفاصيل دقيقة رأينا ان نذكر ملخصها فانها لاتخلو من فوائد تاريخية.

ل ص ٧٤: اما فى سنة ١٨٢٤ م فقد وقع تحالف بين الشيخ (غيث) وبين (حمود الثامر) امير المنتفق و يتضمن هذا الحلف مناصرة احمدهما الاخر اذا حل به الخطب اوداهمه العدو. كان الشيخ (حمود) عارفاً بما تظهره له الدولة العثمانية من حقدو عداء اثر (مقتل عبدالله ياشا) وانضمام (حمود) الى (اسعد باشاه) و فى سنة ١٨٢٢ م و عندما التجأ (عقيل بن محمد الثامر) و هو ابن اخ الشيخ (حمود) الى وزير بغداد (داود باشا) رأى الوزير المذكور ان الوقت حان للانتقام من (حمود) فاصدر امراً سنة ١٨٢٦ م باحالة إمرة المنتفق الى (عقيل بن محمد) و جهزه بحيش كبير امر بمحاربة محمد. عندما علم (حمود) بالخبر استعد و ارسل الى (غيث) يخبره بالامر و يطلب مساعدته بمالديه من قوة و سفن، فارسل امير كعب جيشاً لنصرته بقيادة اخويه (مبادر و ثامر). كان حمود، قد سبقهم، بجيشه الى البصرة و امر ولده (فيصل) ان يرابط فى جهة البصرة الجنوبيه بالقرب من نهر (السراجى) فى المحل المسمى (ابوسلال) و يضم اليها القوة الكعبية و امر ابنه (ماجد) ان يرابط فى نهر (المعقل) و بذلك حوصرت البصرة.

وطلب الشيخ (غيث) من سلطان مسقط ارسال بعض السفن و الرجال لمناصرتهم فى محاصرة البصرة و لم يكن يومها عند متسلم البصرة (عزيزاغا) القوة الكافية لمواجهة هذا الحصار سوى قوات (علي الزهير) و قليل من الجيش العثماني. وصلت قوات مسقط بسفن كثيرة تحت قيادة احد اولاده و رابطت فى محل خاص دون الانضمام لاحد الطرفين فخشى الخصمان خطرها فاضطر عزيزاغا و بمشورة من علي الزهير ان يرسل اليهم بعض الهدايا و يطلب منهم الحياد فاعلنوا حيادهم ثم ارسل (عزيزاغا) الى امير الكويت (الشيخ جابر) يطلب منه القدوم بقواته لمساعدته فقدم الامير باسطوله و رابط امام البصرة. اوفد

سميت بذلك لتكون ارضها نتيجة ترسبات الغرين الاحمر عند مصب نهر كارون فأصبح ترابها أحمر

(عزيزاغا) بعض رجال الدين وسادات البصرة لمقابلة (مبادر و ثامر) ليطلبوا منهما رفع الحصار عن البصرة واعلان الهدنة فلبيا طلبهم و انسحبا الى المحمرة و رابطا في (المحرزى) و انسحب فيصل مع اخيه (ماجد) من السراجى و المعقل الى المحمره ايضاً فى محلة الدرة وهكذا رفع الحصار عن البصرة.

عزم (عقيل) بعد القبض على عمه و ارساله الى بغداد و سجنه هناك الى ان توفي سنة ١٨٣١ م عزم على مهاجمة المحمرة فجمع جيشاً من ربيعة و اهالى الجزاير و البومحمد و اهالى البحر و بعض النجديين فبلغ عددهم (٢٠٠٠) فارس و (٢٠) الف راجل وزودهم بالسلاح و العتاد و سايرهم لمهاجمة (المحمرة) و تسلم (عزيزاغا) متسلم البصرة قيادة الحملة و لما قاربت الجيوش المحمره ضربت الخيام فى (الدربند) و قام القادة بتنسيق الخطط لاحتلال المحمره فقاموا الجيوش الى ثلاث جهات:

- الجبهة الشمالى: بقيادة الشيخ عقيل.

- الجبهة الوسطى: بقيادة متسلم البصرة (عزيزاغا) و التى تحوى الجيوش النظامية المدفعية على ان تكون مقدمة الهجوم لاهل الجزاير.

٢- الجبهة الجنوبية: بقياده على الزهير

بقيت الجيوش مرابطه اربعة ايام فى (الدربند) و فى اليوم الخامس من

سنة ١٨٢٦ م شرعوا بالهجوم على المحمرة و دارت بينهم حرب دامية ستمرت عدة ساعات، اسفرت عن اندحار الجيوش المهاجمة و انتصار القوات الكعبية.

بعد هذه الهزيمة جمع (عزيزاغا) و الشيخ (عقيل) جيوشهم المندحرة استعداداً لَهجوم جديد، فجمعوا قوات من بغداد و ديار بكر و ماردين و العشاير التى خضعت لنفوذهم، و توجهوا الى المحمرة و نزلوا بالمحل المدعو (نهر ابوجذيع) ثم كتب متسلم البصرة الى امير الكويت (جابر الصباح) طالباً حكومه لنصرته، خواناه الامير باسطوله الذى رسى فى

منطقة (الهارثة) و لما علم عزيزاغا بوصول الاسطول الكويتى ارسل فرقة من الجيش مع بعض الفرق لترابط فى (كوت الزين) و ترك فرقة فى (ابوجذيع) و ارسل ثالثة الى (الدربند) و امر رابعة بالتوجه الى (المصلاوى) و خامسة للاقامة فى (كوت قمنة) و مهمتها الالتحاق بالفرقة المرابطة فى (الدربند) غند الحاجة.

اما بنو كعب فاستعدوا لهذه الحرب ثم دار قتال عنف فى ٢٤ صفر، ١٢٤٣ هـ - ١٨٣٧ م انتهى باندحار قوات (عزيزاغا) و الشيخ عقيل و

انسحبا الى (ابوجذيع) كما انسحبت جميع الفرق و تشتت و بلغت خسارتهم فى هذه المعركة (١٥٠) اسيراً عدالقتلى و (١٥٠) راساً من الخيل و بعض الفرق و (٤٠٠) زورق محملة باكياس الرز و الشعير والمسن وكثيراً من الاسلحة و العتاد.

و اما امير الكويت فقد اصطدم مع الجيوش الكعبية فى (البريم) و فى بداية المعركة قد كبدت قوات الكويت عشرين قتيلاً و بعض الجرحى فعزم على ترك (بنى كعب) لانهم فى اوج قوتهم فاستشار باراء اصحابه فوجد اراءهم مطابقة لرايه فعزم على ترك الحرب الى الفرصة المناسبة، غير ان رجلاً من قواته اخذه الحماس فنزل من سفينته عاضاً على سيفه باسنانه و اتجه نحوالكعبيين دون ان يشعر به احد، وقبل ان يبتعد عنه شاهده القوم فنادوه (سالم... سالم) حيث كان اسمه و عندما سمع من فى بقية

الفرق هذا النداء هبوا للقتال و دارت حرب بين الطرفين انتهت بسيطرة الكويتيين على (البريم) و اخرجوا الجيش الكعبى منها و اضطروهم للالتحاق مع بقية جيوش (كعب) فى المحمره. اجتمع جيش (عزيزاغا) مع جيش الكويت، و رابطوا امام المحمرة فى (ام الجريذية) و بدأوا بقصف بنفسه سنة ١٨٣٧ يشاركه فيها بعض العشائر العربية والنجديه يساعده الشيخ عبدالرضا احد اقرباء الشيخ.ثامر الذي كان بضده و الذي وعده على رضا باشاه بامرة المحمرة عندالانتصار وكان بمنزلة الدليل لهم.

و قد عمّي الامر على الشيخ ثامر و او همه بانه لا يريد المحمره بل يريد البصرة لذا لم يكن الشيخ ثامر مستعداً للحرب حتى ان محمدتقى‌خان رئيس البختيارية ابلغة عن استعداده لارسال ٢٠٠٠ نفر من عشائر البختياريه لنجدته

لكنه رفض ذلك بحجة ان لاخطر يداهمه و ان جيش على رضا عازم للبصرة. كما و ان الشيخ جابر الصباح التحق بعلى رضا مع قواته فى البصره و توجهوا جمعياً الى المحمرة حيث هاجموها بقوتهم البرية و البحرية (اعيان الشيعه للسيد الامين) و ذلك فى يوم ٢٣ رجب سنة ١٨٣٧ و بعد قتال استمر ثلاثة ايام ثم لعلى رضا باشا الاستيلاء على المدينه بعد ان اسنحبت قوات الحاج جابر بن مرداو شيخ المحمرة انذاك منها وكان قبل الشيخ ثامر عليها فلم يتمكن الحاج جابر من الدفاع مما اضطره للهروب الى الفلاحية و قد وضع على رضا باشا

ان المحمرة بنيت على ارض حمراء على ساحل ماء اخضر (زاد المسافر، الكعبى) و قد شيدها الحاج يوسف بن مرداو سنة (١٢٢٩ هـ - ١٨١٢ م)

السيف فى اهالى المحمره و قتلهم اشد يتقل و نهب المدينة و هدمها و اسرّ اولادهم و نساءهم و رجع الى العراق من دون ان يعين على المحمره حاكماً عثمانياً. كما انه لم ينظم ادارتها او يربطها بالبصره و هذا ماحدا بالبعض ان يوجه اللوم له و يفسر حملته على آنها غزو و نهب و عودة (تاريخ العراق بين احتلالين العزاوى)

قد وصفت هذه المعركة وصفاً دقيقاً شاعر العراق المعروف عبدالباقى العمرى فى قصيدة طويلة نذكر ابياتاً منها:

فتحنا بحمدالله حصن المحمره
فأضحت بتسخير الاله مدمره
بسيف علي ذي‌الفقار الذى لنا
لقد اخلصت صقلاً يدالله جوهره
وجابر اورثناه كسراً بكعبه
وليس لعظم قد كسرناه مجبره
غدا هارباً يبغى النجاة بنفسه
وخلّىٰ قناطير التراث المقنطره
فطاشت سهام بالفساد مراشه
وقوس باوتار العتاد موتره
فلم تغن عنهم مانعات حصونهم
من الله شيئاً فى القضايا المقدره
مصيبتهم جلت و من جمعهم خلت
مساكن امست بالخراب معمّره
ترى الارض قاعاً صفصفاً لاترى بها
اعوجاجاً ولا امثاً سباسب مصفره
ترى القوم صرعى فى ازقة حصنها
كاعجاز نخل خاويات مدعثره

لى اخر القصيدة التى تبلغ ٦٤ بيتاً (تاريخ امارة كعب).

يقال ان الشيخ ثامر قد تصور ان الهجوم سيطال الفلاحية اذا قد هرب فى مدينة هنديان و لكن بعد انكشاف الامر رجع الى الفلاحية.

وقد بلغت الخسائر فى المحمره ٣٠٠/٠٠٠ تومان و قد طالبت الحكومة الايرانية دولة العثمانيه فرفضت اولاً بحجة ان البلدة المدمرة هى ارض عثمانية ان مادمره الوالى العثمانى هو بلد عائد الى الدولة العثمانية و بعد معاهدة ارضروم القاضية بملكية ايران للمحمره و عبادان دفعت الدولة العثمانية المبلغ المذكور على شكل اقساط لانها عجزت عن تسديده مرة واحدة (ناسخ التواريخ).

ثم ان الحاج جابر فكر فى نقل مقره من المحمره الى موضع يبعد عنها كيلومتراً واحداً كان يسمى (ابوجذيع) فتحول سنة ١٨٦٥ عليه و اطلق عليه اسم (الفيلية) وكان ذلك نتيجة التفكك القبلى الذى ساد المحمرة و عمل الحاج جابر على اخماد جذوته بما اولى من حول و قوة و كلفه بالبعض الاحيان خوض حروب عنيفة مع بعض القبائل، اشهرها حربه مع قبيلة النصار سنة ١٨٦٨ و تطلب منه الامر طلب المعونة من ناصر بن راشد السعدون (شيخ المنتفك) و عبدالله الثانى الصباح (شيخ الكويت) و استطاع بقوته و ذكائه ان يؤلف بين القبائل (تاريخ الكويت السياسى).

توفى الحاج جابر سنة ١٨٨١ م بعد ان تجاوز التسعين من عمره و انتقل الحكم الى ابنه مزعل.

الحاج جابر فكر فى نقل مقره من المحمرة الى موضع يبعد عنها كيلومتراً واحداًكان يسمى (ابوجذيع) فتحول سنة ١٨٦٥ عليه و اطلق عليه اسم (الفيلية)

المؤتمرات التى انعقدت فى المحمرة:

١- الاجتماع الذي تم فى اوائل مارس سنة ١٩٠٩ م فى قصر الشيخ خزعل بالفيلية و الذي حضره الشيخ مبارك (شيخ الكويت) و سعدون باشا و جملة من رؤساء عشائر العماره و القرنة كما حضره عبدالوهاب القرطاس عضو مجلس ادارة لواء البصره، و السيد يوسف النقيب. وكان الفرض من ذلك الاجتماع التعاضد و التآزر فيمابين هولاء الزعماء و جمع كلمتهم للمطالبة بحقوقهم فى ولاية البصرة.

٢ـ الاجتماع الذي فی مارس سنة ١٩١٣ فی الفيلية ايضاً بين الشيخ خزعل و مبارك و السيدطالب النقيب و قدر المؤتمرون الاتفاق على التحالف فيما بينهم.

٣ـ انعقاد موتمر للحدود العراقية النجدية فی قصر الشيخ خزعل بالفيلية فی اوائل ايار (مايو) سنة ١٩٢٢ للنظر فی مشاكل الحدود بين القطرين فتوصل الموتمر الى وضع معاهدة المحمرة بين العراق ونجد التی قبلها فيصل و رفضها ابن سعود (تاريخ القضية العراقية، للبصير).

عمران المحمرة قديماً وحديثاً:

يصف الصحفي المصری عبدالمسيح الانطاکی مدينة المحمره عند زيارته لها سنة (١٣٢٥ هـ ١٩٠٨ م) قائلاً: ٧١١

سارينا حضرة الميرزا عبدالمجيد فی الشارع الخزعل و هو شارع مستطيل على شط العربی يبلغ عرضه نحو الثلاثين متراً و مرصوص اجمل رص و منا بالانوار الغازيه و اقيمت عليه بنايات جميلة حجرية ذات ثلاث ادوار تؤجر على اغنياء المدينة باسعار متهاودة والجلوس فی شرفاء هذه البنايات يستقبل الشط العرب الشهير بجماله و تسير به المراكب و البواخر والبلايم بلا انقطاع مما يروق الناظر و يسر الخاطر.

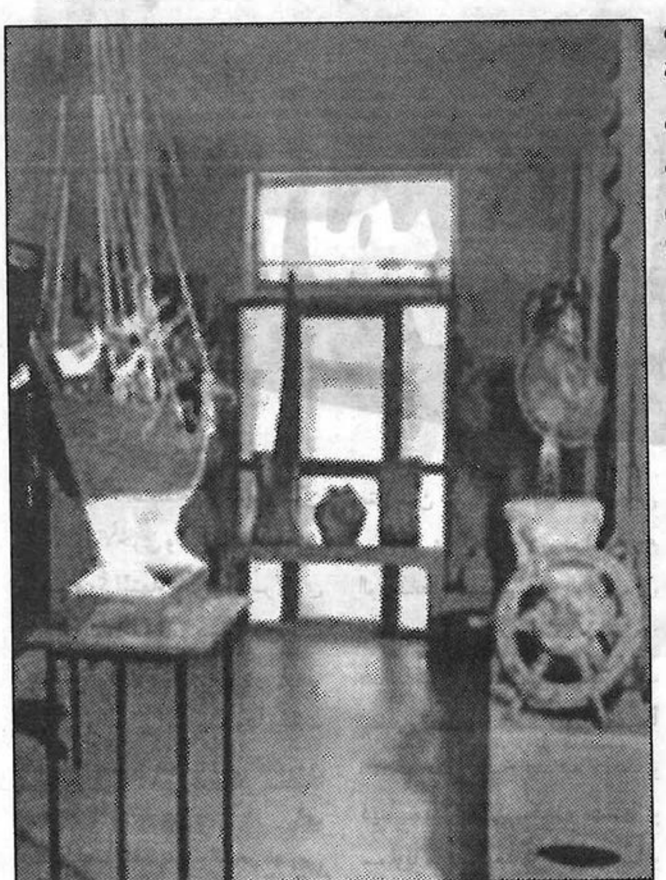
ثم دخل بنا اسواق المدينة فاذا هی متسعة و مستقيمة و مبنية الدكاكين فيها على طرز واحد جميل تؤجر على التجار و الباعة باسعار متهاودة فمررنا بهذه الاسواق المفروشة بالبلاط فاذا هی مقسمة فما هو للتجار و ما هو للبياعين و ماهو للبقالين و ما هو للصناع الخ... ثم دخل بنا الى عدة خانات «وكالات» لكبار التجار الذين يتأجرون بالمحصولات والمنسوجات للفقراء ليعرضوا فيها ما يأتون بهمن الخضرة و الغنم والدجاج والطيور والصيد بلامقابل اما الدكاكين المبينة من حولها فها اجرة زهيدة.

وفی الحقيقة انی اندهشت غاية الاندهاش من عمران مدينة المحمرة المحمية و مارايت فيها من الحركة التجارية الدالة على الأمان و العمران السائدين فيها (مجلة العمران عدد مارس سنة ١٩٠٨ م)

و تحت عنوان: العلم فی مدينة المحمرة يقول الانطاكی: و انتقل بي بعد ذلك الى عدة كتاتيب ابتدائية تعلم القرآن الشريف و اللغة العربية قراءة و كتابة مع الحساب و الجغرافيا و مبادی التاريخ الاسلامی وا للغة الانجليزية و ان فی المحمرة عشر كتاتيب ذكرناها و تلامذة كل كتاب يتراوحون بين المأة و المأة و خمسين تلميذاً (المصدر السابق و جاء فی مجلة لغة العرب (الجزء ١٠ من السنة ٤ نيسان ١٩٢٧ م)

خصصت شركة النفط الانجليزية الفارسية مشاهرة قدرها ٣٠٠ ليره انجليزية لتأسيس مدارس فی جنوبي ايران واعتمدت وزارة معارفها ان تفتح ثمانی مدارس فی المحمرة و عبادان و مسجد سليمان و سوف يدرس فيها من العلوم والفنون ما يؤهل طلابها لان يوظفوا فی تلك الشركة.

و فی سنة ١٣١٤ ابدل اسم المحمرة بخورمشهر و قد بلغت خورمشهر اوج عمرآنهاقبل وقوع الحرب العراقية الايرانية حيث اصبحت كبری موانی ايران و من اهم موانی الشرق الاوسط حتى وقعت الحرب العراقيه الايرانية فدمرت من جراءها تدميراً كاملاً و شاملاً و بعد انتهاء الحرب فی ٨٨/٨/٨ م اخذت المدينة تلملم جراحها و تضمده و حتی كتابة هذه السطور لم تستطع العودة الى مكانتها السابقة نسأله‌الله سبحانه و تعالى ان يزيد فی عنايته و لطفه كي تستعيد المدينة ماضيها التليد و مجدها المؤثل القديم حتى تشمخ ثانية مرفوعة الرأس باسقة الغد مشاركة مع باقي المدن في ازدهار ورقي المنطقة انه على كل شي قدير.



القصبة ام النخيل

حاج عمران العبادی

اين تقع القصبة جغرافياً جنوب مدينة عبادان حيثُ مركز القصبة يبعدُ عن مدينة عبادان ٥٨ كيلومتر تقريباً فيها مركز و فروع و تعنى بالمركز ما يشمله اسم المدينة حيث...القصبةُ تُقسم مناطقها قراً و تتغذا بالمياه عبرالانهر الممتدةِ من شط العرب كما يحيط بها شاطئ بهمنشير ـ امّا مركز القصبة فيبدأ من حوز الداير ـ و حسب التسلسل فی القرئ الآتية ابوچمبه... وابودگل... وابوطرف... و حوز خليفه ابن جبران... ولدرادشه... والمخزوم و حوز القصر وسميَّ بهذا الاسم القصر لانه بُنِيَ فيه اول منزلِ يتكوّن من طابقين و ذالك المنزل لِحاكم القصبة المنصوب من قِبل المرحوم الشيخ خزعل امير المنطقة آنذاك و هو المرحوم حاج سلطان سلطانی ثُمَ حوز الحد... والمچری الجنوبی... والبلّامة... و علی‌شير او يوسف ثم حوز المعاتيج و حوز التشمی... هناك قرئ تابعةٌ للمدينة و هية كما يلی حوز عباس شنوف او حسن قلاف و حوز حاج ترياک... و علم... وناهی... و حاج محمد و نهر الابتر... و الاعمیٰ و حاج خليفه او البجاجرة... وابوالفلوس... ولقاسميّة وحوز ام الانگليز و النهاية الخليج الفارسی حيثُ واجهة الشطين شط العرب و بهمنشير امّا القرئ التابعة لمدينة القصبة من جهة الشمال حوزالعريفی... وابوعظم... والازرق... والسعدونی وارفيع... والاعمیٰ... والسن... و حميد... و ابوالقلفل... و المچری الشمالی... و ابومدرين وابوعبود... وكوة النصار... و عرازة... وابوالشانگ... واحميسه او المسجد و العوج البوحيّه... والعوج البوصيد... و حوز اكريم و ابوالدهن... والمساعدی والحوزة بيت الشيخ مذخور.

والقصبة هٰذه تنقسم قسمين الاول و هيه قصبة النصار و هيه تبداءُ من الداير المذكور آنفاً الذی صار هٰذا الحوز تابع للمدينة امّا سكان القصبة مختلف العشائر والقبائل الّا ان الاكثريه هم عشائِر النصار ومنذ القدم هم اهل المنطقة وهما لذين عمروها بسواعده حيثُ كانت تحت رعايتهم ولقسم الثانی منها تسمّی القصبة المعمرة حيث كذالك‌فيها مختلف

العشائر والقبائِل و معظمهم التابعين لعشيرة السلطانيين آلبو كاسب لانها ای القصبة المعمرة تابعة لزعامتهم و تبدأ المعمرة من حوزابوجمبه الى نهاية رأس عبادان حيث حوزامّ الانگليز.

وألقصبة بقسميها النصار والمعمرة كانت تنتج الاثمار المتنوعة كتالی الرطب... والتمور بمختلف انواعها... والعنب... والرمان... والتفاح... البانية والطماطم... والبطيخ والاعلاف الحيوانية... الجت والجولان... والحلفة والسوس والقصب وغيره.



وكان ذالك يّصَدرُ لخارج البلادَ لقطر ـ الكويت ـ والسعودية ـ والبحرين و عمان ـ واالامارات و غيرها مر السفن التجارية بالاضافة الى سفن الصيد للسماك و نقل الجائع فيها و القصبة ام النخيل تتحلیٰ بنخيلها الزاهرة ومضايفها ودواوينها وهٰذا يدلُ على كرم الاهلين فيها و امّا اهل الادب والعلم بيوتٌ معروفة كبيوة المرزات و منهم مرزه احمد العلوی الذی يكنُ له اهل المنطقة بالغ الاجلال والاحترام و مرزه محمد الصالح جمال‌الدين و مرزه طاها و مرزه مال و مرزه ابراهيم و مرزه تقی و بيوت الربيعی اهل العلم منهم الشيخ عبدالعظيم الربيعی له مؤلفات عديده حيثُ الرجل المفكر والاديب وكذالك شقيقه الشيخ احمد و الشيخ على و فی المنطقة عالم آخر و هو الشيخ عبد الستار الاسلامی و عالم من علماء ابناء السنة الشيخ حميد الدوسری. ومن خطبائها القدامی اهم المله عبود الرجب و نورالدين آل زين‌الدين و السيد كاظم الموسوی السيد حافظ الموسوی و السيد فاخر الموسوی و صندل الاسدی و حميد الفاضلی و حميد الربيعی و محمود الجليلی و هانی التاروتی و عبدالرضا جاسمی و يسر حسينی و عبدالاله التاروتی و السيد وهب الموسوی و عبدالحسن نصاری و سعدون النصاری و عبدالحسين الجمری و يستر جابر الموسوی و السيد عبدالصاحب الموسوی، امّا القراء الذينهم يخدمون المجتمع من خلال المنبر السيد منتخب الموسوی و الشيخ عاشورا لعبادی و السيد حافظ الموسوی و السيد مناف الموسوی و السيد عبدالامير السيد جابر والسيد عبدالامير السيد كاظم والسيد عبدالصاحب الريحانی و السيد مظهر الهاشمی و السيد محمد الموسوی و السيد حميد الموسوی و السيد جواد الموسوی و السيد هاشم الموسوی وا لسيد هاشم السيد مطروا السيد مجيد شرفی و السيد شريف الهاشمی و السيد عبود النوروزی و يحيی العبادی و صالح العبادی و عزيز الهِركانی و عباس الناصری البحرانی و نجم مكيان و خيون الاسدی و عبدالحسين الساری و مجيد العطشانی و مجيد اليراتی و مجيد العبادی و شاكر النصاری و عبدالامام انگالی و عمران العبادی كاتب المقال وبدر جاسمی والشيخ جيب الداووی وامّا شعرائها ای القصبة الاديب الشيخ عبدالعظيم الربيعی و الشيخ على الربيعی و الاديب السيد عبدالصاحب الريحانی و السيد علوان الخميسی و شقيقه السيد عبدالصاحب الخميسی والسيد اياد الخميسی مُلا عباس النصاری البحرانی و ملاصالح العبادی وملاعزيز الهركانی والسيد ياسر الساری و الشيخ حميد الدوسری وعبدالحسين النصاری عبدالزهرا و غيرهم من الادباء فی القصبة امّا ابياتنا فی القصبه كمايلی.

المرأة والحب في الشعر العربي

حسن سداوي

«ما الحب الا عاطفةٌ واحدةٌ من بين العواطفِ الأخرىٰ و ليس لها تأثيرٌ في الحياةِ بكُليّتها» ولكن الأمر الذي لايشك فيه انسانٌ هو تأثير هذهِ العاطفةِ في الشعر كلهُ. فهو دون ريب اكثر الدوافع في الشعر شيوعاً وكانت التعابير عن الحب في القرون المنصرمه مختلفةٌ عندَ الشعراء و في الشعرِ ايضاً. فقد عرف الشعر العربى شتا مظاهر الحبِ فكان حب الشاعر لِولدِهِ وحب الشاعر لأخيه وحب الشاعر لِأبائه و حب الشارع لِلمرأة وحب الشاعرلله. أما حب الشاعر لِولده واخيه و آبائِهِ فكان كثيراً مايتفجَر من قلبٍ مفجوعٍ مفطورِ كلما فقد أحدَهم ولابد من الأشاره علىٰ ظاهرةِ حبُ الشعراء لأنفسهم وقد جَعَلَ هذا الحب النرجسي الشاعَر يُعَدِدَ مناقبهِ واعمالهِ و مغامراتهِ جاعلاً من شخصيتهِ مثلاً أعلىٰ يَحْتَذي به ومن طلائع هذا الحب العنيف امرئ القيس و طرفة و عنتره و عمر بن ابي ربيعه و المتنبى وسواهم. ولعل أقوىٰ مظاهر الحب فى الشعر القديم هو الشعرُ الذي تغنىٰ فيه الشاعر بالمرأةِ الذي كان خالصٌ نقييٌ ممتزج بالألم والحزن وقد رفع الشاعرُ العذري المرأة بعاطفتهِ النبيله فأرتفع حبهُ لها الىٰ درجةٍ نيرةٍ من القداسةِ حتىٰ أن قيس بن ذريح يُحارُ بأى نوعٍ من الحب يُحِبُ زوجتهُ الحبيبة لبنىٰ فيجمع لها أصنافَ الحب العذري يُعَرِفُ انواعهُ ثم يخاطبها:

فمنهنَّ حبُ لِلحبيبِ و رحمةٍ
بمعرفتي منهُ بما يتكلفُ
ومنهنَّ الا يعرضَ الدهرُ ذكرها
علىٰ القلبِ إلا كادت النفسِ تقلقُ
وحبُ بدا بالجسمِ واللونِ ظاهرٌ
وحبُ لدىٰ نفسى من الروحِ ألطفُ

فللحب عند العذريين منزلةٌ رفيعةٌ وقد عُرِف شعراؤهم بحبٍ واحدٍ وتجربةٍ حميمةٍ واحده والحبُ عندهم خلاقٌ للعباسين غيرمنتقل و محصورٍ في شخصٍ معين و ليس هو في الحقيقةِ «سوىٰ حبٍ يؤدى بصاحبهِ الىٰ الهزل والأصفرار والنحول ثم الموت. وهو حبٌ طاهر... والحبيب العذرى حبيبٌ رقيقٌ صادقٌ في حبهِ حتىٰ الموت... أما داؤه فهو الحبيب المعبود ولكن دون الوصول اليه أهوالاً واهوالاً» ولعلّ هذا الحب العذري كان يحملُ في طياتهِ النواة الأولىٰ لِأتجاهينِ مختلفين بل متباينين في الحب، الحب الصوفي من جهةٍ والحب حسب المفهوم الرومانطيقي الحديث الذي يرىٰ علىٰ لسانِ الشاعر يوسف عضوب: «لذاتنا في الشوق لا في الوصال» وقد تغنىٰ الشعراء الصوفيون جميعاً بالحب حتىٰ أصبح عندهم مذهباً و ديناً بعد أن كانَ شكلاً و جسداً و سماويًاً مقدساً بعد أن كان ارضياً و تبذلاً وأزلياً يدوم بعد ان كانَ متغيراً لايدوم ومن جوهر الحب عندهم

فقد عرف الشعر العربي شتا مظاهر الحب فكان حب الشاعر لِولدهِ و حب الشارع لأخيه و حب الشاعر لأبائه و حب الشاعر للمرأة و حب الشاعرلله

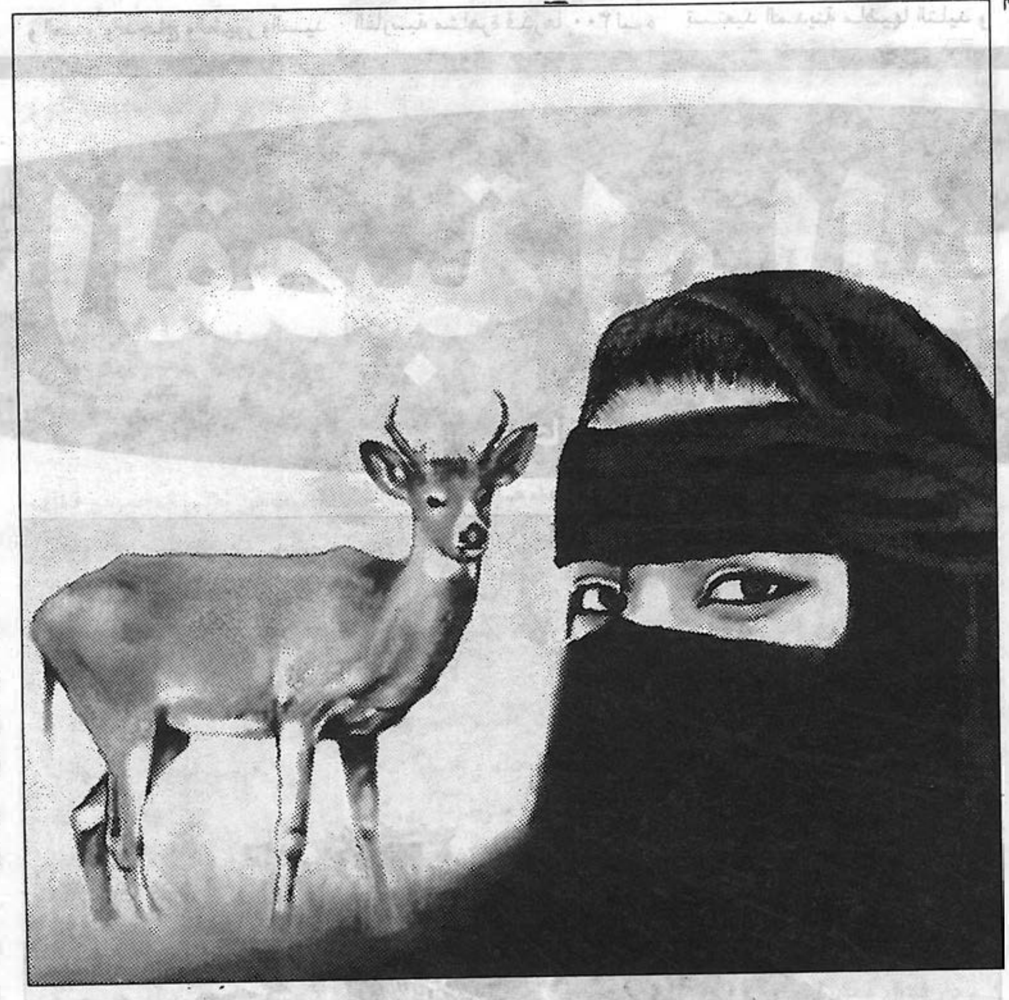
الأخلاص و الصدق والحقيقة و من تعاليمه الأعتصام بالمُثل العليا والأخلاق الساميه وقد اصبح الحب السبيل الوحيد لِرقي الروح البشريه. وجائت كلمة الحب في القرآن الكريم عدة مراتٍ فلم تَرِدْ كلمةُ العشق في القران الكريم مطلقاً وجائت مرةً واحدةً في الحديث الشريف: «من عشقَ فعفَّ وكتم ثم مات فهو شهيد» وقد وُصِفَ العشقُ بأنهُ السرفَ في الحبِ والمبالغةِ فى الميلِ و وُصِفَ بأنهُ تعبيرٌ عن الأشتهاء في حينٍ أنَّ الحبَ ميلٌ قلبي ليس الأشتهاءُ دافعهُ او غايتهُ. أما الحُبُ فقد وُرِدَ في القرآنِ كثيراً ولم يَردّ وصفاً لِلعلاقة العاطفيه بين الرجل والمرأة بل لمجردِ الميلِ والتعلقِ فوصفَ به الذين آمنوا «والذين آمنوا أشدَ حباً لِله» وايضاً «يُحبهم ويُحبُونه» و ايضاً «قل ان كنتم تحبونَ الله فاتبعونى يحببكم الله» وايضاً «ومن الناسِ مَن يتخذ انداداً يحبونهم كحبِ اللهِ والذين آمنوا اَشدَ حباً لِله» ولم ترد كلمةُ الحبَ تعبيراً عن العلاقة الرجل والمرأة إلا في سياق قصةٍ يوسف وزليخا حيثُ «قد شغَفَها حُبّاً».

و مما لاشك فيه ان معطيات العام الحديث ادخلت الكثير من التغيير علىٰ معظم القيم والمفاهيم بما فى ذلك مفهوم الحب. وقد كان من أبرزِ نتائجِ مدرسة فرويد انهيار الحواجز بين الحب والجنس فنظرة الرمانطيقينَ العرب متشابهةٌ مع الرومانطيقين الغربيينَ والصوفيين ايضاً الذى تأثروامنهم.

انَّ شعرَ الحبِ في انتاجِنا الحديث اى الشعرُ الحديث لم يُعدْ كما كانَ في الشعر الموروثِ يتراوح بين سعادةٍ بوصالٍ وشقاءِ بفراق ولم يُعدْ يستند الىٰ نظرةٍ جزئيةٍ لعاطفةٍ آنيةٍ بل أصبح تعبيراً عن عاطفةٍ معقدةٍ تمتدَ لِتشملِ مظاهر الوجود كافة، بل لتشمل الكون بأسرهِ وهذهِ هيه الحداثةِ بمعناها العام. ولم تُعد النظرةَ الىٰ المرأةِ تتراوح بين الشقاءِ بحسنها والسعادةِ بهذا الحسنِ علىٰ حدِ تعبير ابن الرومى. بل اصبحت العيش الذي «أذا أستُملي يميلي غرائباً ويفيد» وعلىٰ حد تعبير ابن الرومى ايضاً. حتىٰ هذه المرأة التى يعتبرها كثيرون لغزاً في هذا الوجود لايقلُ عنهُ تعقيداً. باتت تشكل اللغز الأكبر في شعرنا الحديث. بل باتت «الرمز» الأكبر في شعرٍ يعتبر الرمز منطلقه و منتهاه. ونأتى بمثلٍ علىٰ ما قيل: الأتحاد بين المرأة والشعر والوطن فى شعر محمود درويش. قصيدة محمود درويش حين تقول «الوطن» او «المرأة» او «الشعر» مهما تكن الصيغةُ التى جاء بَها هذا القول الشعري. انما يسطِعُ في الذهن وفي دفعةٍ واحدةٍ إشعاعُ الأرضَ والقضية والثورةِ. وإشعاع المرأةِ الأم والحبيبه والأنثىٰ وإشعاع جماليةِ الفن الشعرى. أي إننا في وقتٍ واحدٍ نستنفرُ مشاعرنا لِلأحتفال بنكهةِ فلسطين ونكهةِ الحب ونكهةِ الشعر دون أن ننتقل بين حدودها لأنهُ لاحدود بينها.

وانتقلت هذهِ الحالة الىٰ معظم الشعراء فى شتا البلدان العربيه ولاسيما ظهرة هذه الظاهرةِ فى معظم شعر المقاومه الذي نشأ لأول مرةٍ في نضال الشعب الجزايري ضد الأستعمار وبعد ذلك في جهادِ شعبنا الفلسطيني ضدَ الأحتلالِ الصهيونى و الشئُ الذى يلفتُ النظر اليه هو الشعر الكلاسيكى والشعر الشعبى في خوزستان حيثُ صارت المرأةُ في قصيدتهِ رمزاً قوياً وخالداً لِلأرض والمدينه والشجاعه وكل الخصال والعادات العربية الحسنةِ والمحموده. المرأة هذه الموجودةِ الطيفه والأم الحنونه والحبيبة الغاليه تحولت الىٰ صرخةٍ عاليةٍ من أجل الحريه والأمراضِ الأجتماعيه وعَلماً عالياً لِلقيم الساميه ولِجمال الشعرِ فى شعرنا الحديث الخوزستانى وايضاً الكلالسيكي حيثُ نشاهد ولادَتهُ بعدَ الأنحطاطِ ونتمنا لهُ التقدم مع سائر اخوانه و ايضاً ايصال صوتِهِ بكلماتِهِ الرنانةِ الىٰ كل العالم وذلك لم يتحقق الا بجهدٍ دئوب و خوض المعارك الأدبيه والعلميه و إقامت الندواة الأدبية والشعرية والنقد الموضوعي والتخصصى له و تقدير الشعر و الشعراء من قبل كافة الناس و دعمهم المعنوى و المادي والأهتمام و تدريس اللغه العربيه و حفظ وصون المخزون اللغوي والفكري والتراث و نشرهُ لدىٰ العموم.

الحب حسبَ المفهوم الرومانطيقى الحديث الذى يرىٰ على لسان الشاعر يوسف عضوب: «لذاتنا في الشوق لا في الوصال»



في خوزستان حيثُ صارت المرأة في قصيدتهِ رمزاً قوياً و خالداً للارض و المدينة و الشجاعة و كل الخصال و العادات العربيه الحسنة و المحموده

زينب المثل الرائع في مقارعة الظلم

فاطمة تميمي ـ الأهواز

إذاكان للدنيا ان تنحنى امام اعظم انسان ناضل وكافح و شارك وجاهد. فان جهاد زينب(ع) مع اخيها الحسين(ع) من أروع الامثله التى شهدها تاريخ النضال والكفاح والجهاد.

واذاكان للتاريخ ان يقف وقفة اجلال امام اروع امثوله للصبر... فصبر زينب البطله، بطلة الكرب والبلاء من اروع الامثله التى شهدها تاريخ الصبر.

زينب المرأة العربيه التي لم يستطع احد ان ينكر لها دورها الفاعل الذي مثلته علىٰ مسرح التاريخ الانسانى، حيث ضربت للناس اجمعين، ذلك المثل الرائع في مقارعة الطواغيت و المستبدين و الدفاع عن حقوق الانسان و عن المثل العليا و القيم الرفيعه، بالاضافه الىٰ اتصالها بالوفاء والشجاعة في الكلام والصبر علىٰ البلايا و الفصاحة في التعبير و الجرأة في الاقدام، حيث زلزلت الارض تحت اقدام الطغاة الذين تطفلوا علىٰ الاسلام و واصلت الهتاف بصوت الحسين(ع) الهادر الذي اطلقه يوم عاشوراء الىٰ الامة الاسلاميه التى كانت سادرة في غفوتها العميقة.

تلك هي زينب(س) المرأة العربيه التى تخلد ذكرها علىٰ شفاه كل من نادىٰ بحقوق الانسان والثورة ضدالظلم والطغيان.

لقد وقفت امام الباطل ومن حولها نسوة متعددات من آل بيتها و اطفال و شاب عليل هو الامام السجاد(ع).

لم تستخدم السلاح ولكن كلماتها التى ارسلتها كانت كالسيف القاطع قصمت ظهر الطغاة وجعلتهم يترنحون تحت ضربات الحق واشعرتهم بالخزي، والعار امام خطبها الرائعه التى القتها في الكوفه والشام.

يذكر المورخون بانه عندما وصلت زينب و القافله الىٰ الكوفه، احتشد الناس ليشاهد وامنظر السبايا ولم يصل خبر مقتل الحسين بعد..

سألها الناس من اي الاساريٰ انتم؟ فأجابت نحن أسدىٰ اهل البيت بيت رسول‌الله(ص)، بعد ذلك بدأ الصراخ والعويل من قبل النسوة المتفرجات حتىٰ شاع الخبر وارتجت الكوفه بأهلها غضباً...

فالتفتت زينب(س) الىٰ هولاء القوم الذين شاركوا في قتل الحق من خلال سكوتهم او رفضهم الالتحاق بجيش الامام الحسين وقالت لهم. يا أهل الكوفه... يا اهل الغدر ـ أتبكون فلارقأت دمعه و لاهدأت الرنة يا اهل الكوفه أتدرون اي كبد لرسول‌الله(ص) فريتم وأي دمٍ سفكتم، واي كريمة ابرزتم،لقد جئتم شيئاً اداً، تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدّاً...

ثم وقفت الوقفه الشجاعة في قصر الكوفه في مجلس ابن زياد لعنة‌الله حيث قالت الحمدالله الذي اكرمنا بمحمد وطهرنا تطهيرا... ما رأيت الاجميلاً اولئك قوم كتب‌الله عليهم القتل فبرزوا الىٰ مضاجعهم الىٰ آخر الخطبه...

ولقد حاولوا ان يخفوا الحقيقه لكنهم لم يوفقوا... فقد أوضحت خطبها كل شيىء، والحق لابدوان يظهر مهماتمادىٰ الظالم ومهما دامت صولة الباطل وهي بالنهايه لاتدوم، فيوم الظلالم آت مهما امتد امره و شربة المظلوم أجراس الثورة مهما بَعُدت.

وهكذا استمر دورها البطولي مدوياً في كل موقف و مكان يسيرون فيه أو يتوقفون عنده خلال مسيرهم الىٰ الشام، اذ هيجت زينب(س) الجماهير و حشدتهم ضد الظلمة و ركزت مفهوم الثورة في ضمائر الناس، فكان له الأثر الشديد والموقف الصارم ضد الحكم المتسلط وأخذ هذا الموقف يتفاعل في الضمائر فأثمر ثورات كبرىٰ.

تقول الباحثه الاسلامية بنت الشاطي في كتابها «بطلة كربلاء».

زينب التى لم تكد تغيب عنالحظه طوال المشهد الفاجع والتي ذهبت وحدها في التاريخ بالدور الخالد «بطلة كربلاء».

هي التى سمعت الصيحه الاولىٰ وكانت الىٰ جانب أخيها وقد أغفىٰ.. وهي يقظىٰ لاتنام و كانت الىٰ جانب المريض تعرضه...

والمحتضر تواسيه والشهيد تبكيه، وهي التى رويت الى جانب الحسين(ع) منذ بدء القتال حتىٰ انتهىٰ...

ونحن كنساء مسلمات يجب علينا ان نخرج من كل هذهِ القوقعه التي حبسنا فيها... يجب ان تكون لنا شجاعة الوقوف مع الحق مهما كانت النتائج... يجب ان نتخذ زينب قدوه‌لنا... يجب ان نعيشها في وجودنا و رسالتنا واخلاقنا و صبرنا و جهادنا لنكون حقاً من بنات الاسلام المحمدي الاصيل.

السعادة الزوجية

كيف تتحقق السعادة الزوجية؟ و ماهى العوالم الأساسية المؤدية الى التوافق الزواجى أو الرضا الزواجى؟ وهل يرتبط التوافق الزواجى بالحب و العاطفة؟ يَجيب عن هذه



التساولات د. محمد صادق المهدوي استاذ علم الأجتماع في جامعة شهيد بهشتى فيقول: السعادة الزوجية ليست عملية مصادفة أو عملية عشوائية و لكنها ثمرة سلوك قصدى و عمدى فى معظمه، يصدر عن كل زوج بهدف إسعاد الزوج الآخر، و الشعور بالسعادة هو شعور انفعالى داخلى منفصل الى حد ما عن الانفعال و الأساليب السلوكية (الواجبات) التى يقوم بها كل من الزوجين كل تجاه الآخر و تجاه مؤسسة الزواج، فالسعادة شعور يترتب على الأعمال التى يقوم بها كل من الزوجين، و على إدراك كل منهما للدوافع و النيات التى تقف وراء سلوك الطرف الآخر و أعماله. و التوافق الزواجى يعنى أن كلا الزوجين يجدان فى العلاقة الزوجية مايشبع حاجاتهما الجسمية والعاطفية والاجتماعية، مما ينتج عنه حالة الرضا عن الزواج وهو مانسميه (الرضا الزواجى) و الذى يستخدم أحيانا كبديل لمصطلح التوافق الزاوجى كيف يتحقق التوافق الزواجى؟ لكى يتحقق هذا التوافق الزواجى فيجب على كل من الزوجين العمل على تحقيق حاجات و إشباع رغبات الطرف الآخر، وأن يشعره بهذه المشاعر الإيجابية، وبأنه حريض على سعادته و هنائه، و عمل كل مايمكن عمله لتستمر مؤسسة الزواج قائمة مؤدية لوظائفها للزوجين و للآخرين والمجتمع. و عادة مايكون تحقيق التوافق الزواجى ميسورا إذاكان كل من الزوجين يحتفظ بعاطفة إيجابية نحو الآخر، وإذا لم يصادفا صعوبات شديدة و أزمات حادة تتحدى استقرارهما و بقاءهما كزوجين و فى هذه الحالة فإن التبادلية تعمل عملها لأن كل زوج سيدرك مايفعله الزوج الآخر فى سبيله و من أجله و بالتالى فهو يعمل كل مافى و سعه لتحقيق حاجات الطرف الآخر الجسمية و النفسية و الاجتماعية، مما يدعم اتجاه الطرف الآخر للسير فى نفس الاتجاه لتحقيق السعادة الزوجية التى يشعر فى ظلها كل منهما بالسكن و المودة والرحمة... و من العوامل الأساسية المؤدية الى الرضا أو التوافق الزواجى و ماينتج عنهما شعور بالسعادة الزوجية هو معرفة كل زوج بواجباته أو أدواره فى الحياة الزوجية، والقيام بهذه الأدوار على نحو كفء ومرن فى نفس الوقت. فمكانة الزوج تترتب عليها أدوار سلوكية نحو الزوجة متوقعة كما حددتها الثقافة و أعراف البيئة التى يعيشون فيها، وهى تسعد إذا ما قام الزوج بهذه الأدوار و يزداد إنتماوها إلى مؤسسة الزواج و اعتزازها بها و حرصها عليها. كذلك فإن للزوجة مكانة أيضا تترتب عليها أدوار سلوكية متوقعة، و عليها أن تؤديها حتى يشعر الزوج نحو موسسة الزواج بنفس المشاعر و يسلك نفس ا لسلوك، لأن إدراك أى زوج أن زوجه يقوم بأدواره و مسئولياته على النحو الذى يستطيع لهو الحافز الأول لقيامه بمسئولياته و أعبائه و دوره أيضا فى إطار التبادلية الزوجية. ـ و ينبه د. محمدصادق إلى أن التبادلية الزوجية لاتعنى أن يمتنع كل زوج عن أداء دوره حتى يودى الطرف الآخر دوره أيضا، أو أن يتم التبادل بينهما قطعة بقطعة. إذ أن إدراك الزوج أو الزوجة أن الآخر حريص على أن يقوم بدوره حتى ولو لم يستطع لعوامل خارجة عن إرادته يكفيه تحمل مسئولياته بالكامل. فالزواج ليس موسسة تجارية و لكنها موسسة تقوم على الحب و المودة و التراحم و العون، بل و على الإيثار، كما تعتمد على النيات و الدوافع وراء السلوك، حيث يدخل فهم النيات فالزوجة تستجيب لسلوك زوجها حسب فهمها لنياته و دوافعه من وراء السلوك و ليس للسلوك ذاته ـ كما يظهر أمام المراقب المحايد ـ وكذلك يفعل الزوج... و هذا مايفرق بين الزواج و أية مؤسسة أخرى من التى تعتمد على السلوك الظاهر. و هذا الجزء الخفى من الحياة الزوجية هو من السمات التى تميز مؤسسة الزواج أيضا عن غيرها من المؤسسات الأخرى، و يفسر لنا استمرار حياة زوجية شقية أو تعيسة لايتوقف طرفاها عن الشكوى و التذمر، أو فشل و إنتهاء حياة زوجية كانت تبدو لنا سعيدة (بتوافر الظروف الخارجية للنجاح والاستمرار. وقد يتساءل البعض: التوافق الزواجى هل يرتبط بالحب والعاطفة؟ ويجيب د. محمدصادق المهدوي أستاذ علم الأجتماع بأن وجود الحب فى حياة كل من الزوجين نحو الآخر ـ سواء نشأ قبل الزواج أو فى سياق الحياة الزوجية ـ يعمل على تشحيم التعاملات بين الزوجين و يجعلها أكثر ليونة و نعومة، وقد يجعل أحد الطرفين يتغاضى عن هفوات الطرف الآخر، و يحسن تفسير تصرفاته و غيرها من أمور مطلوبة فى الحياة الزوجية. ولكن ليس بالحب وحده تسير سفينة الزواج بسلام لتصل الى مرفئها الأخير. والدليل على ذلك نسبة الطلاق المرتفعة فى مجتمعات تقوم الزيجات فيها على الاختيار الفردى الحر بشكل كامل، أى أن الزواج يحدث بعد تبادل العواطف بين الطرفين المقبلين على الزواج، وتحدث نسبة كبيرة فى مجتمعات تقيد الطلاق كما هو الحال فى المجتمع الأمريكى. كما أننا نرى انهيار زيجات بدأت بحب عارم بين الزوجين شهد له و عليه الجميع. و بالرغم من ذلك فنحن نقول إن الحب و العاطفة هى أحد العوامل المهمة فى تحقيق التوافق الزواجى ولكن لاتكفى وحدها لتحقيق السعادة الزوجية.

بَلْقِيسْ؛ يا وَجَعي... يا وَجَعَ الْقَصِيْدَةِ!

السيّد محمّد حسن الشبّري

عندما التقى الشاعر المغفورله ـ نزار قباني ـ وبلقيس... كان زواجهما قصيدة طويلة رائعة. وعندما ماتت ـ في حادث قصف السفارة العراقية ببيروت عام ١٩٨٢ ـ كانت وفاتها قصيدة طويلة قال عنها المرحوم نزار:

ستطلّهُ اجيالٌ من الاطفالِ... تَسأل عن ضفائرك الطويلة... وتظلّ أجيالٌ من العُشّاقِ... تقراءُ عنكِ ايّتُها المعلمةُ الاصيلةْ...
هَلْ تَعْرِفُونَ حبيبتي بلقيس؟
فَهِيَةُ أهَمُّ ماكَتَبُوهُ في كُتُبِ الغَرامْ
كانَتْ مَزيجاً رَائِعاً
بَيْنَ القَطيفةِ والرُّخَامْ
كانَ البَنَفْسَجُ بَيْنَ عينيها
ينامُ وَلايَنامْ

* في حفل استقبال بسيط باحدى السفارات العربية ببيروت... التقاها نزار قباني... كان خارجا لتوه من ازمة وفاة زوجته الاولى (زهراء قبيق) الدمشقية و ولده (توفيق) الذى توفي اثر عملية جراحية للقلب في لندن في سن الشباب و استقرار ابنته الوحيدة في احدى دول الخليج مع زوجها...

بلقيسُ...
ياكنزاً خُرافيّاً
و يا رُمحاً عِراقيّاً...
وَغابةَ خيزران...
يامن تحدّيتِ النجوُمَ ترفّعاً
من اينَ جئتِ بكلِّ هذا العُنفوانْ؟

* هكذا تحدث عنها نزار رحمةالله عليها و هو يشعل السجائر من جديد... فهو الذى اقلع عن التدخين قبل ان يراها بفترة بارادة كاملة... عاد للدخان بحب شديد!

بلقيسُ...
مشتاقونَ... مشتاقونَ... مشتاقونْ....
والبيتُ الصغيرُ...
يُسائِلُ عَنْ اميرتهِ المُعطرةِ الذُبولْ
تُصغِي الىٰ الأخبارِ... والاخبارُ غامِضَة
ولا تَروي فُصُولْ
بلقيسُ...
مذبوحون حَتّىٰ العظم...
والاولادُ لايَدرونَ مايَجْرِي
ولا أدري أنا... ماذا أقول؟

* كانت بلقيس على حد تعبير نزار ـ «سيدة الازمات القلبية»... وبعد وفاتها لم يكن يعرف ما الذى يستطيع قوله... ولان الصمت يقتل الشعراء فقد ظل مكتوما لفترة طويلة بالصمت حتى انفجر في ازمة قلبية تالية لوفاة بلقيس بفترة قصيرة! وهكذا استقبلته بواحدة و ودعته باخرى.

اترى ظلمتُكِ اذ نقلتُكِ
ذاتَ يَومٍ من ضِفاف الأعْظَمِيّةْ
بَيْروتُ... تَقْتُلُ كُلَّ يَوْمٍ وَاحِداً مِنّا
وَتَبْحثُ كُلَّ يَوْمٍ عَنْ ضَحِيّة!
بلقيسُ:
أسألكِ السَّماحَ فَرُبّما
كانت حياتُك فديةً لحياتي...
إنّي لأعْرِفُ جَيّداً...
اِن الذين تورّطوا في القتلِ... كانَ مُرادُهُمْ
أَنْ يَقْتلُوا كَلِماتي!!!
نامي بِحفظِ اللهِ... أَيّتُهَا الجَمِيْلَة
فالشِّعرُ بَعْدَكِ مُسْتَحِيْلَ...
والأُنوثَةُ مُسْتَحِيلَةْ

* كان لدىٰ نزار قباني شعور بالذنب تجاه رحيل بلقيس... فقد كانت بلقيس تعيش حياة مستقرة في فيلتها الانيقة على ضفاف نهر دجلة، وحين التقت بنزار في بيروت ـ حيث عاش هناك فترة طويلة عرض عليها الزواج بشرط الاستقرار معه في بيروت فقالت له: «مادامت حياتك غربة في غربة فلنعش في العراق» فقال لها: في بيروت لا اشعرانني غريب و ان كنت في كل الاحوال اشعر بالتشتّت وعدم الاستقرار»... فراهنت هى على ان تحيل تشتته لاستقرار دائم و فعال و وافقت على العيش معه في بيروت.

وانتقلت للعمل بالسفارة العراقية هناك... وذات صباح هاجمها صاروخ (اسرائيلى) المصدر و هى تتناول قهوة الصباح ففتتها لشظايا صغيرة... وظل نزار معقدا للابد انه هو والصاروخ شريكان في جريمة قتلها... او على اقل تقدير كان الصاروخ موجها لقلبه هو شخصيا ليتوقف عن شغبه السياسى والشعرى الذى ارق نوم كبار القوم في اماكن عديدة... فما ذنب بلقيس؟!

بلقيسُ...
هٰذَا مَوْعِدُ الشَّايِ العِراقّيِ المُعَطَّرِ...
والمُعَّتِق كَالسُّلافِةْ...
فَمَنِ الّذي سَيُوَزِّعُ الأَقداحَ... ايَّتهَا
الزَّرافَة وانت مَنْ نَقَلَ الفراتَ
لِبَيتِنا...
وَوُرُودَ دِجْلَةَ وَالرَّصَافَةْ؟

* في السابعة من صباح احد ايام شهر كانون الاول عام ١٩٨٢...

استيقظ نزار قبانى من نومه فجاة فوجد الى جواره على الكومدينو ورقة صغيرة من بلقيس تعتذرله عن عدم استطاعتها تناول الشاى معه في هذا الصباح لارتباطها بميعاد مهم في السفارة العراقية... «لا اعرف لماذا انقبضت قليلا» هكذا قال نزار: «لكننى واصلت نومى» وبعد قليل صحا نزار قبانى على صوت الأنفجار وعرف العلاقة بينهما بسهولة. نزار قبانى لايشرب الشاى من يومها.

بلقيسُ... كَيْفَ تَرَكْتِنَا في الرِّيْحْ...
نَزِفُ مِثْلَ أَوْراقِ الشَّجَرْ؟
وَتَرَكْتِنَا ـ نَحْنُ الثلاثةُ ـ ضَائِعِيْنَ
كَرِيْشَةٍ تَحْتَ المَطَرْ
أتُراكِ مَافكَرْتِ بِي؟
وَأنَا الذِي يَحْتَاجُ حُبَّكِ... مِثْلَ (زينبَ) أَوْ (عُمَرْ)

* وَقُتِلَتْ بلقيس، ولكن من قتل بلقيس... يا استاذ نزار؟

سَأَقُولُ في التحقِيق:
إنّي قَدْ عَرَفْتُ القاتلين
وأقولُ:
إنَّ زمانَنَا العربي مُخْتَصٌّ بِذَبْحِ الياسَمين
وبِقَتْلِ كلِّ الأَنْبِياءْ
وَقَتْلِ كُلِّ المُرْسَلِينَ...
بِلقيسُ...
يافَرَسِي الجَمِيلةُ... إنّني
مِنْ كُلِّ تاريخي خَجُولْ
هٰذي بلادٌ يَقتلونَ بِهَا الخُيولْ
سَأقُولُ في التحقيقِ:
كيف اميرتى إغْتُصِبَتْ
وكيف تقاسموا فيروزَ عينيها
وخاتَم عزسِها...
واقولُ كيف تقاسموا الشِّعْرَ الذى
يجرى كأنهار الذَهَبْ؟
سأقولُ في التحقيق
كيف سَطوا علىٰ آياتِ مَصْحَفِها
الشريفْ
وَأضرَمُوا فيهِ اللَّهَبْ...
سأقولُ كَيْفَ انتَزَفُوا دَمَهَا...
وكيفَ إستَمْلَكُوا فَمَهَا...
فما تَرَكوا به ورداً... ولا تركوا عِنَبْ
هل موتُ بلقيس...
هو النصرُ الوحيدُ بكلِّ تاريخِ العربْ؟؟

إلى كل الأمْهات

كم من الوقت نحتاج لترتيب الأحرف الأبجدية بكلمات لم نقرأها بعد في أي كتاب ولم تداهم مخيلة شاعر عاشق فنان... احترف مزج الحروف على هواه ليحولها إلى تراكيب عشق يهتز لها الوجدان. كم من الوقت نحتاج... لنتذكرها بعد الانفصال... كنا صغاراً، ضعفا لا نقوى على المسير خطوة بدونها "كالطيور بلا أجنحة" نلتمس في حضنها الدفء و الأمان كبرنا بأحلامنا و مضينا إلى عالم تعددت فيه الوجوه و اختلف المكان. أصبحنا قادرين على الصمود و مجابهة موجات التعب... علت أصواتنا بعد أن كانت من ماضي قريب همسات لا يسمعها إلا قلبها النابض... الخافق بوله و خوف على روح سكنت احشائها... اختلطت بدمها كم تغذيت وهي تعاني الألم السعيد لميلاد زهر الربيع قسونا عليها في زحمة الأيام و نسينا أوجاعها آهات الحزن المسافر في عينيها. رغم الليالي المظلمة... لا تشتكي... رغم العذاب تسعد بلقائنا و إن طال الغياب. لا يكفي أن يكون يوماً من سنه هو عيدها. لا يكفي يوماً أن تكون الأم الحنون الطيبة التي اجتاحت بصدق عاطفتها جمود أحساسينا. وجه أمي... هو العيد لكل الأيام... هو الصبح المعانق لشمس الأحلام أراه في عطر الزهر وفوضى النهر و لحظة بزوغ الفجر أراه النور في ليل الظلام.

«الصلاة»

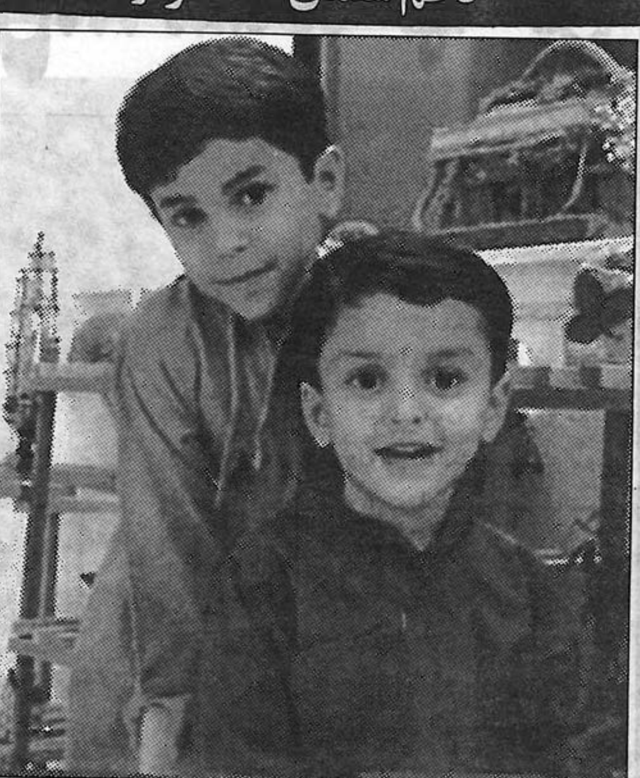
كاظم سلمان - الأهواز

اشياء كثيرة لالون لها ولاصوت تنقذف عبر النوافذ المرتجّة بجنون. اخلاط غيرمعقولة تتجمع وتتلاشىٰ مثل السحب القريبة. والناس في العربة يتكلمون بصمت. والصغير (أنا كما اظن) لايدري ان كان خارج القطار أو داخله، فمرة يراه يتلوىٰ كالأفعىٰ وكأنه ينظر الى شريط سينمائى صامت، و مرة يحس بصرير المقعد الخشبي تحته وكأنه يوشك ان ينخلع.

وفجأة، و بتدريج سمفوني آمر، تسلل صوت أليف، نغمة حزيفة أخذت تتصاعد حتى اصبحت هي الحقيقة الوحيدة. واختفىٰ القطار، وتلاشت عرباته الضبابية مع النبرات الشجية لوالد الصغير وهو يرود عبارات شهية حملت اليه رائحة الخبز الحار المنشور على الحصيرة المستديرة.

اتضحت الصورة الآن. انافي الفراش بين اخوتي واخواتي في حوش الدار. وابي جلب لتوه الخبز في طريقه من المسجد القريب و جلس يقرأ القرآن بصوت سموع: هذه كانت طريقتة في ايقاظ امي و اختي الكبرىٰ للصلاة.

لا ادري ما الذي جعل ذلك الصباح مميزاً. و لماذا اتذكر حتىٰ الآن، و بوضوح تام ذي لون و طعم ورائحة و صوت، تفاصيل ذلك الحلم، و دخول ترتيل ابي التدريجي و يقظتي اللذيذة. و كيف الححت على ابي ان يوقظني لأذهب معه للصلاة في المسجد رغم اني لم اكن اعرف الصلاة، ولكن ابتسامة ابي - التي لم اون انه كان نيتزعها من بين الاف الالام الآحين صرت أبا بعد ذلك بسنين طويلة همسة لي انه كان يخبئ لي شيئاً سحرياً.



لا اذكر متى اطبقت جفوني فى الليلة التالية، ولكني حين بدأت اهبط سلام النوم امتدت لي يد و أنا أطأ ارض العجائب و هزت كتفي برفق و تناهىٰ لي اسمي يتردد مرتين بصوت ملكوتي حبيب. فتحت عيني و لم أعد بحاجة الى النوم. كان ابي قد استدار الى الحوض. جلس على حافته. غمس يديه في الماء وكان لهما صوت المجازيف في الليالي المقمرة. صب الماء على وجهه وهو يهمس بشئ سمعته الحمامات الخمس النائمات على السطح، فهبطن و وقفن صفاً قرب ابي. التفة اليهن و قال شيئاً فغمست كل واحدة رأسها في الماء وعدن الى السطح. نهض ابي واصلح ثيابه. وقبل ان يصل الى الباب ليخرج رفع رأسه الى الحمام فابتسم لهن و قالت الحمامات شيئاً. عندما همّ بالخروج صحت به و أنالم أزل مذهولاً في الفراش:

- ابي، خذني معك. فدار ضاحكاً وقال:

- واصل نومك اذا شئت و سأصطحبك غداً. عدالى نومك فالوقت مبكر.

ثم خرج و اغلق الباب.

افتي المحترمة

مع بداية العالم الدراسى تبدأ مشاكل أولادك و التى أهمها: الهروب من عمل واجباته المدرسية. و بالرغم من الجهد الذى تبذله الأم فى محاولة أن يبدأ ابنها أو أبنتها بداية جيدة فى عام دراسى جديد. إلا أن الأبن يحاول أن يهرب من الواجب بكل الطرق. مثلاً: قد تحدث معركة بين الابن و والديه من أجل تأدية واجباته المدرسية. وقد يقوم الطفل بالمجادلة لمدة ساعتين من أجل القيام بواجباته أو بتفنن فى ضياع الوقت بأن يبرى القلم مرة كل كلمتين أو يشطب الجملة و يعيد كتابتها مرة أخرى أو أن يهذب إلى دورة المياه كل ربع ساعة أو أن يخلق الأعذار بأن يطلب الأكل أكثر من مرة... كل هذه محاولات لتضييع الوقت ثم يبكى الطفل و ذلك لأن الوقت ضاع و أنه تعب من الكتابة. و بإختصار يفعل كل شىء لكى يهرب من الواجبات المدرسية. هذا النوع من الأطفال تجدهم أيضاً فى المدرسة لايكملون كتابة الدرس و يفضلون أن تكتب لهم أمهاتهم واجباتهم رغم أن الاغلبية منهم أذكياء. هذا التصرف قد يجعلنا تحكم عليهم بالأهمال و لكن هذا المفهوم خطاء كما يقول علماء النفس فيرون أ ن الطفل هنا يحتاج إلى مساعدة نفسية و ليست مساعدة فى حل الواجب. فالو الدين عندما يرون ابنهم مقصر فى حل واجباته فإنهم فيعتقدون أنه مهمل رغم توفر كل وسائل الراحة له. إلا أن عدم الاهتمام به يعطيه عدم الثقة بنفسه. فينعزل عن أصدقائه أو يغرق فى قراءة الكتب أو مشاهدة التليفزيون و يصبح حساساً جداً من مشاكله الصحية و يمكن أن ينقلب إلى طفل مشاغب فى المدرسة. العلاج فى مثل هذه الحالة هو: أن تعطيه الأهتمام مثل أخوته تماماً و أن تعدلى بينهم. كذلك اعطيه الثقة بنفسه فإذا نجح فى عمل فى البيت اجعليه يكرره مرة أخرى. عليك أن تهتمى بملابسه و تبدى اعجابك بما يختاره. ولا تلقى العبء وحده بل اجعليه يشعر بالمساعدة. لا تؤنبيه إذا أخطاء فى شىء. إذا حصل على درجات عالية عليكِ أتفتخرى به بين أصدقائه. افعلى كل هذا بدون مبالغة فى المديح حتى لايشعر أنه عملية مفتعلة. أختارى له الأصدقاء أصحاب الأخلاق الحسنة و لامتفوقين فى المدرسة. هذا العلاج يحتاج إلى وقت طويل لكى يتغير الطفل.

أى تعليم نريد

نريد تعليما يبنى و لا يهدم
نريد تعليما يعلم و لا يجهل
نريد تعليما يصدق و لا يكذب
نريد تعليما يسعد و لا يشقى
نريد تعليما شيافى و لا يسقم
نريد تعليما ينصر و لا يهزم
نريد تعليما يزرع و لا يقلع
نريد تعليما يرفع و لا يكبل
نريد تعليما يجمع ولا يفرق
نريد تعليما يبقى و لا يبلى
نريد تعليما يوجه و لا يوبخ
نريد تعليما يغنى و لا يفقر
نريد تعليما يثبت و لا يشكك
نريد تعليما يزرع الحب ويمقت الكره
نريد تعليما كريما لا جحودا
نريد تعليما واقعيا لا هزليا
نريد تعليما يعلم العدل و يمقت الجور
نريد تعليما يحبب الفضيلة و يبغض الرذيلة
نريد تعليما يغرس الإيمان ويمقت النفاق
نريد تعليما يغرس التعاون و يمقت الأنانية
نريد تعليما يفخر به الجميع، لا يسخر منه الجميع
نريد تعليما يعلم الصمود والتضحية لاالاستسلام والخذلان
نريد تعليما يرعى المواهب ولا يغتالها
نريد تعليما يحترم عقل الطفل ولا يستخف به.

تعتذر الصحيفة من جميع الأطفال لعدم استمرار في قصة فارس

السعال النفسي للطفل... مشكلة لها حل

ثبت أن وعي الطفل بكل مايراه و يحسه كبير و هناك عدد غير قليل من الأطفال تظهر عليهم أعراض السعال أو الحساسية النفسية عندما يتشاجرون أو عندما يخطئون أو رغبة منهم في الهروب من مسئولية ما.

يقول بعض المتخصصون ان السعال النفسي قد يصيب الطفل عند التوتر أو القلق بوعي أو بغير وعي و قد يكون السبب أزمات نفسية يمر بها الطفل تحتاج الى الطبيب النفسي أو الى المشرف الاجتماعي و يجب بحث هذه الحالة و تتبع أسباب ظهورها حتى يمكن التغلب عليها في وقت مبكر و قبل أن تؤثر بشكل مباشر على الأنابيب الشعبية لأنها أحيانا تظهر هذه النوبات بشكل شديد وتكون نوبات لا إرادية أي أن الطفل نفسه يكون عاجزا عن وقفها أو التحكم فيها.

وبعض الأطفال يصابون بأزمات الربو أيضا عند التوتر أو القلق وقد يكون السبب أيضا نفسيا كفراق آبائهم لأمهاتهم أو عند سماعهم لنزاع أو شجار لذلك يجب أن تراعي الأم نفسية الطفل و أن تعطيه مجهودا و وقتا أكثر و أن لاتفزع الأم عند ظهور أعراض الربو على طفلها لأول مرة فربما تكون هذه الأعراض مجرد حساسية مصاحبة لنوبة برد تزول بزوال أعراض البرد و أحيانا تكون حالة ربو مؤقتة تزول مع الثلاث سنوات الأولى من عمر الطفل أما بالنسبة للعلاج فيجب أن يباشر الطفل الطبيب مع تجنب التعرض للأتربة و ريش الطيور و شعر الحيوانات أو بعض الأطعمة لتي تسبب الحساسية للطفل.

لذلك ننصح كل أم بالاسراع بالعلاج النفسي للطفل الذى يعاني من الازمات النفسية التي تدعوه بدورها الى السعال حتى لايتحول هذا السعال الى حساسية مرضية بالصدر قد تؤثر على الرئتين و على صدر الطفل.



نشيد اطفال اليوم

عبدالسلام الناصري ـ الأهواز

نحنُ اطفال اليوم ... نصبحُ رجال الغد
نحرر المظلوم ... فينا الشعبُ يسعد
نصححُ الأَجيال ... ونزرعُ الأَمال
بقلبنا الزلال ... فربنا يشهد
نحنُ اطفال اليوم ... نصبح رجال الغد
نحرر المظلوم ... فينا الشعبُ يسعد
قرائة القرآن ... تطهّر الوجدان
ويبقى الأَنسان ... بعمره يحمد
نحن اطفال اليوم ... نصبح رجال الغد
نحرر المظلوم ... فينا الشعبُ يسعد
نحاربُ المعتاد ... و بُؤرةَ الفساد
نطهّرُ البلاد ... من ذلك المرتد
نحن اطفال اليوم ... نصبح رجال الغد
نحرر المظلوم ... فينا الشعب يسعد

حَنان الوَالدَة

ابيات من نظم الشاعر محمدرضا الاسدي

جيت اسئل عن اهلي اوخلتي الطيبين
وامي البل گلب والروح مكتوبه
أمي مانستها الروح ياهل ناس
برباى أسهرت واسنين متعوبه
ربتني ابحنان او عاطفه واخلاص
ودرتها ابيفمي عامين محلوبه
ماچلت وكت من عندى طرفت عين
وراحتها طوال الليل مسلوبه
امى الدللتنى ولاشفت كل ظيم
لاچن الزمن خلاها مرعوبه
اشلون انسه التهز مهدى وتلالي اعليه
ما عنها ابتعد لا اگولن التوبه
هاي امي (الفلاحيه) يل اتنشدون
روحي من اجلها الساع مسلوبه

الأبتِسامَه رَغم الألم

أم فريال آل علي ـ خرمشهر

الحياة الم و من لم يتاءلم لم يعرف الحياة.

ولكن هنا لك مقولة تقول: بان الحياة بسمة.

ومن اجل ان نعيش يجب علينا ان نبتسم للحياة رغم آلامنا و احزاننا. فالابتسامة رغم الالم شئ عظيم لايستطيعه الا الجهابذة من البشر.

اولئك الذين ادركوا سر الحياة وقالوا ان الامل هو شراع الحياة. وان الحب هو أقدم عقيدة عرفها الانسان. فسيبقى الحب خالداً الى الابد رافعاً علم الصمود والنضال. فمن اجل هذا يجب ان نبتسم و نبتسم و ننسىٰ كل ماضينا الجريح.

ونعيش بأمل المستقبل المشرق و الذكريات الجميلة. لأن الحياة زهرة. وكل زهرة مصيرها الذبول الّا الذكرىٰ باقية لاتزول.

مجرد معلومة

مع فصل الصيف و الحر لا يخلو أي منزل من الفاكهة الصيفية اللذيذة المحببة لنا و لأطفالنا..

فيجب على صاحبة البيت أن تعرف جيدا أنها تمتلك بهذه الفاكهة شفاءها من الأمراض الكثيرة.. هكذا بدأ كلامه د. حسين نجمي الذي وضع بين أيدينا أهم الفواكه الصيفية و أهميتها الطبية التي تستطيع المرأة أن تستخدمها بأمان في المنزل في علاج كثير من الأمراض التي تتعرض لها في فصل الصيف و بدأ كلامه بأهم فاكهة صيفية و هي... البطيخ (الرجي). فهو من الزراعات الصيفية (فاكهة) و المعروفة في جميع بلاد ايران و يحتوي على نسبة عالية من الماء تصل إلى حوالي ٩٠٪ و حوالي ٧٪ مواد سكرية و نسبة قليلة من الماد البروتينية وا لدهنية و يحتوي على نسبة عاليه من فيتامين (أ) و فيتامين (ج) كذلك يحتوي على نسبة قليلة من الكالسيوم و الفوسفور و الحديد.. هذا و يجب الانتباه إلى أن البطيخ يحتوي على نسبة عالية من الألياف مما يسبب حالة عسر هضم إذا تناوله الشخص بكميات كبيرة. و بشكل عام يستخدم البطيخ كفاكهة مستحبة حيث يعمل على تجديد طاقة الجسم لاحتوائه على السكريات و الأملاح المعدنية المهمة.. وهو فاكهة منشطة و مبردة و يساعد على إدرار البول و كذلك كملين و ملطف للجهاز الهضمي. البلح (التمر). المحصول الرئيسي للنخلة المنتشرة في الصحاري العربية و ذكرت في الكثير من الآيات القرآنية لما للبلح من قدسية و أهمية غذائية و دوائية و قد ذكرت في حوالي عشرين آية في القرآن الكريم... و قد قال الرسول صلى‌الله عليه و سلم بما يفيد أهمية و فوائد البلح و التمر: أطعموا نساءكم التمر فإنه من كان طعامها التمر خرج ولدها حليما. ويقول د. حسين نجمي أنه قد ثبت من التجارب الطبية الحديثة أن تناول الرطب (البلح) يتعادل مع العقاقير الميسرة لعملية الولادة حيث يقوم تأثيره محل تأثير الهرمونات التي يصفها الأطباء.. فهو يسهل عملية الولادة و يمنع النزيف، وكذلك يمنع و يقي أخطار ارتفاع ضغط الدم أثناء الولادة بجانب ذلك أنه يهدئ الأعصاب حيث يؤثر على الغدة الدرقية. كذلك من أهم مزايا التمر أنه يؤخر مظاهر الشيخوخة خاصة عند إضافته للحليب. فهو يضاهي بعض أنواع اللحوم بل و يفوق قيمة الاسماك الغذائية.. مما يجعله مهما جدا لتغذية المصابين بفقر الدم و الانيميا و الأمراض الصدرية، و ينصح د. حسين بتناول التمر كعلاج للسعال و البلغم و التهاب القصبة الهوائية و يعمل على ترطيب الأمعاء. و يتم ذلك بسحق النوى بعد تحميصه بحيث يتم تناوله بطريقة عمل القهوة عدة مرات يوميا فإنه ليس له طعم منفر و يعتبر علاجا مجانيا.

التفاح

من الثمار المحبوبة و ذو شأن غذائي و طبي كبير و وصف البعض التفاح بأنه صيدلية إذ يقول المثل إن تفاحة واحدة في اليوم تبعد عنك الطبيب. يقول د. حسين نجمي أن التفاحة الواحدة تحتوي على عناصر غذائية و أحماض عضوية تعمل على تنشيط الأمعاء.. و تمنع الامساك المزمن، و تفتت الحصى في الكلى و الحالب و المثانة و تنشط الكبد و يهدئ السعال و تنشط القلب و تخفض آلام الحمى و العطش. و يشفي التفاح من حالات الاسهال الحادة عند الأطفال و ذلك بتغذية الطفل على التفاح المبشور ٣ مرات يوميا و أيضا لعلاج النزلات الرئوية و المعوية بتقطيع تفاحتين بقشورهما و تغلى في لتر ماء و يشرب المغلى ٤ مرات يوميا. و ينصح بشرب عصير التفاح الخالي من الكحول و ذلك لعلاج امراض الكبد، الضعف العام، تصلب الشرايين، روماتيزم الاعصاب ـ الجهاز الهضمي.

التوت

يعتبر فاكهة منتشرة و لها فوائد كثيرة أهمها أنها غذاء و دواء و يمكن الحصول من ورق شجرة على غذاء دودة ورق الحرير. فإن ثمرة التوت بأنواعها (الأحمر و الأسود والأبيض) تحتوي على كثير من العناصر اللازمة لجسم الإنسان و يعتبر التوت من الفاكهة الغنية بكل من فيتامين (أ)، (ج)، فهو يستعمل ضد الاسهال في شكل عصير. و يستعمل التوت الناضج جدا ضد الامساك. و يستعمل عصير التوت كغرغرة ضد الذبحة الصدرية و التهاب غشاء الفم و يستخدم مغلى الاوراق لعلاج السكري بمعدل حوالي ٤٠ نقلة قبل الطعام. و يضيف د. نجمي منير أن التجارب قد أثبتت أن شرب عصيره الطازج على الريق بدون سكر طوال الموسم يعالج الكلى الساقطة و يرفعها و لكنه يحذر من الإكثار من عصير التوت حيث يؤذي الأعصاب و الصدر و يؤدي إلى الامساك الشديد.

الجوافة

من أشهى فواكه الصيف و تمتاز بطعمها اللذيذ و نكهتها المحبوبة و المميزة، فهي غنية بفيتامين (ج) بل تعتبر من أغنى الفواكه بهذا الفيتامين و هو واق من مرض الاسقربوط، بجانب أن الجوافة تحتوي على نسبة عاليه من السكر تصل إلى نحو ١٧٪ و تحتوي أيضا على عناصر معدنية أهمها الكالسيوم و الفسفور و الحديد و قدر جيد من فيتامين (أ). و يعود تنالو الجوافة على الإنسان بصحة و عافية حيث يريح القناة الهضمية بشكل كبير.

ألشعرُ و الشاعرُ

السيد محمد صالح الموسوي



عندما طالعتُ العدد الأخير (الثامن) من جريدتنا «صوت الشعب» خاصةً اللقاءَ الذي اجراه السيد ستار عبيّات مع سماحة الدكتور عباسي الطايي ومقال الكاتب الشاب الأخ السيد محمدحسن الشبري تحت عنوان «الشعرُ القريضُ بضاعةٌ كاسدةٌ...» شدّني العَزمُ و تناولتُ قلمي لِأشفِيَ ألمي وَأكتبَ مايدور بفكري نثراً لعلّهُ يكونُ اكثر نفعاً ماكتبتُ لاشكّ انّهُ مفيدٌ للشّبابِ النّاشئين الذين يريدون دخولَ مَيدان الشعر خاصةً القريضَ منه. الشعرُ الآنَ في حالٍ تراجيديةٍ يُرثىٰ لها. أنقلُ لكم في هذه السطور تجارب الجامعةِ. أبدأُ من أوّلِ خطاءٍ ارتكبتُهُ حينَ دخولي الجامعةَ. أنا لستُ بِشاعرٍ ولكنّني قد أحببتُ الشعرَ منذ نعومةِ أضافري. دخلتُ الجامعةَ من اجل تعلّمه. اتذكّر أوّل يومِ التقيتُ فيه بِسماحةِ الدكتور عباسي الطائي وكنتُ لا اعرفه آنذاكَ. سألني: أينَ أصحابُكَ؟ فَأجبتُهُ بالخَطاءِ «إنّهُم مشغولينَ» فقال الطايي: لقد أخطأتَ يا سَيّدُ فَقل: «إنّهم مشغولونَ» و شجّعَني قائلاً: «يبدو عليكَ إنْ شاءَالله من النّاجحينَ» وفي اليوم الثاني دَخَلَ صفّنا و تكلّم باللّغةِ العربيّةِ الفصحىٰ وشجّعنا تشجيعاً حارّاً ثم قرأ لنا هذه الأبيات من الشاعر التونسي (ابوالقاسم الشّابي) يا ايُّها الطائي أليسَ كذلكَ؟

سَأعيشُ رَغْمَ آلدّاءِ و آلأعداءِ
كالنِّسرِ فوقَ آلقِمَّةِ آلشَمّاءِ
النّورُ في قلبي وبينَ جَوانِحي
مالي اخافُ آلسَّيْرَ في آلظَّلماءِ

ولولاَ الطايي ما عرفنا لغة الشعر وهذا البيت قلتُه في حقِّهِ:

لولاكَ لم نَدرِ ما آلوزنُ و ما آلقافِيه
وما آلقريضُ و ما بُحورُهُ آلصّافيهْ
يا طائِيَ آلكَفِّ يا شيخَ آلقَريضِ فَلَنْ
نَنساكَ، ندعوكَ بِالخيرِ و بحالعافِيهْ

أضِفْ الىٰ ذلك العلوم التى تعلمناها من ساير اساتذتنا الكرام. منذ ذاك الحين أخذني الشوق والصبابة وانجرفت نحو نظم الشعر، كان هدفي طلب العلم و تعلم الشعر فكابدتُ الشوق و عرفتُه كما قال أحدَهم:

لاٰ يعرفِ آلشوقَ إلّا مَن يُكابدُهُ
ولاٰ آلصَّبابةَ إلّا مَن يُعانِيها

أنا كما ذكرتُ لستُ بِشاعرٍ ولا اجيدُ الشعر، لأنَّ للشاعرِ والشعرِ مواصفاتٌ يمتازانِ بهما. أهمُّها القريحةُ، بعدَها حسبَ الترتيبِ اجادةُ علم الصرف والنحو، العلوم البلاغى، و معرفة القرآن لها دورٌهامٌ في تكوين بنيةِ الشاعر. هذه المقدمات، وامّا الأصلُ علمُ العروض والبحور الشعريّة. فاءنّهُ علمٌ وسيعٌ وطويلٌ. نحن دخلناً بحراً منه فَغَرِقنا فيه و علىٰ الشاعر الناشيء حفظٌ و تعلم شعر الشعراء القدامىٰ و المعاصرين من جميع العصور المختلفة. ما نظمته ايام الجامعة لا اسميّه شعراً واخجل عندما يقال لي شاعر. في البدايةِ كنتُ أُحبُّ الشُّهرةَ فأُعجبتُ بنفسي. فلهذا السّبب توقّفتُ عن النَّظم والخوض الاكثر في الشعر. كنتُ اشعُرُ انَّ القوافي تتراقصُ أمامَ عيني. كفاني ما عانيتُه من نظم الشعر. يقول الفرزدقُ: «ساعٌ أقلعُ فيها ضرسي أهونُ لي من ساعةٍ أنظّمُ فيها بيتَ شعر». باعتقادي الشاعرُ ايضاً يَلِدُ كما تَلِدُ المرأةُ و تعاني من الوجعِ. عمليةُ تكوين النطفةِ والجنين والمراقبة التى تتوجّبُ على المرأةِ إلىٰ أن تصلَ مرحلةُ الولادةِ والعنايةُ بالطفل وتربيّتُه و دخولُه في آلمجتمعِ، هذه المراحلُ كلها تنطبق على الشاعر. الشاعر يعاني من عمليةِ المخاض. كما انّ آلمرأةَ مكلَّفةٌ بِتَربيةِ طفلِها وتكوين شخصيتِه فكذلكَ الشاعرُ عندما يصنعُ قصيدةً يجدُرُ به انّ يُربيّها ويكوّنَها كى تعطي فائدةً لِلمُجتمع. وعندما ينضَجُ الطفلُ يوضعُ في المدرسةِ كى يُحفَظَ من الزَّلَلِ وَتَقوىٰ شخصيّتُهُ امّا القصيدةُ تدخلُ مدرسةَ النَقدِ. فالعنصرُ الأساسي الذي يجبُ على الشاعر الناشئ انْ يخضعَ لهُ خضوعَ تواضعٍ، النقدُ. انْ يَضَعَ شعرهُ في ميزان النقد و يُنقّحَهُ ويُقوّمَهُ. ألنّقدُ للشعر بمثابةِ آلقاحِ لِلطفلِ. هناك من اصحاب المعلّقاتِ آلسّبعِ صاحب الحَولياتِ كان ينظّمُ القصيدةَ حولاً (سنةً) كاملاً حتّى يطمئنَّ من قُوّتِها وجَزالِتها

> **اتذكّر أول يوم التقيتُ فيه بسماحةِ الدكتور عباسي الطائي وكنتُ لاعرفه آنذاكَ سألني: أينَ اصحابُكَ؟ فأجبتهُ بالخطاء «انهمُ مشغولينَ» فقال الطايي: لقد أخطأت يا سَيّدُ فَقل: «إنّهم مشغولونَ»**

وعندها يعرضُها على آلنّاس. فَعَلى آلشاعرِ أن يكونَ ناقداً بارعاً. منذُ زمنٍ قديم كانَ الشعراءُ يتراودونَ علىٰ سوق عكاظ فيجلسُ الناقدُ النّابغةُ الذُّبياني و يَنقُدُ اشعارَهُم وكانوا يتقبّلونَ نقدهُ السليم بكلّ ترحيبٍ وفخرٍ. احفظ بعضَ الأبياتِ قيلت في هذا آلبابِ لِأحدِهم:

يموتُ رَدِئُ الشعرِ من قَبلِ أهلِهِ
ويَبقىٰ جيّدُهُ وانْ ماتَ قائِلُهْ

وقال الآخَرُ:

اذا كَلَّفتَ نفسَكَ نظمَ شِعرٍ
فَخُذْ حَذراً من آللَّفظِ الرَّكيكِ
فَليسَ آلجِذعُ مثلَ آلدُرِّ حُسناً
وليسَ الصُّفرُ كالذّهَبِ آلسَّبيكِ

وقال المتنبي:

إنّ بَعضاً من القَريضِ هُذاءُ
ليسَ شيئاً، وبعضُهُ أحكامُ

وامّا الشعر شعورٌ و احساسٌ. ينبعُ من اعماق وجود الشاعر كالماء الصافي العذب حين ينبع من عيون الارض بدفقٍ. تعلمُ الشعر القريض اصعبُ من الشعر الدارج لأنَّ الشاعر يتكلّف ويحتاجُ الى الصرف والنحو. باعتقادى على الشاعر ان يجيد نظم الشعر بالدارج والقريض. اذا لم تتمكّن من القريض فَابدأ بالدارج ثمّ ادخل القريض. و هناك من يتعلم القريضَ ثم الدارج. من باب المثال الدكتور عباسى الطائي لديه شعر عذب بالدارج طُبعت له قصيدة في ديوان «ديرة هلي» للشاعر الشاب عادل كاظم الحيدرى. أنا الحقير اخيراً دخلتُ الشعر الدارج بحث الشعر طويلٌ لا ينتهى. اذا اردت المدح فلهُ فنونٌ خاصة وكذلك الرثاء والألوان الأخرى. راجعْ كُتبَ شعراء اهل البيت عندما يرسمون ميدانَ الحرب والشجاعة والحماسة تجدهم يعرفون اسماء الرماح والسيوف والأسد ومصطلحات الحرب. اذا اردت الغزل تعلّمْ مصطلحاته والزخرفة الشعريّة وعلم البديع. راجعْ ديوان صفيّ‌الدين الحلّي ترىٰ العجائبَ مثلَ هذا البيت:

سَلْ سَلْسَلَ آلزّيقِ لِمْ لَمْ يَروِ حَرَّ ظَمَا
بَلْ بَلْبَلْ آلقَلبَ لَمّا زادَهُ الما

اذا اردتَ ذلك راجع كتاب «آلكافيةُ البديعيّة» لِنَفس الشاعر. لماذا نذهب بعيداً لدينا ربُّ الزخرفةِ الشعرية بالدارج الشاعر ملافاضل السكراني من مدينة شادگان اذكر لكم هذا البيت الأبوذيّة له كتبتُه بشكلِ سطرٍ واحدٍ كأنّه عَقدٍ متصلِ الآلىٰ:

تَلْ هَمْ تَحَتْ تَلْ هَضَمْ يَمْ تَلْ أسىٰ وتَلْنى آلقَهَرْ وضَرَخِتْ يَوْمْ تَلْ صِحِتْ يَمْتَلْجِزِنْ بِنْزاح يَمْتَلْ خَلِگْ تِرتاح مِن هٰاي الآذيّه.

> **انّ الشاعرَ يقصدُ كلّ اذيةٍ موجودةٍ في المجتمع كالجهل و العصبية و ما شابه ذلك**

انّ الشاعرَ يقصدُ كلَّ اذّيةٍ موجودةٍ فى المجتمع. كالجَهلِ والعصبيّةِ وماشابه ذلكَ راجِعْ كتاب «جواهر البلاغة» للمؤلف السيد احمد الهاشمي تجد فيه ما كتب عن الشعر و مواصفاته. وايضاً كتاب «ميزان الذهب» له. تجد فيه البحور الشعريّة وفنّ التقطيع الشعري و عليكَ ان تجد ناقداً شاعراً فَحْلاً عطوفاً ذاسعةِ صدرٍ يشرف علىٰ نظمِك. كلّما نظمتُ أنا عرضتُه على شيخ القريض (الطايي) لِحَدِّ الآن لن اتذكر أنّ نَظمتُ بيتاً، عرضتُه عليه وسَلِمَ من يدِه. لابدّ ان يجد فيه عيوباً نحويّةً صرفيّةً، عروضيّةً. لا ادّعي بأنّي لَديَّ شعرٌ وقد نُقِدَ. لأنني كنتُ ولازلتُ في بدايةِ الطريق ولم اجدْ احداً ينقدني. وانا عانيتُ ماعاناهُ الآخرون وشاهدتُ ما شاهدهُ الشبرّيُّ وغيرُه من إخفاقٍ و تقهقرٍ. والأمرُ المهمُّ الجديرُ بالإهتمام يخصُّ جريدتَنا الشهريةَ «صوت الشعب» لقد بدأتْ تنضجُ فلا تأخذنا الرأفةُ بمايُرسلُ الينا بِاسم الشعر ونطبعُه بِطابعِ التشيج وصوتِ الشعبِ فهذا الأمرُ قد يؤثّرُ على سُمعتِها. فلنعالج مثل هذا الأمرِ بِعرضِنا الاشعارَ المرسلةَ على خصيّصٍ في الشعر. ولِنَفتحَ صفحةً لِلّنقدِ خاصَّةً بالناشئين. اخيراً رأيتُ أحدَ السّوّاح المغاربة المثقّفينَ أنقُلُ ما قالَهُ عن «صوت الشعب»: «يا اخي المحترم لابّدّ من وجود أخصّائيّين في الشعر و النثركى يُعرضُ عليهم مايرسله الناسُ من اجل الطبع وباستطاعتهم قطفَ الجيّدِ ممّايُرسلُ اليهم».

اقتراحاتُ قرّاءِ الجريدة هى تُعدُّ اكبر ذخيرة نَقديّةٍ لها. بُغيتُنا انْ تصبح جريدتُنا مُنقَّحَةً مُطَهّرةً من الأخطاء حتّىٰ إذا أُقيمَ يوماً من الأيام معرضٌ للجرائد لِتكونَ هى الافضل. ليس هناكَ محالٌ. تبّاً للمستحيل. فَتعالَوا من الآنَ فصاعداً لنطبّقَ النّقد واخيراً أنا الحقير بدأتُ بنظم الشعر الدّارج لِأنّهُ فعلاً ذو شعبيّةٍ كبيرةٍ. نظّمتُ اوّلَ قصيدةٍ بالدّارج قصيدة «الحب الالهي» على نمط الشعر الحر، عرفانيّة، ارسلتُها من اجل النقد، فأنا اوّل متطوّعٍ فأرجو من النقاد الكرام ان ينقدوها نقداً سليماً. بالكاد لن اخسرَ شيئاً بل اربحَ اشياناً. ايّها الأُدباءُ المثقفّون أفيقوا، تحرّكوا، وأدخِلوا النقدَ في الساحة الأدبيّة. لقد تخلّفنا كثيراً عن الأدب العالمي والثقافة العالميّة، مع انّنا نجاورُ البلاد العربيّة. نحنُ نخاف العواقبَ لا تعدوا السُّفهاءَ يضحكوا مِنّا، دَرَّ القائلُ:

أمُورٌ تضحكُ السُفهاءُ مِنها
ويبكي من عواقِبِها آللَّبيبُ

وهذه قصيدتى قصيدة «الحب

←

الإلهى» أضعُها على منضدةِ التّشريح
لستُ أبالي وإنْ قيلَ: «انّ ماكتبتَهُ
ليسَ بشعرٍ» ماكتبتُه لكم كان
مذخوراً في ذاكرتي ولم اراجع
الكتبَ والدواوينَ.

ألحبُّ الإلهي

آيِخلّي... اعتقد حُبّكْ هَزني هَزْ
چان گلبي آسنين نايم
توّه فَزْ
حينَ أذكرَكْ
أبقى أرجفْ

شِبه عصفور آلمبلَّلْ بالمطرْ
حين ينفض روحَه قَصدِهْ
جِسمِه مِنْ آلماي ينشَفْ
آيِخلّي...
نِبَت حُبَّكْ وَسْط گلبي
ما أظن أحَّدْ يِقلعَهْ
نِبَتْ مِثل آلصِّبغْ بالكَفْ
لامني آلعاذِلْ أبحبَّكْ
و أنِه گِتلِه:
آيِعاذِل...
ما ألومَكْ لولِمتْني
لاكن آسمَعْ
هالكلام آلّلي يذكرَكْ
هم يجي يوم إلكْ تِقنَعْ
لا تظنَّ الحُب فَرِد كِلمَهْ وعِبارَهْ
الحب فنون



الما يحب عُمره خسارَهْ
الحب جنون
الحب إهو أكبر تِجارَهْ
اليوم حَبيّبَكْ يخلّي...
اتصوّرت كِلِّ آلعَواذِلْ
آنه مجنون آصبَحِتْ
مادروا نِلِتِ السعادِهْ
مادِرَوْا بيَّ آربَحِتْ
لا يِعاذِلْ...
إنته مجنون
آنه عاقِلْ
بس بعد أرجوك كافي
لو تريد اتصير عاقِلْ
آنِه أعلمَكْ
اتذوّق الحُبْ
وآليحِب ايصير بالحُبْ

عقله كامِلْ
اتصوّر آلحُبْ شَهَد وتحرسَهْ النَّحَلْ
كون تِتحمَّلْ أذيَّهْ
تِنلِدِغْ سبعين مَرّهْ
او مَرّهْ مِيَّهْ

لو تِحِبْ تاكِلْ عَسَلْ
وآغلى حُب حُبِّ الإلهي
اليحِب رَبَّهْ
صَدّقوني صاز عارِفْ
عِرَف دَرْبَهْ
انجلِهْ هَمَّهْ
خِلَص حُبَّهْ

واحلى حُب حُبّ الإلهي
ذاكْ مِن ذاكِ البِنولِهْ
والبنولِهْ
بالعِبادِهْ ايصيرْ لاهي
يِنْسِهْ دنيا و مال واولاد وعَيالْ
يلزمِ آلعُرْوَةِ الوثقى
او يوصَلِ آلأصلِ آلكَمالْ
او ينكشف عَنّه الحِجاب
ايشاهد آيات و عَلايم
او ينجَه من كِلِّ العَذابْ
اوكِل وَكِتْ يِلْهَجْ لِسانِهْ
بِسِم رَبَّهْ
خايِف او دمعَه يصُبَّهْ
تنمحي كل سيّئاتِهْ
نور يدخَلْ وسط گلبَهْ
اتصوّر الحبِّ الإلهي
كالسَرابْ
وايشوفه ايگول ماي
اولو قِرَيْلِهْ
ابعجل غابْ

لاكن آلعارِف يِلِمْسِهْ
ايشوفَهْ ماي
اوبي يِرَوّي
عَطَش چبدِهْ
صَدّقوني
كِلْ مَن آلله ايحِبّه يهديهْ
وْ يِسعِدِهْ
او بَعَض مِنَ النّاس من حكمةِ الباري
آيظِل أبَدْ بالظّلْمَهْ وَحدِهْ.

التربية و التعليم

إن الطريقة الجيدة فى التعليم أن يشترك الطالب فيها حتى تكون المعلومة أبلغ فى الوصول إليه. فالطريقة السابقة هى طريقة الإلقاء، و فيها يكون المعلم هو الملقى و المرسل للمعلومة و الطالب هو المستقبل، و المعلم هو الذى يبحث عن المعلومه بين طيات الكتب حتى يوصلها للطالب. و لكن هذه الطريقة اثبتت فشلها و عدم إيفائها بالغرض من التعلم، حيث أ ن المعلومة سرعان ما تتبدد لأن الطالب أخذها عن طريق التلقى دون أن يبذل فيها جهداً و عناءً.

و أفضل طريقة للتعلم هى الطريقة الحوارية التى يكون فيها الطالب أو المتعلم هو المصدر، يبحث عن المعلومة و ما على المعلم سوى الستماع و إدارة النقاش و التصحيح إذا وجدت بعض الأخطاء و يكون دوره إدارة الحوار و المناقشة بين أفراد المجموعة الواحدة فى الفصل، مدير للحوار و ينقل المكرفون من شخص لآخر و الإجابة من فرد لآخر حتى يتم الانتهاء من الدرس و تكون بعد ذلك الحلقة متصلة و مترابطة و مشوقة ينتظرها المتعلم بفارغ الصبر فى الحلقة القادمة.

إن هذه الطريقة فى البحث و التلقى تُدَرِب الطالب و تربيه على أخلاق فاضلة، حيث أنه يقلد و يتخلق بأخلاق العلماء الذين يقراء لهم حيث أن كثيراً من الكُتّاب و القراء تمثلوا شخصيات الكُتّاب و العلماء السابقين فى أخلاقهم و صفاتهم و ما جبلوا عليه.

بينما نجد أن أكثر شباب اليوم يقلدون ما يُسمّون بالنجوم سواء فى الألعاب الرياضية أو الفنون الأخرى و نجد أن كل شاب يحاكى آخر حتى وصل الشباب إلى محاكاة غير المسلمين فى صفاتهمو لباسهم و أشكالهم.

فلمذا لا يستطيع المعلم أن يجعل من المتعلِم مقلداً للمتعلَم منه و متخلقاً بأخلاقه و متصفاً بصفاته، إن المعلم يستطيع أن يزرع فى المتعلم كلى شىء و عليه تقع المسؤولية فى أن يعرف المتعلم الفضائل و الأخلاق الحسنة.

الإدارة المدرسية و الإشراف التربوى

حين كانت التربية تحصر هدفها فى تلقين التلاميذ المواد الدراسية، تمكينهم من إتقانها، كانت الإدارة المدرسية عملا آليا «روتينيا» ينبغى التمسك بحرفيتها، والتقيد بنصوصها! فكانت الإدارة تعنى الاهتمام بالنواحى الإدارية و لهذا كانت هى نفسها غاية من الغايات!

و بعد أن أصبحت التربية تهدف إلى تكوين الشخصية، و إعداد الأفراد للحياة السليمة فى مجتمع صحى سليم. تغير معنى الإدارة المدرسية فأصبحت: عملية إنسانية تهدف إلى توفير الوسائل، و الامكانات، و تهيئة جميع الظروف التى تساعد على تحقيق الأهداف التربوية، والاجتماعية التى أنشئت المدرسةمن أجلها.. و غدت الإدارة المدرسية وسيلة موجهة إلى تحقيق الأهداف التربوية الاجتماعية، تحقيقا وظيفا.

وهذا التغير فى معنى «الإدارة المدرسية» حملها رسالة ذات شقين: الشق الأول منهما يتعلق بالأعمال الإدارية، أما الثانى فيرتبط بالنواحى الفنية، و هو أهم القسمين لأن الأعمال الإدارية يمكن أن يعهد بها إلى بعض الموظفين الإداريين يصرفونها و ينجزون ما يحتاج إلى الإنجاز منها! أما النواحى الفنية فمحتاجة إلى الخبرة والحنكة والدراية و إلى كل صفات القيادة الحكيمة. فى كل ما يتصل بأمور التلاميذ و المعلمين و أولياء الأمور و ما يربط المدرسةبالمجتمع من علاقات، و ما يرتبط بالمناهج، و أنواع النشاط التربوى، و طرق التدريس، و الوسائل و الأدواب المعينة عليه، و الإشراف التربوى... و كل مايتصل بأمور التربية. والدراسات النفسية، و ما توصلت إليه من نتائج، عن طبيعة الطفل و أهميته و أنه كائن إيجابى نشيط هى التى و جهت اهتمام التربية إلى دراسة الفروق الفردية و الاهتمام بمراعاتها و إلى النظر إلى التربية على أنها عملية نمو فى جميع جوانب الشخصية: من عقلية و جسمية و عاطفية و وجدانية و روحية و خلقية... و ليست مجرد نقل للتراث الثقافى، فى معزل عن المجتمع، و بعيدا عن الحتكاك بأفراده كما أصبح مطلوبا من التربية أن تعنى بدراسة المجتمع، و أن تعمل علي حل مشكلاته و تحقيق أهدافه، و أن تهتم بتقريب المدرسة و المجتمع أحدهما من الآخر.

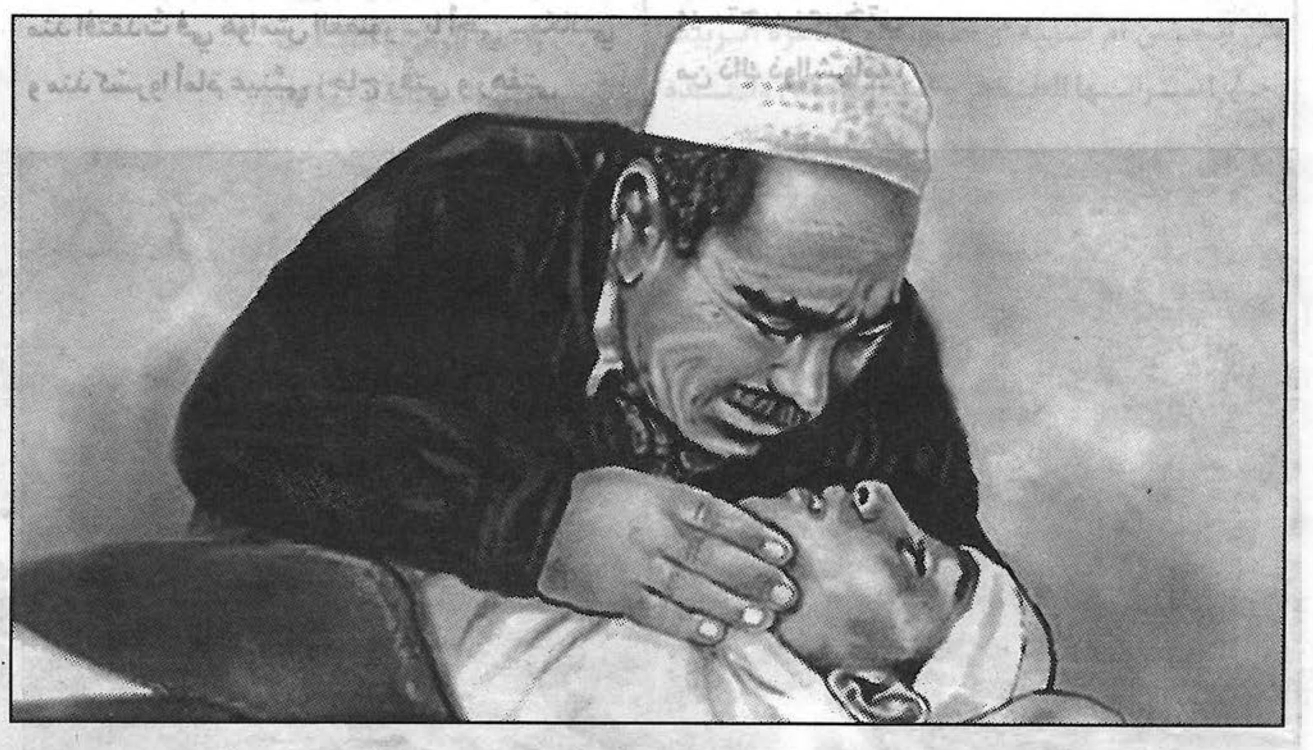
كان طبيعيا ـ إذن ـ لكى تقوما لمدرسة برسالتها الجديدة أن يتحول اهتمام الإدارة المدرسية إلى تحقيق هذه الأهداف و أن يكون الجزء الأكبر و الأهم من وظيفتها هو «الإشراف التربوى».

انتفاضة القدس

حاج جبار الطائي ـ الأهواز

نور الحجاز غدىٰ بالآفق يشتعل
والكائناتُ لهٰذا النور تحتفل
وقد توهج[1] في الظلماء ملتهباً
تكاد منه صخور الشم تنفصل[2]
انّ المدافع لم تعدُ بمجديةٍ
لقد اطاح بها الاحجار والفشل
فلا المدافع قد تأتى مزمجرةً
ولا الصواريخ والبارود يشتعل[3]
فصرخة القدسِ بالأحجار شامخةٌ
فوق السماكِ و منها الخصمُ منذهل[4]
صوت الحجار كَنفخ الصور صاعقةٌ
عادت لديها حبال الشرك تنبتل[5]
فلا القنابلُ تثنِي الشعبَ عن هدفٍ
يصبو اليه و حان الثأر و العمل
فياسواعد قد ارختِ لِمقلعةٍ[6]
منها الحجار على الأعداء ينفصل

محمّد الدّر رمزٌ من عزيمتكم
وقد تسامت[14] به الاهداف والمثل
محمد الدّر درّ الثَّديِ انبتكم
فوق الخلود و فوق المجد يا بطل
خُلِدْتَ ذكراً جمال الدّرِ وانتصرت
بك المباديءَ والآمال يا رجل
تحيىٰ فلسطينُ ارض العرب يا بلدى
قد طاب ترباً لديكِ السَّهل و الجبل
يا مهبط الوحىٰ والأنجيل يا قدسٌ
بك البرايا بحبل‌الله تتصّل
ومنك يا قدس قد أُسرِى بأحَمَدنا
فوق البراق لِنور الحق ينتقل
اهل الحجارة ان الصبر شيمتكم
بعد الصمود سيأتى النصرُ و الجذل[15]
خوضوا النضال لأخذ الثأر في جهدٍ
لقد اضرّت بنا الأوتار و الذّحل[16]



قد عزّز الله بالأسلام قدرتها
ولن يلوح[7] اليها الوهن[8] والشلل
هٰذا الحجار أبابيلّ بسطوته[9]
فيه القضاء و فيه الموت و الأجل
بنى الحجارة يا نبراسَ[10] نهضتنا
الىٰ الأمام و حتى الجرح يندمل[11]
من امةِ العربْ والأسلام نُعلِنها
سحق اليهود هو المنشود و الأمل
لقد بُلينا بأولى الأمر قادتنا
قد جاء منهم لنا الضراء[12] والعِلل
بالانتفاض ستهوى كلُّ خاويةٍ
من العروش و نورالحق يكتمل
نسير قُدمَاً ولم تضعف لنا هممٌ
الىٰ الامانىَ فى اسراع لامهل
اهل الحجارة شدوا الحُزْمَ في ثقةٍ
ففي الطموح يُنير الدربَ و السبل
من نال جرحاً او استُشهِدْ بساحتكم
له الكرامة في عقباه[13] والنُبل

بنوالحجارة هُم ابطال امتنّا
مع اليهود و ان جاروا وان قتلوا
طرد العدو من الأوطان غايتهم
ولن يطيب سواه الجرح والغلل[17]
يا ربي رحماك فالكفار جاهدةٌ
تنوى بنا الشرَ و الأسلام ينخذل
لكن علىٰ الذل لم نرضخ كعادتنا
بسيفنا الميلُ و المعوجّ يعتدل

الهامش:

١) توهّج: توقد. ٢) تنفصل: تتفجر و تتلاشىٰ. ٣) الزمجرة: الصوت. ٤) السماك: نجم رفيع المكان. ٥) تنبتل: تتقطع. ٦) المقلعة: الآلة التى يجعلون فيها الحجار او القوس للرمي. ٧) لاح: بدىٰ وظهر.

٨) الوهن: الضعف. ٩) السطوة: البطش. ١٠) نبراس: مشعل. ١١) يندمل: ينفرى و الفرى هو خروج ماء الصديد من الحبة التى تنمو على البدن الأنسان و تمرضه. ١٢) الضراء: الضرر. ١٣) عقباه: آخرته.

١٤) تسامت: تعالت. ١٥) الجذل: الفرح و السرور. ١٦) الذُحل: جمع ذحل و الذحل هو الوتر و الطلب. ١٧) الغلل: جمع غلّة و هي نار الجوف.

بزغت شمس الحقيقة

فرج ضمدي ـ شوش دانيال

حين ماكانت ليالينا تأجُ بظلامِ
وخلق الله تبني عقايدها الاوهام
يعبدون دون‌الله تماثيل واصنام
ونحاتهم صارت شأنٍ واحترام
دنسوا البيت جعلوا فيه لشرك مقام
مابقىٰ من معاني الساميّات الاحطام
وقانون الغابة كان اعلىٰ وسام
بين من يغزي وينهب لالجام
القبيلة تصدر ما شأت احكام
لامكان للفقير للضعيف لامقامِ
بزغت شمس الحقيقة وجلت منا الظلام
بزغت و ما للغروب عليها زمام
اطفئت نار المجوس تلهبُ منذ عوامِ
عرش كسرىٰ شقهٌ صوت العدام
صعقت كل الظلام كشفت نهج الكرام
وِلدَ اليومُ رسولٌ لرسالات ختامِ
نهجهُ نهج الخليل قالع الصنامِ
بيده تسمو الحياة و تزدهر الايامِ
انهُ سُميَّ احمد فى السمٰوات العظامِ
و فينا يُعْرَف محمّد نسلهُ من بن سامِ
خير من كان علىٰ الارض منذ القِدٰامِ
فصلاة الله عليه والتحيه و السلام
نادىٰ بالتوحيد في العُرب و قٰام
وسقىٰ الصحراء روح عزٍ ونظام
منجي العالمَ من ضياعٍ وهيٰام
سار في الخير حتىٰ به استقام
ذوالخُلق العظيم راقيّ القمامِ
شرف الاولين والاخرين من الانامِ
بانيّ المجد صرحاً عالياً مستدام
اينعت من حَصيل جهده الاسلام
امين العُربِ حيّوهُ صلواتاً و سلام
بوركت خطاهُ وجاء بالخير التمامِ

اسيرة اليهود

عبدالسلام الناصري ـ الأهواز

يا اسيرة اليهود إصرخى فصوتكى يخترقُ الجدار
يا فلسطين قد أنَ الأوان لِأَخذ الثار
ولد المعتصم وصلاح الدين يحملُ سيفاً بتار
فحجارةُ أطفالكِ قد حلّت طلاسم الأَسرار
ودماء شهداء كى كشفت اوراق الذل والعار
وسكوت الامة إثمٌ يدخلها كلاً في النار
اليوم يومُ الدمى لاينفعُ رمى الأَحجار
البندقيةُ والمدفع والنار تقتحمُ النار
لاعذراً لِئبناء الامةِ لاعذراً لِملوك الامةِ فلساكت شيطاناً غدّار
الساحة تنتظرُ القادمُ والقدس بيدي الفجّار
والقدس بيدي الفجّار

هكذا كان يا أخي!

مريم الحيدري ـ الأهواز

هكذا كان يا أخي!
كانت تسيل ديعتي
كانت تجول دمعتي
في ألمي... في جسر هذا القلمِ
في قدمي و جلسّتي
و في سطور قصتي
هكذا كان يا أخي!
كان يفوح الحزنُ في حشاشتي
ويرسم الآلامَ فوق مُهجتي
ولا تظن يا أخي!
بأنّ هذا الحزنَ... حزنَ ليلةٍ
وينتهي بليلةٍ واحدة
او ينمحي عن مهجتي... بضحكتي أو بسماتِ بهجتي
لا يا أخي!
فإنني منذ تملّكتُ فؤادي ويدي و مقلتي
منذ افتقدتُ في هوامش العصور ـ يا أخي ـ مكانتي
و منذ كسّروا أمامَ عينيَّ زجاج رقّتي و رهفتي

قد ارتوى الحزنُ مع المحنته في ضفيري
ونثّر الدمعَ على نظيمتي...
وشوّه الوزنُ على قصيدتي
منذ تجاهلتْ محاكم التاريخ صوتَ شكوتي
منذ حلمت بالأسى في يقظتي
كانت تسامر الدموع لوعتي
وانّني كنت أنادي و استغيثُ إخوتي
ولم أرى في وحشتي...
أخاً يزيل من عيوني... حيرتي
ولم يكن لي أحدٌ أقرب من مشقتي في غربتي
وها أنا... أصرخ من بين القرون يا أخي!
فمن هو الذي يقتحم المراهب التي نَمتَ على نافذتي؟
من يرسم السلام في خريطتي؟
ويغرس الآمال في حديقتي
من ـ يا أخي ـ يسمع صوت انفجار عبرتي
ويستجيب صرختي
من ذاك ذوالشهامة؟



يا صاح تدري الوكت شد الگلب سلسله

غلامرضا رزاق عساكرة ـ شادگان

يا صاح ندري الوكت شد الگـلب سـلسله
بهموم طول و عرض منّي الجسم سـلسله
مخلوع چنت احسبه جرسيفه لي سلسله
هَم هَم ثلم و بألم سم جسـم گـلبي وطـر
دِم هِم عـدم هـلجسم عَـمّ وتكـتم وطـر
تم يم ندم چم و چم هـلگلب گـصّه وطـر
«وی ناس حسّب ربع هَم للعُنَق سلسله»

ابوذيه

الوكت شدلي الگلب بهموم سلسل
سلب حيلي و نحل هلجسم سلسل
عَلِي لم چم الم چم سيف سلسل
«ثلم چم جرح سم ولّم عليه»

أحبك

عبدالحسين عبدالرضا الخزاعي
آبادان

احبك اي و حق الله احبك والنبى طاها
حُبك ملك هاى الروح بس اتنوح خلّاها

***

خلاها تنوح الروح حُبكَ ملكهاى الروح
كل تهله اجرحتنى امكان صار الگلب كلّه اجروح
ورد الرازقى المعروف منك ريحه طيبه اتفوح
تجرحنى او تشافى اجروح كل مجروح شمّاها

***

تجرحنى ابدليلى اهواى چى حُبى انمزج ويّاك
وانسيت الفرح والجار واهلى او ماگدرت انساك
آنه السمچ وانته الماى ما اتمكن ابلياك
بس ترحم حياتى اوياك رب العرش سوّاها

***

بس ترحم حياتى اوياك رب العرض خالق هاى
انته امقضى هاذى الروح آنه السمچ وانته الماى
لاتبعد واموت اعليك يا رمز الحيات اهواى
بلوه ابتلت بيك الروح و آنه اعشگت بلواها

***

بلوه ابتلت بيك الروح و آنه اعشگت هالبلوه
هجرك للگلب آلآم وصلك للگلب سلوه
كل لحظه التمر وياك كل لحظه التمر حلوه
تسجل خاطره او للموت ماتنسى او انساها

سجّل يا وطني

عبدالسلام الناصري ـ الأهواز

سجّل يا وطني انٍ بعد انٍ
عن عالمٍ ضاعت فيه الاوطان
عن بقعة ارضٍ ابتلعتها الحيتان
عن آهات الشعب المنسى في الاذهان
وعن آهات الطفل الحزنان
وعن رجالٍ تركت في ضميرها الوجدان
ورجالٍ قد مسكها السجّان
وعن رجالٍ تراجعت عن المبادىء والايمان
وتمسكت بعناصر مبادئها التراجعَ والخذلان
سجّل يا وطني في لحظةٍ حب أختطفها الشيطان
وعن صاعقةٍ في آخر الزمان
وَسَجّنَها في قعر داره وسرق منها معالم الأيمان
فأصبحت رجالها همها الأَدمان
يحترم فيهم الكاذبُ والجبان
ونحن في بداية المشوار حَمَلْنا معالم الأحزان
فعيش المحنة وننتظر ما تحمله حقيبة السلطان
الكل تنتظر مروّة السارق يُقيّم الأَنسان
ويعطى هوية شرفٍ لِكل الأزمان
وطنى رماك الدهر في زوايا النسيان
فضياعك، أضاعني وأخي لحد الان

الى كل الأهل والأحبه فى چوئبده

جواد حسين نژاديان ـ هنديجان

ترک جفنى الوسن يا ناس اورمشى ابدمعتى اتنده
وجر حسراتى گمت ارداف عله وكتى الذى اتعده
***
عله اجمل ذكريات المامحتهه اسنين غربتنه
اعله صوره انرسمت اعله البال من اول طفولتنه
او كبربينه العشگ والشوگ او نار العشگ حرگتنه
او عشگ ديرت هلى للموت مانتبره من عنده
***
آنه العاشگ او ولهان والحب يجرى ابدّمى
احب گاع الثبت بيهه او تعلّم للمشى جدمى
او يحگ ليه امن اسميهه ديار اهلى ابأسم امى
لئن الماله ديره ايكون مثل المنولد بعده
***
وآنه ابأول الخطوات عله اتراب السلف ثبتيت
او عرفت اشمعنه كلمت دار شنهو الوطن شنهو البيت
لئن ابحضن ام طيبه او حنونه او طاهره اتربيت
وحب اترابها الطاهر وحب الطاش ولسده
***
وحب ارض الحرثهه الوالد ابمسحه اوزرع بيهه نخل انواع
وحب مسحات ابوى الچان بيهه ايعمر النه الگاع
وحب ابلام حى اهلى اليمرن شايلات اشراع
وحب النهر والناعور وحب الجزر والمده
***
وحب اطفال حى اهلى ابمحبه اربينه و حنه اصغار
احبنهم و حگ احسين ضنوة حيدر الكرار
وحبّن مدرست حيّنه الحفظت من حفنه اسرار
وحب زلم السلف چانت بلشدات متحده
***
وحب امضايف اهلى الدوم للخطار مفتوحه
وحب لمت هلى الطيبين تداوى الگلبى اجروحه
لچن و سفه انكسر گلبى او يشبه كسرت الوحه
لئن طال الفراگ اسنين او عليه صعبت الرده
***
صعب فرگه الأهل يا ناس و فراگ السلف ولدار
امفارگ والعگل مذهول او تشب حدر الضلوع النار
اعيش ابذكريات اسنين فاتت و لفكر محتار
وگول الراح مايرجع اشيعود الراح و يرده

يريت الفات

امين سواعدي ـ مدينة الحويزة

يظل يحچي يسر روحي بعض، چلمات
احبن لويرد اشما احب
لجل گلبي يحب نوبات
احب ارسومنه النامت تفز
وارسوم ألاجانب تفر، فرات
احبّن ترحل و تمشي نگطه ورا نگطات
احب اترّب فخر بتراب
واحب اگص بردي ايهور
احب تل الگصب باگات
احب اتوسد ابذاك البيت
بيت الكرم حد الموت
واحب العشگ منك نار
يهز الگلب هزات
احب التفگ يمي اصفوف
واحب الصچم و البارود
واحب الرمي و الچيلات
احب السهرانة و تهز كاروك
احب البلد لوطين
واحب السگف گصبات
احب الارض نِهران
واحب اتنّطرا ظبيات
واحب اذّوى ابنار
واحط للجمر وگدات
واحب المضيفنه المفروش
والهاون يرن دگّات
واحب الچاي و الگهوه
واحبّن لمعت الدلات
واحب الليل و السهره
واحبّن ضحچتِ البدوات
احب اترّب اتراب
واحب اتوسد الرملة
احب الرعيان تعزف
واحب اتغنى لگمره
احبن لو يرد اشما احب
شبه قلمي يحب ورقات
واحب اصرخ وامرت
واحب اعاين واصيح
الگلب يحب المضن نوبات



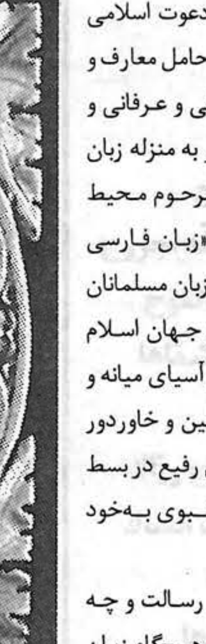
كلمات الىٰ اطفال القدس

الشاعر السيد صاحب الموسوي الخميسي ـ قصبة النصار

فى فلسطين الشباب ينزفون
وعندهم حجارةً بهايقاومون
امام العالمُ الساكت والخالى من الوجدان
آل صهيون يعتدون
وحكام العروبة صامتون
نراهم يحملون سيوفاً
لا لأجل الحرب فيها يرقصون
متىٰ يا ايها الحكام متىٰ تتحركون
اطفال القدس تموت وانتم تتفرجون
لن نرافيكم على ابن ابيطالب(ع) يوماً
لن نرافيكم حسينا
لاصلاح الدين فيكم بل نراكم تجبنون
كلما نادتكم الدنيا بصوتاً جلساتاً تعقدون
خطاباتً حاشدات كلماتاً بحماس
و بأمجاداً مضت تفتخرون
اسفاً بعض من الحكام دوماً للشعوب يخدعون
نحنُ نعلم انهم خوفاً على الكراسي
لأمريكا والأعادى يخدمون

عربی زبان اسلام و فارسی زبان مسلمانی است

لفته منصوری - اهواز

در عصر رسالت و پس از آن زبان عربی که مقوّم هویت قوم عرب است از منظر مسلمانان غیرعرب، زبان وحی و قرآن تلقی می‌گردید و ایرانیان از نخستین مواجهه خود با اسلام و حتی پیش از آمدن مجاهدان مسلمان از جزیرةالعرب به ایران‌زمین با رسالت منجی عالم بشریت محمد بن عبدالله(ص) آشنایی یافتند و مهر آنرا در دل خورد کاشتند. حضور شامخ و راقی سلمان فارسی در محضر رسول گرامی اسلام در اوایل رسالت نشان‌دهنده این جذبه و انجذاب است. لذا شکست حکومت ساسانی در مقابل مسلمین، ایرانیان را مقهور قوم عرب نساخت، بلکه آنها را مطیع و مُنقاد اسلام کرد. اگر این فرضیه که «قوم مغلوب دین و آیین قوم غالب را می‌پذیرد» صحیح باشد، پس چرا ایرانیان در مقابل غلبه و استیلای مغول‌ها دین خود را از دست ندادند؟ بلکه مغول‌ها را به دین اسلام درآوردند!

لذا تحلیل قوم‌گرایانه تاریخ و عنوان اینکه فی‌المثل در قادسیه عنصر عربی بر ایران پیروز گشت به همان اندازه گمراه‌کننده است که انکار حیات مجدّد ایران در ظلّ اسلام نیز ضلالت‌بار است و حقیقتاً امتزاج اسلام و ایران معجون بابرکتی برای هدایت بشر در غل و زنجیر عبودیت‌ها فراهم نمود.

در راستای گسترش دعوت اسلامی زبان و ادبیات فارسی حامل معارف و معانی کلامی و فلسفی و عرفانی و اخلاقی اسلامی شد و به منزله زبان دوم اسلام و به قول مرحوم محیط طباطبایی در مقاله «زبان فارسی زبان مسلمانی است» زبان مسلمانان در بخش وسیعی از جهان اسلام شامل آسیای صغیر و آسیای میانه و هند و هندوچین و چین و خاوردور گشت و جایگاهی بس رفیع در بسط و گسترش دعوت نبوی به‌خود اختصاص داد.

ایرانیان چه در عصر رسالت و چه اعصار و امصار بعد هیچ‌گاه زبان فارسی و مادری خود را در مقابل زبان عربی قرار ندادند. آنها زبان عربی را زبان اسلام، زبان وحی و زبان قرآن تلقی نموده و در تعظیم و تکریم و تفخیم آن بسی کوشش و جهد کردند. چراکه اساساً ایرانیان اسلام را برخاسته از روح عربی نمی‌دانستند، بلکه اعتقاد داشتند اسلام عزت و شوکت را به روح و ذات عرب و فارس و... دمید و آنها را حیاتی نو بخشید.

به‌همین جهت است که پیشرفت بسیاری از علوم اسلامی مرهون کوشش‌های علمی دانشمندان ایرانی است که خدمت بزرگی به اسلام بود. آنها حتی در زبان عربی گرچه حکم تأسیسی ندارند و لکن در بسط و ترویج علمی آن سهم بزرگی عهده‌دار شدند.



بر همین منوال است که سیبویه ایرانی قواعد و موازین صرف و نحو عربی را ابداع کرده و سلسله جنبان مکتب نحوی بصره گشت. این مکتب ادبی در مقابل مکتب کوفه که قشری مسلک بود و فقط به سماع از اقدمین تأکید می‌کرد و پاسدار خلوص زبان عربی بود، قرار داشت. مکتب بصره با تکیه بر قیاس و تحلیل‌های عقلانی در مورد زبان، باب فراخی بر روی ادبیات عرب گشود و به این زبان توانایی مضاعفی بخشید. و چه کسی می‌تواند منکر خدمات علمی ادیبان و دانشمندان بزرگ ایرانی چون یونس بن حبیب، ابو عبیده معمر بن المثنی، سعدان بن مبارک، اخفش، علی ابن حمزه کسائی، فرّاء، ابن الانباری، ابو اسحاق زجاج، ابوعلی فارسی، عبدالقاهر جرجانی، خَنَف اَحمر، ابوحاتم سیستانی، ابن سکیت اهوازی، ابن قتیبه دینوری، ابوبکر خیاط سمرقندی، حسین بن عبدالله سیرافی، یوسف بن حسن سیرافی، ابوبکر خوارزمی، ابن خالویه همدانی، ابومسلم اصفهانی، محمد بن عمران مرزبانی، صاحب بن عبّاد طالقانی، میدانی نیشابوری، سکاکی خوارزمی، قطب‌الدین شیرازی، تفتازانی، میرسیدشریف جرجانی، جوهری نیشابوری، راغب اصفهانی و فیروزآبادی گردد؟! اینان به سان ستارگان درخشانی در آسمان ادبیات عرب درخشیدند و پرتوافشانی کردند.

چگونه می‌توان تلاش‌های عظیم مشاهیر ادبی ایران در عرصه زبان و

ادبیات عرب صرفاً پژوهش در یک زبان قومی پنداشت؟! این دانشمندان با تحقیقات خود باب جدیدی را در علوم اسلامی گشودند. چراکه پس از این تحقیقات فهم و درک وحی الهی و قرآن مجید برای مسلمین آسان‌تر گشت.

ولذا نه مصریان که ۶۰۰ سال قبل از میلاد اهرام ثلاثه را ساختند و «اخیراً دانشمندان در پژوهش‌های علمی کشف کردند که مهندسی اهرام طوری است که اشعهٔ خورشید را در نقطهٔ خاصی متمرکز می‌کند و در آن نقطه موجودات نه از بین می‌روند ونه می‌پوسند و این مسأله شگرف ماوراء فیزیک از یافته‌های مصریان آن زمان است» عقب‌مانده، متوحش و بربری هستند و در مقابل استیلای مسلمانان عرب شدند و نه پاسداری از زبان فارسی و پایایی و مانایی آن لزوماً نشانه تمدن و ترقی عنصر ایرانی است و اساساً اینگونه تعلیل و تدلیل حوادث تاریخ مصارف سیاسی و قومی دارد.

حق این است که تمدن ایرانی و مصری خدمات ارزنده‌ای به اسلام کردند و همچنین اسلام نیز مجد و عظمتی بی‌مثیل به این تمدن‌ها و تمدن‌های دیگر داد وا ین از برکات دین مبین است. به‌قول سعدی علیه‌الرحمه:

یتیمی که ناکرده قرآن درست
کتب خانه هفت ملت بشُست

و اما در رابطه با زبان عربی و فارسی دانشمندان و فرهیختگان سلف ایرانی حساسیتی اینگونه نداشتند! و این تقابل و صف‌آرایی که در قرون بعد دامنگیر مسلمین شد را به‌رسمیت نمی‌شناختند و لذا کتاب‌های خود را به‌هر دو زبان می‌نوشتند به‌عنوان مثال ابن‌سینا، شفا را به عربی و دانشنامهٔ علایی را به زبان فارسی نوشته است. قطب‌الدین شیرازی شرح حکمة‌الاشراق را به عربی و درةالتاج را به زبان فارسی نوشته است و این وضع همین‌طور تا علمای متأخر ما ادامه دارد.

حال که براساس مشیت الهی بار دیگر ایران ام‌القرای اسلام گشت، حق این است که پاسدار میراث اسلام باشیم و زبان عربی گرچه مقوم هویت قوم عرب است و تکلم به آن را افتخار خود می‌داند، اما زبان اسلام نیز هست. زبانی‌که سلف صالح ایرانی در راه یافتن دقایق و ظرایف و طرایف آن کوشش‌های بلیغی مبذول کرد و حتی آن را متعالی‌تر از لسان یک قوم بر قله فخر و عظمت نشاند.

ما باید میراث اسلامی خود را پاسداری کنیم و از این زاویه به موضوع بنگریم که عربی زبان اسلام است و فارسی زبان مسلمانی است.

وحدت ملّی چگونه؟

نوروز حمزی

چندی است که برنامه‌ای تحت عنوان وحدت ملی از شبکه ٤ در روزهای جمعه بعد از ساعت ۱۸ پخش می‌شود. در این برنامه که اقدام به پخش نقطه‌نظرات کارشناسان در مورد وحدت ملی می‌کند متأسفانه از کارشناسانی استفاده می‌شود که دچار دگماتیسم هستند اکثر آقایانی که نظرات خودشان را از طریق این برنامه مطرح می‌کنند، مانند دیگر دوستان و همفکران خود در فرهنگستان زبان فارسی می‌خواهند با استفاده از ابزار قدرت زبان فارسی را به عنوان تنها عامل وحدت ملی ایرانیان به تمام اقوام ایرانی تلقین و تحمیل کنند. غافل از اینکه زبان فارسی یکی از زبان‌های ایران است که طبق قانون اساسی به‌عنوان زبان رسمی شناخته شده است و اینجانب که عرب هستم زبانم همانقدر برایم ارزش دارد که زبان فارسی برای یک فارس و ترکی برای ترک و... و به زبان فارسی به‌عنوان زبان اداری کشور می‌نگرم و همان قانونی که زبان فارسی را به‌عنوان زبان رسمی معرفی کرده در اصل ۱۵ نیز زبان اقوام دیگر را به‌رسمیت شناخته است. حال چرا این حضرات به‌جای اینکه منطقاً برگزینه صحیح وحدت ملی انگشت بگذارند سرگردان به‌دنبال گزینه‌ای خارج از جواب سؤال عامل وحدت ملی ایرانیان چیست می‌باشند و به‌جای اینکه عملاً به بحث در متون علمی با اتکای بر منطق به عامل وحدت ملی ایرانیان بپردازند، هنوز به‌صورت وهمی چنین مقوله مهمی را دنبال می‌کنند. در برنامه مذکور یکی از کارشناسان (دکتر بهرام امیر احمدیان) اظهار نمود شدیداً معتقدم زبان فارسی تنها عامل وحدت ملی ایران است و در معرفی اقوام مختلف ایرانی نامی از اعراب را بر زبان نیاورد. وی مهم‌ترین دلیل نسبت به اعتقادات خود را اینکه مشاهده کرده که اشخاصی بی‌سواد اشعاری از شاهنامه فردوسی را از بر دارند. آقای دکتر چرا ۹۹٪ مردم ایران که نماز و حداقل چند سوره از قرآن را حفظ می‌باشند را در نظر نمی‌گیرند، آیاً وحدت ملی با همین چند نفر بی‌سواد و حتی باسواد که از شاهنامه اشعاری از بر دارند شکل می‌گیرد یا با ۹۹٪ جمعیت کل ایران که با بانگ اذان روی به یک قبله می‌ایستند.

شخص دیگری به‌نام دکتر زرگر در همین برنامه به صراحت از دولت خواست که فضای لازم را برای ملت‌سازی مهیا کند و از اقوام به‌عنوان یک خطر یاد کرد.

از ترکیب خود این دو واژه «ملت‌سازی» منظور ایشان ساختن ملت است و بدون شک آن هم ملت فارس می‌باشد.

وی اجرای چنین پروژه خطیری را به دولتمردان سفارش می‌کند و در واقع عملاً خواهان ادامه سیاست پهلوی‌های رذل می‌باشد که به‌دنبال ژنوسید (نسل‌زدایی) و فارس کردن تمام اقوام ایرانی بودند که خوشبختانه پس از چندی به‌دست فرزندان همین اقوام از کشور رانده شدند و اگر مجدداً چنین عملی تکرار شود، چنانکه زمزمه آن را می‌شنویم وحدتی که مورد نظر این آقایان است در واقع به وحشت ملی تبدیل خواهد شد. این آقایان و همفکران خود نمی‌خواهند قبول کنند که همه اقوام موجود در کشور ایرانی هستند و صاحب تاریخ، تمدن و فرهنگ خاص می‌باشند. اینها تا به‌حال قبول نکرده‌اند که طرح گفتگوی تمدن‌ها باید از داخل ایران شروع شود تا به عرصه جهانی سرایت نماید در غیراین‌صورت هیچ مفهومی نخواهد داشت و به‌قول یکی از اساتید(۱) علم سیاست مقصود آقای خاتمی از طرح

گفتگوی تمدن‌ها مخاطبان داخلی ایشان است. ایشان از این مسأله

بهره‌برداری می‌کنند تا مقداری فضای داخلی را باز کنند چون هرچه بگویند ممکن است با مشکل روبه‌رو شوند و یقیناً مخاطبان داخلی آقای خاتمی فقط رجال سیاسی در طیف‌های راست، میانه، چپ و... نیستند. مخاطبان ایشان نه تنها در سیاست بلکه در تمام حوزه‌های کاری وی می‌باشند، امیدواریم گفتگوی تمدن‌ها قاطعانه از داخل کشور آغاز شود و فرزندان تمدن‌های عیلام، سیلک، ماریک و... قبل از دیگران به دیالوگ و گفتگو روی آورند و فرصت را از دست افراد شوونیست که از فرزندان این تمدن‌ها با تمام گذشته درخشان خود در خدمت به مام میهن به‌عنوان یک خطر یاد می‌کنند بگیرند و اجازه ندهند که(۲) میراث تمدن‌های درخشان نیاکانشان به اسلاوتبارها نسبت داده شود که امروزه با زور و تزویر دشمن تنوع شده‌اند و خواهان همانندسازی هستند.

همه این آقایان شدیداً به‌دنبال اثبات فرضیه زبان فارسی به‌عنوان عامل وحدت ملی هستند و صدا و سیما که یک رسانه ملی است با کمال تأسف با این تیپ آدم‌ها همراه است این در حالی است که همه مسئولین ارشد آن سازمان به اتفاق دیگر کارگزاران نظام در تابستان ۷۹ در دیدار با مقام معظم رهبری صراحتاً از زبان ایشان شنیدند رمز و عامل وحدت ملی ایرانیان دین اسلام است و به صراحت تمام‌تر نیز زبان فارسی را به‌عنوان عامل وحدت رد کردند.

گذشته از رهنمودهای مکرر مقام معظم رهبری با نگاهی به آمارها در می‌یابیم که با اتکای به دین اسلام به ۹۹٪ و اگر از مذهب شیعه سودجوئیم ۹۵-۹۰٪ و اگر به زبان فارسی متوسل شویم به کتمر از ۵۰٪ عامل وحدت خواهیم رسید.

حال کدام عقل سلیم گزینه ۹۹٪ صحیح را به جای گزینه کمتر از ۵۰٪ صحیح انتخاب می‌کند.

حال با تمام عرایض گفته شده (آیا می‌توان این عمل صدا و سیما را گامی به‌طرف وحدت ملی دانست؟)

■ پی‌نوشت:

۱) روزنامه ایران مصاحبه با دکتر زیباکلام ۸۰/۲/۱۰ صفحه ۷، شمارهٔ ۱۸۰۱

۲) ۱۲ قرن سکوت - ناصر پورپیرار - نشر کارنگ

شاب قدوة

حياة الشاعر و الكاتب السيد محمدحسن الشبرى

ولد السيد محمدحسن الشبرى عام ١٣٩٦ هجرى في قرية الفية من قرى عبادان وفى الخامسة من عمره ابتدأت الحرب العراقية ـ الايرانية فانتقل مع اسرته الى قم المقدسة وفى قم كمل المرحلة الابتدائية من دراسته و رجع الى الاهواز و في الاهواز كمل مرحلتي المتوسطة والثانوية و دخل الجامعة دارسا فى فرع الادب العربى قسم عبادان و حصل على بكلاريوس و قدامتحن لمرحلة الماجستير وقد نجح الا انه لم يسجل اسمه و ذلك لاسباب ما وسيمتحن ثانية في هذا العام انشاءالله.

* الاسباب الاساسية التي مهدت له الطريق في مجال الفن والثقافة:

نشئ السيدمحمد حسن في بيت علم و ادب و وجاهة، فكان والده المحترم ـ سماحة السيد ناصر الشبرى ـ ولايزال شاغلا في الاذاعة والتلفزيون و صاحب البرنامج الفقهى المعروف (اقراية في تحرير الوسيلة) في الاهواز وله مكتبتان عظيمتان غنيتان من الكتب الدينية والادبية واللغوية وهو شاعر ايضاً في القريض والعامى، وعمه الذى لايخفى عليكم اسمه وقد نشرنا له في هذه الصحيفة عدة مقالات و بحوث وهو السيدهادى باليل الشبرى، صاحب المؤلفات القيمة منها (الياقوت الازرق في اعلام الحويزه والدورق). فنشئ في مثل هذا البيت، وهذا الامر و دخوله الى الجامعة هما السببان الرئيسيان الذان مهدا الطريق له في مجال الفن والادب.

* نظمه للشعر و نشاطاته في هذا المجال:

مع اطلالة اول سنة جامعية بدأ السيد محمدحسن ينظم الشعر العربى ـ العمودى منه والحر (الجديد). وكان يقف الدكتور عباسى الى جانبه في هذا المنحى الادبى. واما نشاطاته في الشعر، فشارك وساهم في الكثير من الامسيات والاحتفالات التي تقام في المحافظة كما قراء بعض قصائده في اذاعة وتلفزيون الاهواز وقد نشرت له صحيفة صوت الشعب واسبوعية الشورى واسبوعية الاهواز قسما من قصائده و منها قصيدة (الاهواز) التي نشرتها صحيفة صوت الشعب والتي نالت استحسان الكثير من شباب المحافظة.

* نشاطاته فى مجال الكتابة:

كانت سنى دراسة السيد محمدحسن في الجامعة وبعد الجامعة، حافلة بالانجازات العلمية والادبية حيث كتب كثيرا من البحوث والمقالات منها: ١ـ الوصف في الادب العربى المعار ٢ـ ايليا ابوماضي والرد على قصيدته الطلاسم ٣ـ دعبل الخزاعى، حياته و شعره ٤ـ الرد على ابى فرج الاصفهانى بما قاله في سكينة بنت الحسين(ع) والفرزدق في الاغانى ٥ـ مقالة تحت عنوان: طيف الظهور ٦ـ المحكم والمتشابه في القرآن ٧ـ سنن النجاح في الحياة ٨ـ الامام المهدى غيبته و ظهوره ٩ـ وليد الحرية والعدالة ١٠ـ العباءة هوية للتراث العربى والاسلامى ١١ـ البلبل عاشق الحرية ١٢ـ حقيقة المشعشعين ١٣ـ كتاب: الاعمال الشعرية عند السادة الشبرية (اخذ اجازة طبع هذا الاكتاب وعن قريب سيطبع انشاءالله). هذا وقد طبعت له صحيفة صوت الشعب عددا من مقالاته التي نالت استحسان قرائها.

ضرورة لغة الام

عبدالسلام الناصرى ـ الأهواز

اللغة هى الهوية الحقيقة التى من خلالها تعرف شخصية الانسان فاللغة بحر عندما يحيط شخص ما بهذا البحر الزاخر نجدهٌ عَلَمٌ من اعلام ابناء هذا الشعب و استاذ و مربى و متفكر للأجيال التى تحتاج ان تعرف الحقائق والحياة من خلال هذا البحر و من خلال اللغة يكون الانسان اديباً و شاعراً و فيلسوفاً ومتفكراً فكل العلوم الانسانيه يتعرف عليها طالب العلوم من خلال اللغة فأنَّ الطالب لايمكنهُ الأحاطه بالمسائل الشرعيه و معرفة كتاب الله اذا ما يكون لهُ معرفه كامله بلغته. فهنا تعتبر اللغة هىَ المنحل الوحيد إلى العلوم الواسعه التى من خلال هذه العلوم يتعرف الانسان على العلوم بقدر استطاعته، هذا بشكل عام و اما بشكل خاص نريد ان نناقش اهمية اللغه في مجتمعنا وكما نعلم ان عدم دراسة اطفالنا بأللغه العربية كشعب عربي و عدم الانسجام مع اللغة الفارسيه التى تتناول العلوم من خلالها سببت عدم النجاح و بالتالي الرسوب في مقطع الابتدائيه والمتوسطه والثانوية، ان الكثير من ابنائنا يتركون الدراسة في المرحله المتوسطه وحتى في المرحله الابتدائيه، لا نريد ان نقول ان السبب الوحيد لِعَدم النجاح في الدراسة هو عدم الدراسة باللغة العربية بل عدّة اسباب اخرىٰ توافق هذا السبب الرئيسى منها الفقر و بتالي عدم اتاحة امكانيات الوصول الىٰ المدارس للمناطق النائيه و البعيدة عن مراكز الدِّراسه. الدراسه بلغة الام هى افضل الطرق و اقربها للوصول إلى المعرفه و تناول العلم و هذا لايحتاج إلى دليل حيث ان الدراسه اذاكانت تدرس بلغة الام تكون منسجمه مع روحية طالب العلوم و تتفاعل مع ذهن الطالب في الترجمه او التأمل. و ما لها من انسجام خاص مع فطرة الانسان و معرفة نفسه فابستطاعة الشخص الذي يتكلم بلسانه تكون موسيقىٰ فهم و ادراك الموضوع اسرع بكثير من فهم و ادراك المواضيع التى يتناولها بغير لغته.

ومن الواضح عندما يريد ان يتعلم موضوع حتىٰ يستطيع ادراكه فإذا كانت اللغة المفروضه اقصر و اضيق من لغة الام يكون معنى الكلام اقصر و اقل فهماً لصاحب تلك اللغه، فهنا تكون الفائدة قليله و غير منسجمه مع تقبل الانسان الذى يمتلك لغه واسعه واتساع فكري كبير يختلف عن اللغة الضيقه والفكر المحدود ودليلنا على ذلك هو قراٸننا المجيد ولغتنا الساميه، فالقرآن الكريم لايمكن لأى لغة الدنيا ان تستوعبه و تنسجم معه، فتبقىٰ كل اللغات قاصره لإدراك معاني القرآن، اما اللغة العربيه فهى اللغة الوحيدة التى لها مفردات تستوعب معلومات القرآن و نفوذه المديد الأبدي الذي يتعامل مع الحياة و مع التطور العقلى المتجدد على طول الزمن.

فهنا يثبت لنا بأنّ ابناء هذه الامة اذا تم سلب أو القضاء على لغتهم اصبح العقل العربي الذي فقد لغته لايستطيع ان يتعامل مع لسان غيره عن طريق دراسته و انطباعته الذهنيه بالأخص في المرحلة الابتدائيه.

انّ دراسات علم النفس تثبت لنا ان الطفل اذا بدأ دراسته بغير لغته يواجه التعارض و يكون تعثر في النجاح و تبالى الرسوب في الدراسه.

ان علم النفس الذي يتناول دراسات لطبيعة الانسان يعلن عن التكيف النفسى سواء كان للصغار او الكبار في تقبل حالات معينه او رفضها ولو اخذنا واحدة من هذه الحالات هى العلاقة بين الطفل والدراسه و ماهى المحفّزات و الدوافع مقارنةً بالنتائج المطلوبه مرتبطه بالحاله الفسيولوجيه للطفل والفطرة الطبيعيه من خلال هذاكل نستنتج ان الطفل يمكن ان يكون اكثر تقبل لأى شئ عند العرض والتحليل في لغة الطفل الأصلية التى يتفاهم بها بين والديه وبين اخوانه وابناءَ محلته وليس من الأنصاف ان يكون الطفل في سن السادسة تدخله الى عالم لغة اجنبيه ذات مفردات غريبة وصعبة عليه ولايفهم اي شيء منها و نريد من هذا الطفل ان يتعلم و يصبح رجل مفيد في المستقبل.

خطاب السيد غدير سواعدي أحد أبناء الأهواز و مندوب بيت العامل الأيرانى في مؤتمر العمل الدولي

السيده الرئيسة الساده الممثلين الكرام

تبدا الا لفيه الثالثه وسط ظروف حيث ان المجتمع الانسانى يرث ذلك التراث المشئوم للحربين العالميتن و عشرات الحروب و الأزمات الدوليه من القرن العشرين والتى دخلت البعض منها صفحات ذاكره التاريخ البشرى كما ادخلت معها و بشكل موسف، البعض منها الى القرن الواحد و العشرين.

فان اقسى الاسف، و اكثره وقعاً و المأ على المصائب البشريه هو استمرار احتلال و غصب الاراضى الفلسطينيه و مواصلة قتل و تنكيل جيل الشعب الفلسطيني المظلوم، بيد الصهاينه و ضربها عرض الحائط لكل المبادى و المواثيق الانسانيه بما فيها القوانين و الاعراف الدوليه.

السيد الرئيسه الساده الممثلين الكرام

قد وضعت البشريه اقدامها هذه الالفيه الثالثه و التى تزامنت مع مقترح الجمهوريه الاسلاميه الايرانيه الى الامم المتحده مما اعطى الامل الى انسان هذا العصربان يحل حوار الحضارت محل تلك الثقافه المتينة و الأنسانية ان ما يشغل اليوم بال احرار العالم و انتم ايها الاحرار الكرام هو تقديم الدعم، الى شعب دخل تحت وطاه هذا الكيان العنصرى و فى غياهب السجون يعذب بشتى انواع التعذيب او شرد من وطنه الام و اصبح لاجئا فى سائر الاراضى الاخرى او تراق دمائه على شوارع فلسطين المغتصبه و فلسطين فى يومنا هذا مصابه لمصيبته ابناء هامن مئات الشهدا و الاف الجرحة و ملائين اللاجين و يقاوم الاطفال بما فيهم الرجال و النساء و منذ سنوات طويله، قوات الكيان الصهيونى الغاصب و المعتدى و سلاحهم الحجاره دفاعا عن النفس و عن ارض اباء هم واجدادهم من غير ان تتواجد فى حوزتهم العتاد العسكرى. و ان مايولم و يدمى قلب كل انسان حر الارقام المدهشه عن عدد الشهدا الفلسطينيين من الاطفال و النساء البرايا و ان اعين الاجئين الفلسطينيين فى المخيمات و التى تترقب لكل حذر و انتظار يضع ضمير العالم وكل انسان حر امام هذا السوال الاساسى و هو ماذا فعلنا لاحقاق الحقوق الحقه للشعب المظلوم الفلسطينى و اضافه اغلاق الاراضى المحتله لمنع العمال من مشاغلهم و فقدان وظايفهم و تعرضهم لاعمال التميز و اعمال العنف و القتل و الضرب و الجرح و دفع الاجور بالحد الادنى و فسخ عقود العمل و انشاء مصانع الملوثه للبيئة و الاضرار بالمزارع و الاشجار و المياه و تشريد اهالى تلك البلاد الابريا.

السيد الرئيسه الساده الحضور الممثلين الموقرون

اننا اصبحنا نواجه سياسه العالم القطب الواحد و عولمه الاقتصاد و التجاره و النتاج. و اقتصاد السوق بما فى ذلك من مستحدثاث و ما تنبئ عنه من بوادر كارثه شامله تهدد الطبقه العالمه فى العالم. من بطاله و تشرد و تزايد حده الفقر و الانحطاط فى مستويات الميشه للطبقات الكادحه.

وايضا آثار هذه المتغيرات و سياسه القطب الواحد و ضمن صراعات و نزاعات قائمه هنا و هناك ليبقى العالم بكل شعبه و عماله منشغلا بمشاكله و صراعاته غير قادر على تنفيذ خططه تنميته و تطوره المستقل بكشل حر و ديمقراطى و ما تعانيه دول و شعوب اخرى من حضر اقتصادى و حصارات ظالمه كما هو حال الى جمهورى ايرانا لاسلاميه و الحضرا لجائر و المفروض من الاستكبار العالمى خاصه آمريكا على شعب و عمال و اطفال العراق الابريا، و ايضا على الماهيريه اليبيه و شعب كوبا و السودان و احتلال الاراضى الفلسطينيه و ابادة شعبهِ المظلوم العزّل و احتلال اراضى شبعا فى جنوب لبنان و خاصه ارتفاعات جولان السورى بيد الكيان الصهيونى.

السيده الرئيسه الساده الممثلين الكرام

نقول امامكم بكل الصراحه و الوضوح و بلغتنا المشتركه لغه العمال. ان التحديات اما مناكبيره وكبيره جدا و لايمكن الاستهانه بها لانها تستهدفنا جميعا، مصيراً، ووجوداً... حقوقاً و مكتسبات و مالم نتعاون و نتعاضد و نضاعف من جهودنا و نصعد من كفاحنا فلن نستطيع الصمود امام هذه الهجمه بل الاهم من ذلك كله ان نتطلع و نستعد للمواجهه بكل قوه و اتدبير و لنعمل بروح جماعيه و شعور عال بالمسئووليه و لتتعزز اراده التضامن و الوحده فيما بيننا لتحقيق المزيد من النجاحات و الانتصارات لعما لنا و شعوبنا لاقامه نظام عالمى جديد عادل و متوازن وليعم الاسلام المبنى على لحق و العدل و الشموليه و الديمقراطيه كل ارجاء العالم.

اتمنى لكم مزيد الانتصار و التوفيق من الله و شكرا على اصغائكم.

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال اول
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
تهران ـ صندوق پستی ۱۷۸-۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال اوّل ـ شماره نهم ـ دوشنبه اول مردادماه ۱۳۸۰ ـ ۲۰۰ تومان

ادعای جدید مدیرعامل طرح توسعه نیشکر خوزستان

ما شکر تولید می‌کنیم، ولی کسی آن را نمی‌خرد

مهدی مفیدی رئیس هیأت عامل طرح توسعه نیشکر و صنایع جانبی مدعی شد که از ۳۵ کارخانه قند شکر موجود کشور، کمتر کارخانه‌ای را می‌توان پیدا کرد که موفق به فروش محصول خود شده باشد.

وی مطرح کرد: کارخانجات قند و شکر به‌علت وفور شکر وارداتی در کشور و یارانه‌هایی که کشورهای صادرکننده به صادرات می‌پردازند، متحمل فشار زیادی می‌باشند و این واردات باعث شده تا قیمت تجاری شکر در بازار آزاد زیر قیمت تثبیت شده‌ای که شورای اقتصاد تصویب کرد، قرار گیرد و این امر نشان‌دهندهٔ فشار مافیای تجاری بر این موضوع است.

مفیدی اضافه کرد: اگر تولید قند و شکر در کشور سودآور بوده، می‌بایست این صنعت مانند دیگر صنایع روبه توسعه بود. در حالی‌که مشاهده می‌شود غیر از کارخانجات طرح و توسعه نیشکر در ۲۲ سال گذشته یک کارخانه قند و شکر در کشور احداث نشده و یا کمتر کارخانه‌ای را می‌توان پیدا کرد که توانسته باشد دست به یک تعمیر اساسی و نوسازی برای بقای خود بزند.

او همچنین مطرح کرد: زمانی که قرار شد نخستین کارخانه شکر طرح توسعه نیشکر به بهره‌برداری برسد، حجم واردات شکر در کشور بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت که عموم کارخانجات قند و شکر لطمه این واردات را خوردند.

آقای مفیدی در ادامه بیان داشت: قیمتی که برای شکر از سوی شورای اقتصاد تعیین می‌شود، قیمت‌های فشرده و سختی است که کارخانجات به‌خاطر حمایت از مصرف‌کننده زیر این قیمت‌ها دست و پا می‌زنند و این نشان‌دهنده فشار اقتصادی است که کارخانجات قند و شکر کشور تحمل می‌کنند و در وضعیت فعلی زیر فشار قیمت‌های وارداتی قرار داریم. بنابراین چه دلیلی وجود دارد در سالی‌که تولیدات طرح وارد بازار می‌شود، مواجه با انبوهی از واردات باشیم که در یک زمان بیش از ۴۰۰ هزار تن شکر در انبارهای شکر کشور دیده نمی‌شود و این در حالی است که هم‌اکنون این حجم عظیم موجود است کلیه کارخانجات مشغول به تولید هستند.

وی خاطرنشان کرد: در حال حاضر به‌دلیل فعال بودن باندهای مافیایی تجاری، بخش تولید کشور تحت فشار است که این قیمت‌های داخلی را نیز تحت فشار قرار می‌دهد، اما تولید داخلی برای کوچک‌ترین تأمین مالی با مشکل مواجه است.

وی با اعلام این مطلب که نیاز ارزی کل کارخانجات شکر، خوراک دام و الکل بیش از ۶۰۰ میلیون دلار نبوده، در حالی‌که در طول ۱۰ سال گذشته که فعالیت طرح و توسعه نیشکر شروع شده، بیش از ۲/۵ میلیارد دلار فقط برای واردات شکر پرداخت شده است، گفت: چطور می‌شود برای واردات شکر ۲/۵ میلیارد دلار ارز داشته باشیم، اما برای تأمین منابع ارزی و ریالی این طرح بارها دچار مشکل شویم، ما اینها را حمل بر یک فشار جانبی می‌دانیم.

توضیح رأی ملت: در صحبت آقای مفیدی چند نکته وجود دارد که ضرورت دارد بیشتر به آنها پرداخته شود و به دور از موضع‌گیری خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

نخست اینکه آقای مفیدی مطرح کرده است که طرح توسعه نیشکر سودآور نیست. این دقیقاً با شعارهای اولیه طراحان چنین صنعتی مغایرت دارد که آقای مفیدی یکی از آنهاست. در آغاز شروع این طرح با تبلیغات زیاد مطرح می‌شد که توسعه کشت نیشکر در خوزستان از لحاظ اقتصادی، تاریخی و فرهنگی سودآور است و وعده تولید بیش از یک میلیون تن شکر را داده بودند.

دوم ایشان به‌وجود ۴۰۰ هزار تن شکر در انبارهای کشور اشاره می‌کند و زیرکانه آن را به مافیای اقتصادی کشور ربط می‌دهد و از این میان تلاش دارد احساسات ضد واردات ایرانیان میهن‌دوست را برانگیزد، اما واقعیت این است که خود آقای مفیدی نیک می‌داند که از نظر اصول اولیه اقتصادی هرگونه کاهش در مقدار شکر موجود در انبارها، قیمت شکر را به‌طور سرسام‌آوری در سطح کشور بالا خواهد برد و با توجه به اینکه شکر جزو مواد اساسی سبد خانوار و کالاهای اقتصادی محسوب می‌گردد، بالا رفتن قیمت آن موجب بالا رفتن قیمت سایر کالاهای خواهد شد و این با سیاست فعلی دولت آقای خاتمی مبنی بر کاهش تورم مغایرت دارد. سوم آقای مفیدی در جایی دیگر از صحبت خود، سخن از حساب و کتاب اقتصادی کرده و نگرانی خود را از تلف شدن ۲/۵ میلیارد دلار در عرض ۱۰ سال گذشته، ابراز نموده است. در این‌باره باید گفت که همه ما نگران این مسأله هستیم و هر برنامه‌ای که از طریق آن حتی یک دلار به اقتصاد کشور ضربه بزند، آن را ضدملی و ضدمیهن می‌دانیم، اما باید خاطرنشان کنیم که در همان زمانی که آقای مفیدی و دوستان خود بر اجرای طرح توسعه نیشکر پافشاری می‌کردند، کشوری مانند امارات که هیچگونه سابقه‌ای در کشت نخیلات نداشته است، توانست ۱۴ میلیون اصله نخل بکارد و در زمانی که کشور عراق (بزرگترین تولیدکننده خرما در جهان) از صحنه تجارت جهانی خرما خارج شد، این کشور کوچک توانست جای آنرا در میادین بین‌المللی بگیرد و تاکنون ۸/۵ میلیارد دلار از این راه سود کند. این در حالی است که خوزستان ما می‌توانست چنین نقشی را ایفاء نماید و با حداقل سرمایه‌گذاری در امر توسعه نخیلات نه فقط هزینه‌های واردات شکر را بپردازد، بلکه قادر بود، به پارامترهای دیگر اقتصاد کشور مدد رساند.

چهارم آقای مفیدی تنها راه نجات طرح توسعه نیشکر را افزایش قیمت شکر دانسته و از این که قیمت شکر در سطح پایین است و دولت بابت آن سوبسید می‌پردازد، اظهار گلایه کرده است. اگر قرار است برای حل هر مشکلی قیمت آن را افزایش دهیم و بعد شعار حمایت از مستضعف سر دهیم، از لحاظ مدیریتی فاقد هرگونه هنری می‌باشیم. همان‌طور که همگان می‌دانند کالائی مانند شکر شدیداً با اقشار آسیب‌پذیر در ارتباط است و هرگونه افزایش قیمت در این زمینه می‌تواند زمینه‌ساز مشکلات بعدی باشد که نه از نظر اقتصادی به صرفه است و نه از نظر اجتماعی‌وسیاسی.و جزء عقب‌ماندگی همه‌جانبه و شکلی از توسعه ناموزون، چیزی عاید کشور نخواهد کرد.

مراسم جشن پیروزی اصلاحات به همت مردم منطقه و حزب مشارکت اسلامی شاخه سوسنگرد در آن شهر برگزار شد



عباس حیادر ـ سوسنگرد: مراسم جشن پیروزی اصلاحات با مشارکت قشرهای مختلف مردم، مسئولین محلی و نماینده دشت آزادگان باشکوه خاص و همراه با آرامش برگزار شد.

در این مراسم که جهت ابراز خوشحالی مردم از انتخاب مجدد سیدمحمد خاتمی برپا می‌گردید، اهالی سوسنگرد خواهان توجه بیشتر مسئولین در برنامه‌های کلان خود به شهر سوسنگرد و رفع محرومیت از آن مناطق شدند. این مراسم با سخنرانی کاظم نیسی فرماندار سوسنگرد و پذیرایی از مهمانان و حضار به پایان رسید.